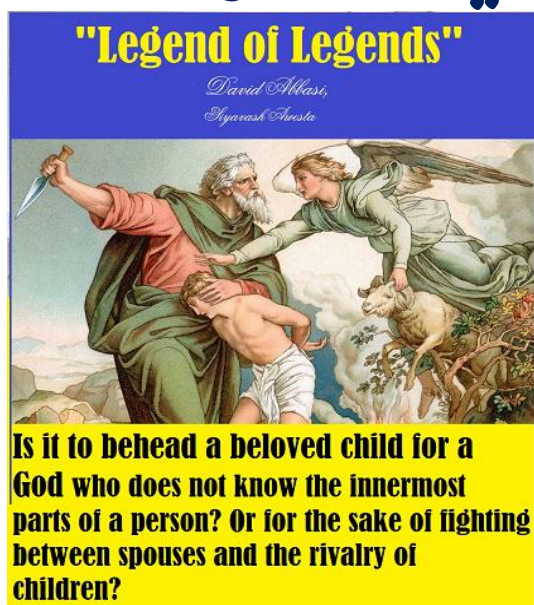


" سیاوش اوستا "

افسانه افسانه ها و خدا را در خواب دیدم ! زار زار گریه میکرد!



در پی من دوان مشو خیز مگیر کمین مکن!
خسته و پی پام مکن زخمی و خونینم مکن
من هم نگاری دارم چشم به راهی دارم..

آنچا را که سیاوش اوستا در سال 1995 بعنوان نمایشنامه و خواب نوشت طی
سی سال گذشته به واقعیت پیوست و جهان همان شد که او اینجا نوشت

نمایشنامه افسانه افسانه ها و خدا را در خواب دیدم! زار زار گریه میکرد!

این کتاب یک "نمایشنامه" جنجالی و "تابوشکن" و نوپرداز از سیاوش اوستا میباشد که دهها راز هستی و دین و خدا را به نقد و چالش میکشاند و از سی و پنج سال پیش با به زمین کشیدن خدا و رقصیدن و گریه کردن و سفر فضائی کردن با او بینش و نگاه مردم را دیگر کرده و مقدسات باطل و ترس مردم را در هم شکست و گفت جز انسان هیچ مقدسی وجود ندارد وی در این دو نمایشنامه کوتاه درباره "اینترنت و ماهواره و تکنولوژی مدرن" اطلاعاتی داد که در آینده به وقوع پیوست وقتی این کتاب منتشر شد هنوز کمتر کسی کارآئی "فاکس" و "مینی تل" را میدانست و اینترنت و تلفن دستی چون امروز سریع و عمومی نشده بود و نه "آداس ال" و نه "فایبر" و گوگل و فیسبوک و یوتوب و اسکایپ و زوم و "قوطی های جادویی" بجای آنتنهای ماهواره ای... هیچیک وجود نداشت

مژده نوروزی سال 7763 آریایی میتراپی اینکه این کتاب و نمایشنامه که به چند زبان منتشر شده است و در چند فیلم هالووودی در سالهای 1990 از آن اقتباس هایی شده بود چند دقیقه پیش با آوای زنجای دوبلور شهیر ایرانی "احسان اطهری" منتشر شد...
گوش کن و به طران ارمغان نوروزی بده

youtube.com/@ketabkhune

نوشته : " سیاوش اوستا "

چاپ نخست: (بطور کوتاهتر) بهار 1995

چاپ دوم : تابستان 2002

چاپ سوم : خرداد ماه 2003

چاپ چهارم و پنجم سال 2020 آمازون اینترنشنال

تابلو مینیاتور روی جلد اثر استاد فرشچیان

خط روی جلد : میترا

صفحه پردازی : روی جلد رولان

صفحات داخل : آرش اوستا

نقاشی از آلبوم راز نهفته اثر مجد رضا شریفی

ناشر : همبستگی ملی ایرانیان (هما) - پاریس

چاپ ششم و هفتم در کتاب من با خدا رقصیدم

چاپ هشتم (نسخه نخستین) پخش پی دی اف نوروز سال 7763 آریایی میتراپی =2025

Institut Awesta

66 av des CHAMPS ELYSEES 75008 Paris France

Tel : +1 818 232 0778 awesta@awesta.net

Zartosht.fr iran.pm iran7000.com awesta.net & .Fr

روزیکه یار نازنینم دکتر "کوروش آریا منش" پس اتمام فستیوال "کن" که ضارب را به پاریس آورده بود در حومه پاریس کشته شد و من خود را باشتاب به خانه او رساندم و پیکر پاک و اهورائی او را که به ضرب سه گلوله - که سالها بعد در دادگاه "جیحونی" ثابت شد که یک لبنانی با نام "محمد حسن سمر" ضارب بوده است را روی کاناپه خانه اش یافتم با خود اندیشیدم که اگر خدا هم شاهد این فاجعه میبود حتما گریه میکرد در سپیده دم همان شب که جهان چون میهن من سیاه بود از خواب برخاستم و این نوشته و نمایشنامه و خواب را که سالها روی میزم بود را کامل و آماده پخش کردم



...پیشکش به مردم مهربان و خرد گرای میهنم
که در قرن 71 آریائی میتزائی با جمعیت 85 میلیونیش می رود
تا مسیر نوینی را در راه سریلندی عنصر "آریائی انسانگرا" در
سراسر گیتی بگشاید! و دیگر بار نام خسته و شکسته ایران را
بر قله های پرافتخار تاریخ با عرفان و دانش این سرزمین
اهورائی نقش ببندد! درود بروان پاک زرتشتیهای زمانه
کیان نه ساله و رضا رهنورد و نیکا شاکرمی....

مهربان یار گرامی!

شما نازنینها دریائی هستید از مهر و عشق و صفا و دوست داشتن! سالهاست که با پیامهای گرم و دلنشین شما که از سراسر جهان به سویم روانه میشود خو گرفته ام و از آنها نیرو و توان میگیرم... نامه های پر مهر شما از ایران عزیز، ژاپن، استرالیا، اروپا، امریکا، اندونزی، کانادا، ترکیه، اروپای شرقی، آفریقا، مسکو، تاجیکستان، سمرقند و بخارا... همه و همه برگهای زرین مهرورزی و وفاداری دلهایی است آریائی که از لابلای تاریخ هفت هزار ساله ما می آید... هر چند تاکنون چشمان بسیاری از ما به چشم هم نیفتاده اما چشمان دل ما پیوندي هزاران ساله دارد که هزاران هزار کیلومتر را نمیپیند...

در این سالها هرگز فرصت کاملی نیافتم تا به تک تک هزاران نامه رسیده پاسخ بگویم! پوزش مرا خواهید پذیرفت و به مهرورزیهای خود ادامه خواهید داد که یاری مادی و معنوی شما تنها پشتوانه تلاش شبانه روزی ماست... دست کم دوازده کتاب دیگر آماده چاپ هست که با مهر پروردگار که همان اهورا مزدا ی دانا و توانای ما میباشد تا زمان از دست نرفته است آنها را منتشر نمایم تا راه برای دیگر نوشته ها باز گردد! با سپاس از مهر شما

**حساب پی پال ما برای کمکهای شما از یک
دلار تا یک میلیارد؟؟
@awesta7000**

**مهرورزی کن و هم اکنون با اسمارتفون
مبلغی سمبلیک برای عیدی بفرست**

در این برگهای تاریخی و شیرین می خوانید:
بخش نخست خواب اول نمایشنامه افسانه افسانه ها
خدا را در خواب دیدم زار زار میگریست.....
هوسی برای خوابیدن.....
در آغوش خداوند.....
نظر خدا در باره 124 هزار پیامبر!..
تماس مستقیم خدا با مردم!
پیامبران در نگاه خدا کیستند؟ ...
خدا و انترنت
گشتی در جهان با سفینه خداوند .
خدا و قاتلین امام حسین ..
خدا از دیدن سنگسار گریه کرد
کعبه آتشکده ایرانی! گنبد های طلا به جای آتشکده ها
انسان آزاد اسیر آزادی دیگران
اهریمن آفریده خدا یا رقیب او
خدا و نیکی در پندار و کردار و گفتار!
آیا خدا خورشید است!
من با خدا رقصیدم

بخش نخست

خواب اول نمایشنامه

افسانه افسانه ها

در صحنه‌ای بسیار مجلل و پر زرق و برق پادشاه بر تختی نشسته است و وزیر در کنار اوست.

شاه شوش. باز این آدمک در شهر آشوب به پا کرده؟! باز بانوان شهر و کودکان را گول زده؟! این چه دردی است که او دارد!؟

وزیر. قربان، درد عشق!

شاه شوش. چه عشقی؟

وزیر مبهوت و متعجب

شاه شوش. نمیدانی سیدا در صیدا چه کرده؟! آدمک همه شهر را به فساد خواهد کشاند، بهتر است تا او را از شوش به آنسوی آبها، به صحرا تبعید کنیم.

آدمک را وارد صحنه نموده و شاه شوش به او میگوید:

شاه شوش. همه مردم از تو شاکی‌اند با آنچه تو در شهر کرده‌ای تمدن چند هزار ساله ما را به خطر انداخته‌ای، ترا در صحرائی رها خواهیم کرد تا اگر توانستی زندگی کنی وگرنه...

آدمک. قربان، من تک و تنها در صحرا چه کنم! لاقل دخترکی ی ی ی، جوانکی ی ی ی را همراه من کنید تا از تنهایی دق نکنم!

شاه شوش . با آنچه تو در شهر کرده‌ای چه کسی میتواند با تو روزی را
شب کند!

آدمک! قربان، پوپک! پوپک دختری زیباست که هنوز مردی به خود
ندیده!

شاه شوش به وزیر نگاهی کرده و از او میپرسد:

شاه شوش . پوپک کیست؟

شاه شوش خطاب به آدمک . بسیار خوب پوپک را به تو میسپاریم.
وزیر (با نیشخند) . قربان بهتر است بفرمائید که او را به پوپک
میسپاریم.

شاه شوش . اما تو! آدمک، باید به ما قول بدهی که با این دخترک چون
کودکی رفتار کنی و او را نیازاری!

وزیر! قربان، مگر نفرمودید که او به بزرگ و کوچک چه میکند؟ پس
در صحرایی دور چگونه میتوان به او اعتماد کرد!

شاه شوش آرام در گوش وزیر می گوید:

راست میگوئی، بهتر است تا مردانگی را در او بکشیم!

وزیر از پشت صحنه جامی آورده و با لبخند به آدمک میدهد.
وزیر . آخرین شراب را در شوش بنوش.

و آرام در گوش شاه میگوید.

وزیر . قربان این شراب کار را تمام میکند و او را بانویی بی آزار میسازد.
آدمک و پوپک پس از کمی سرگردانی در صحرا دیده میشوند.

آدمك و پوپك نزدیک میشود اما ناگاه به خود میآید و پی میبرد که به او میلی ندارد!

با خود میگوید:

آدمك . مگر من آن آدمك بوالهوس شوش نیستم! چرا میل من به زن مرده است! آن هم در برابر زیبارویی چون پوپك!؟

زمان میگذرد و وپوپك کمی بزرگتر و آدمك کمی پیرتر میشود، اینبار پوپك به آدمك نزدیک میشود اما آدم میگریزد، و با خود میگوید:

آدمك . رب شوش با من چه کرد که توان مردی را از من گرفت!

پوپك به آدمك نزدیک میشود و با ناز و کرشمه به او میگوید:

پوپك . من که در این صحرای خشك جز تو کسی ندارم چرا از من

میگریزی؟

آدمك پیدا است که در پس سختی برای توجیه عدم توانائی خود

میگردد:

آدمك . مگر نمیدانی، من به رب شوش وعده دادم که با تو کاری نکنم نمیتوانم خلف وعده کنم.

پوپك ناراحت و غمگین به گوشه‌ای میخزد، که ناگهان دست سیاه و پرمویی را روی شانه خودش احساس میکند، برمیگردد به دست نگاه

میکند، يك آدم سیاه بلند قد:

در ابتدا پوپك میترسد اما پس از چند لحظه در آغوش او رفته و

همخوابه میشوند.

پوپک که میل بیشتری به آدمک دارد تا به آن سیاهک، مشکل آدمک را برندی با سیاه مطرح میکند.

سیاهک گیاهی به پوپک داده و از او میخواهد که هر روز کمی از آن را آدمک بخورد و پس از یکسال مردانگی خود را باز خواهد یافت.
پس از یکسال آدمک درست میشود اما پوپک از سیاهک حامله است!
اولین فرزند پوپک دختری سیاه و پس از چند ماه فرزند دیگری (پسر) از آدمک سبزه دنیا میآید.

آدمک که پی میبرد رب شوش او را چیزخور نموده بود تا مردانگی نداشته باشد شدیداً علیه او عصبانی میشود و با فریاد میگوید:
آدمک. حالا باید فکری به حال بچه‌ها کنیم پس از دو فرزند اول باید فرزندان دیگری بیاوریم تا ما نسلی بسازیم و پدر این رب شوش و شوشیان را درآوریم! روزگار خودش و ملتش را سیاه میکنم تاریخ و ماریخ و همه چیزش را دگرگون میکنم کاری خواهم کرد تا همه افتخارات و تمدنش به حساب من و فرزندانم نوشته شود و در تاریخ، من گشایش و آغاز هر چیز باشم (به طنز و کنایه) خواهی دید پدر سوخته چه بلایی سر خودت و تاریخ تو و ملت تو و همه چیزت در خواهم آورد...

پوپک دو فرزند دیگر (یکی دختر و یکی پسر) میآورد.

آدمک رو بفرزندانش (هر چهار نفر) میگوید:

آدمک. بروید و یکجوری با هم خودتون رو تقسیم کنید باید تعداد ما زیاد بشود!

پسر سبزه به پدر میگوید:

. بابا جون من اون عروسك سیاهه را نمیخواهم! سفیده مال من!
آدمك . سیاه و سفید نداره شما چهارتا هستید و خودتون برین هر
غلطي میخواهید بکنید، من نسل میخواهم! تا پدر شاه شوش را
دریابورم.

(لحن آدمك كمدي و با ریتم و... میباشد)

دو پسر آدمك که یکی بیل و دیگری قیل نام دارد سر عروسك سیاه و
عروسك سفید با هم دعواشان میشود و قیل با سنگی به سر بیل
زده و او را میکشد.

. حالا هم سیاهه مال منه و هم سفیده! بهرحال يك تنوعی که باید

توی زندگی باشد!

(لحن سخن كمدي... است)

نسل آدمك رو به افزایش است و مرتب از طرفی بچه‌ها و مردها و
زنهائی توی صحنه می‌آیند و از طرف دیگر خارج میشوند. تقریباً صحنه
يك حالت خیابان شلوغ و پر رفت و آمد را به خود میگیرد.

هراز چندی دعوائی و سرقتی و متلکی و این که کسی بر زمین میافتد به
چشم میخورد. مجموعاً ای تحرکات سه دقیقه به طول میانجامد و

ناگهان وسط صحنه مردی با ریش سفید ظاهر میشود و به جز پیرمرد
همه از صحنه خارج میشوند.

. آخ بابابزرگ جون آدمک ! کجائی که نسل تو ببینی؟ (لحن کمدي) بیا
و تماشا کن! خر در خر کره در الاغ! بالا و پایین! رنگ و وارنگ از همه
رنگ! شهر فرنگ.

من که از دست این نسل تو کلافه شدم اصلاً طاقت اینارو ندارم!
بسکه به دعوای اینها رسیدگی کردم حالا کسی نیست که به
دعوای من با زخم رسیدگی کند! (لحن کمدي)
زنی وارد صحنه میشود و ریش پیرمرد را گرفته او را به طرف پشت
صحنه میکشاند.

. د... یاالله... تا کی میخوای تو این خراب شده بشینی و به دعوای
این وحشیها رسیدگی کنی! پاشو یک کمی هم بیا اینجا به من رسیدگی
کن! مرتیکه اگر به وظایف شوهریت عمل نکنی من از دست خودت
به کی برم شکایت کنم! (لحن کمدي)
نوحک . خدا بخیر کند! باز یکی دیگه به این نسل قمر در عقرب
بابابزرگ جونم آدمک اضافه خواهد شد.

رعد و برق و علائم یک طوفان... پیرمرد به روی صحنه آمده و فریاد
میزند:

. بلا میآید بلا میآید الان دنیا را آب میبرد! باید یک کشتی بسازیم و از
هر موجودی جفتی در آن نگه داریم... بچهها بلند شوید چوب و
تخته و طناب بیاورید...

پس از چند دقیقه که صدای باران و طوفان و رعد و برق بگوش
میرسد صحنه روشن میشود و پیرمرد در گوشه‌ای از صحنه نیمه
عریان افتاده، سه پسر وارد صحنه شده و یکی میگوید:
بابا رو نیگا کنید!
دو فرزند دیگر از آن طرف صحنه خارج میشوند اما فرزند اولی بالای
سر پدر نشسته و دستی بر سر و روی او کشیده و با لحن زنانه
میگوید:
بابا جون تو چی بودی و ما خبر نداشتیم، الهی قربون اون هیکل
مردانه‌ات بشم! بابا سیل و طوفان می‌آمد تا من وجود این رو کشف
میکردم!
صحنه تاریک میشود و پس از چند لحظه روشن! پسر از جا بلند شده
و طناب شلوارش را میبندد و به دو برادر دیگر با همان لحن خانم
مابانه میگوید:
نمیدونید بابا چه لعبتی است! آه خدای من! تازه من به اون‌ی که
میخواستم رسیدم...
برادر دیگرش حرف او را قطع کرده و بسوی پدر میدود پدر که هنوز
احساس چند لحظه پیش را دارد دست بگردن پسرش انداخته و در
حالی که پسر سرگرم پوشاندن پسر است، پدر میگوید:
عزیر دلم کجا رفتی! بمون با من! بزن با من! می‌کهنه! که بنیاد فلک را
سقف بشکافیم و یک نسل نویی اندر اندازیم! (لحن پیرمرد کم‌دی و
مستانه است)

. مثل این که به تو هم بابا جون بد نگذشته! شاید تو هم کشف

جدیدی کردی!؟

صحنه خاموش و روشن میشود و پیرمرد وسط صحنه نشسته پشت سر او همه فرزندانش ایستاده‌اند پسر کوچکتر که با او بعله! پشت سر پدر قرار دارد و مرتب قمیص میاید و مثل يك اوستا سلمونی با موها و ریش پدر بازی میکند دیگران به او چپ‌چپ نگاه میکنند و دیگرانی هم هستند که از کارهای او خوششان می‌آید و گوئی چون او هستند، پیرمرد شروع به سخن گفتن میکند:

نوحك . باباجون! آدمك نازنین كجائی كه این نسل تو ببینی! ماشاءالله چه نسلی! داریم اینقدر ما زیاد می‌شیم که از افراد شهر شوش هم جلو زدیم! تازه كجاشو دیدی بابابزرگ جون می‌خواهیم بریم براشون تاریخ بنویسیم درسشون بدیم سواد یادشون بدیم! خدا را چه دیدی! شاید آئین و مراسمشونو هم عوض کردیم و هم مرام خودمون کردیم! یا هم اسمای شاهان اونارو با اسمای خودمون عوض میکنیم! این از همه راحتتر و بهتر خواهد بود!

پیرمرد بلند میشود و در همان حالتی که کلمات آخر جمله خود را می‌گوید دستی آنچنانی به سر و گردن فرزند کوچکش میکشد و دستی بر سر و روی دختر کوچکش و هر دو هم با ناز و افاده پاسخ او را میدهند.

صحنه تاریک و روشن میشود و حالت صحرا و اسلاید کوهی بر دیوار است!

از سمت راست صحنه جوانی وارد میشود و همزمان از سمت چپ
دختری جوان به سوی جوان رفته.
. داش ابرام: ساری جون قربون اون قدت بشم فدای اون لب ت بشم
کشته اون چشات بشم درد منو کی دوا میکنی حاجت منو کی روا میکنی
کشتی منو همشیره!
ساری: اه اه... خاک بر سرت چرا نمیری سر بخت عموزاده‌ها و
دائی‌ها و خاله‌زاده‌ها و عمه‌زاده‌هایت! منکه خواهر توهستم...
داش ابرام: همیشه هم دم دست هستم! (حالت لحن کمدی)
عموزاده کی باشه دائی‌زاده کی باشه عمه‌زاده کی باشه خاله‌زاده کی باشه!
چراغی که در خانه روا شد، الهی کوفت و زهرمار اونا ش ش شه!...
در همین حین با هم گلاویز و دستاویز و... همخوابه میشوند پس از
پایان کار.
ساری: داش ابرام جون چه کردی؟! منو حالی به حالی کردی! عجب
کار شیرینی! چه قند نازنینی؟! تو اینقدر باهنر بودی و نگفتی...
داش ابرام: کجاشو دیدی همشیره من! تازه اول کاره! باید نسلی
بسازیم که دنیا رو بسازیم!
. برم قربون اون نسل و نسلت! فدای اون نگاه و زلفکانت!
در همین حین رقصی شروع میشود همراه با کارگشت و دامداری و
چند نفر دیگر نیز وارد صحنه میشوند.
پس از چند لحظه موزیک قطع میشود و داش ابرام با یک غریبه در
حال سخن گفتن است.

داش ابرام . عجب! راست میگی؟! هم گاو میده هم شتر! هم پسته و هم آجیل! کنیزم میده؟ به به پس خیلی خوب میشه! يك ساري میدم كلي مال میگیرم و جاش چند تا هم کنیز میگیرم.

مرد غریبه بعله! دختر و خواهر خوشگل داشتن تو اون مملکت كلي شانسه! تازه از جاهای دیگر هم مردم دختراو خواهراشوند میبرند و كلي مال و اموال گیرشون میآید!

داش ابرام: چطور؟ حالا من که خواهر ندارم همین یکی هم که بوده باهش عروسی کردم! برام بگو بدونم که با زن خوشگل چطوري میشه کاري کرد؟!

. غریبه خیلی ساده است! شاهه زن خوشگل رو صاحب میشه! و شوهر رو گردن میزنه! چون این یارو پادشاهه و كلي پر نسیپ دارده! اصلا به زن شوهردار تا شوهرش زنده است! کاري نداره! اگر هم کسی دختر و یا خواهر خوشگلي داشته باشه دختر خوشگل را میگیره و كلي گاو و گوسپند و میش و الاغ به صاحب دختر میده!!!
داش ابرام . پس خوبه که آدم خواهر و دختر داشته باشه!
. آره داش ابرام جون!

ابرام با خودش میگوید:

. خاك بر سر من! من همش يك خواهر داشتم که به زني گرفتم! این زن هم که برای ما هیچ بچه ای تا حالا نیاورده که دختر یا پسر باشه و تازه گاو و میشم که برامون نیاورده و كلي هم خرج داره هم نق میزنه و فرمون میده!

در همین حین گویا فکری به ذهن داش ابرام میرسد که ناگهان
خوشحال و خندان برمیگردد و به سوی همسرش میدود.

. ساری جون، ساری جون!

. ها! چیه، چه خبره!

. بار و بندیل را ببند میخوایم بریم وکانس!

. چی وکانس! وکانس کجاست!

داش ابرام . اه... وکانس بابا جون کلمه ایست که هنوز خلق نشده،

یعنی میخوایم بریم به کمی بگردیم بریم هواخوری!

ساری . مگه هوای اینجا چه شه؟

. هوای اینجا واسه ما گاو نداره، میش نداره، شتر نداره، الاغ و ماده

الاع نداره، کنیز و غلام نداره...

. خب نداره که نداره عزیزم! من تو را دارم تو هم منو داری! (با قر و

قمیش)

. دهمینه دیگه! منم میخوام تو را خرج کنم واسه خودمون!

. چی چی! من خرج کنی!؟

. آره عزیزم! میگن اونور کوه! این یارو تازه وارده میگفت که، یک

پادشاهی است که خیلی برای خانمهای خوشگل و زیبا و مو بلند و

فربری ارزش و احترام قائله!

. خب قائله که قائل باشه به ما چه ربطی داره!

داش ابرام! عزیزم خیلی هم ربط داره، زنهای خوشگل ذا میگیره يك
شب او نارو صیغه میکنه بعد کلي گاو و شتر و میش و... به پدر و یا
برادر زن میده!

. خب ما که عزیزم نه دختر دارم و نه خواهر!

داش ابرام. د زكي! پس تو چي هستي! عزیزم تو رو به جاي خواهرم
بهش قالب میکنم و گاو و الاغ و میش و شتر و کنیز و غلام رو میگیریم!
. خب من چي میشم!

داش ابرام. معلومه تو هم میشي صیغه پادشاه!

. منم با اون دارائیا كيف دنيا رو میکنم تو هم كيف پادشاه رو!

ساري مات و مبهوت به حرف زدن داش ابرام خیره میشود...

صحنه خاموش و روشن میشود و سارس در قصر پادشاه آماده

هم خوابگی است. پس از پایان کار پادشاه جامي را سر میکشد!

ساري نیشخندي میزند گویا چیزی در جام او ریخته است... شاه به

زمین میافتد و ساري خوشحال از جاي برخاسته و از قصر پادشاه فرار
میکند...

صحنه عوض میشود و داش ابرام با يك دختری در حال تفریح کردن

است و صدای گاو و شتر و الاغ و... میآید ساري دوان دوان خود را به

ابرام رسانده ابران ناگهان از دیدن او بهت زده میشود و میپرسد:

. ساري، تو اینجا چکار میکني!

. چیکار میکنم! مرتیکه خیال کردی با گاو و شتر و میش و الاغهایی که
به برکت من بدست آوردی، من میذارم که تو کیف دنیا رو بکنی و من
زندانی اون خراب شده باشم!
. عزیزم چه زندانی ای! تو زن پادشاهی!...
ساری حرف او را قطع میکند!
ساری. چه زن پادشاهی! اون دو سه هزار تا مثل من داره و هر چهار
سال یکبار هم نوبت من میشه تازه روزی ده بیست تا هم بهشون
اضافه میشه!
در همین حال دختری که در آغوش ابرام است را پس میزند:
. پاشو پاشو برو گم شو! خانم خونه اومد!
و ساری خودش را میاندازد در آغوش داش ابرام
داش ابرام هم با دخترک و هم با ساری کار زناشوئی را همچنان دنبال
میکند تا این که روزی ساری پی میبرد که دختر حامله است.
ساری. شکمت چی داری؟ چرا بالا اومده!
. بالا اومده که اومده!
. چیه توش؟!
. خره! چطور نمیدونی! بچه یه توش!
. بچه؟!
. آره جیگر!
ساری دو دستی به شکم خود میمالد و از خود میپرسد: پس من چی!
تو این همه سال چرا شکم من بالا نیومد!؟

دخترک قری و غمیشی و غمزه و خنده‌ای می‌آورد و با شادمانی صحنه را ترک میکند:

دخترک پسری دنیا می‌آورد ساری حزین و غمگین به گوشه‌ای خزیده است. داش ابرام سعی میکند تا او را دلداري دهد! اما فایده‌ای ندارد... در گوشه دیگر صحنه دخترک با پسرش در حال بازی کردن است و زن برای بچه‌اش شعر می‌خواند:

. ای پسر کاکل به سر! از اون طرف از اون ورها! اومدی تو! تو این شکم! اما اینا! این پیریها! این عجوزا! خیالشون باطله! این پیریه! کاری نمیدودن! تو بچه‌ی اونطرفی! تو بچه‌ی اونطرفی! یه روز میریم پیش بابات با اون ناز و با اون ادات...

ساری که مخفیانه به شعرخوانی زن گوش میدهد! پی میبرد که دخترک پیش از این که با داش ابرام هم‌خوابه بشود از کسی دیگر حامله بوده است. بفکر فرو میرود... و میفهمد که مشکل از داش ابرام است و امکان این که او هم از کس دیگری حامله بشود هست! پس از کمی تفکر دوان دوان به آن سوی صحنه میرود...

لوطی با دو دخترش و دو پسرش مشغول عیش و نوش است که ساری هن‌هن کنان وارد میشود و با او درگوشی میکند لوطی میگوید:

فکر شو نکن اون با من ترتیبشو میدم!

لوطی دو پسر را بلند کرده و با آنها درگوشی میکند ناگهان صدای همهمه مردم و بعد فریاد:

لوطیه لوطیه لوطی نالوطیه!!!

لوطی از مردم می پرسد چه میخواهید؟

مردم میگویند:

ان دو تا جونو (حالت سخن گفتن مردها لحن زنانه دارد)

لوطی دو دستش را بر دو سر جوانها گذاشته و نوازش کنانه میگوید:

مرا رها کنید با این دو فرشته نازنین چرا مرا عذاب میدهید؟

مردم: ترا کافیت و حالا نوبت ماست

لوطی دو دست دخترانش را گرفته و آنها را به سوی مردم پرت میکند

و میگوید:

بگیرید این دختران دعنا و زیبای مرا و رها کنید مرا با این دو فرشته

آسمانی!

مردم زیر بار نمیروند و آن دو جوان را بسوی خود میکشند.

دو جوان با ناز و ادا میخواهند که بوسه‌ی خداحافظی به لوطی بدهند

و در همین هنگام یکی در گوش لوطی میگوید:

آن کوه چند روز دیگر آتشفشان خواهد کرد و تمامی این شهر را

خواهد سوزاند تو شبانه شهر را ترك كن و قرار ما چند شب دیگر در

خیمه‌های داش ابرام!

شاه شهر با خبر میشود که لوطی دو جوان رعنا را پیش از آن که به او

معرفی کند به خانه خودش برده است شبانه سریازانش را برای

دستگیری لوطی روانه کرده و وی را به زندان می‌افکند.

لوطی در زندان متوجه میشود که پایه‌های شهر در سیاهچالهای زندان است. با زندانیان گفتگو میکند و به آنها میگوید که تا چند روز دیگر آتشفشانی خواهد شد و شهر را خواهد گرفت بیائید با تفاله گچها و زغالها باروت درست کنیم و با انفجار پایه‌های شهر هم شهر را خراب کنیم و تمامی مردم را بکشیم و هم خودمان فرار کنیم. زندانیان میپذیرند و دست به کار میشوند...

صحنه تاریک و روشن میشود. ساری در وسط آن دو جوان زیبا مشغول بگو و بخند است. داش ابرام که بسیار پیر و فرتوت شده است وارد میشود. ساری خود را جمع و جور میکند و دو جوان به طوری که ابرام متوجه نمیشود بند شلوار خود را میبندند ابرام میگوید:

. ساری جون این جوانا کیستند!؟

ساری به گوشه‌ای میخزد و دو جوان جلو آمده، یکی پتیت میکند، دیگری محکم و قاطع میگوید:
. ما فرستاده ارباب تو هستیم!

. ارباب من!؟

. آری! همان کسی که ترا همه چیز داد!

داش ابرام: کی همون پادشاهی که ساری رو صیغه کرد و...
نه عزیزم ارباب کل! همونیکه همه چیز در دست اوست و...
ابرام که گوئی تازه متوجه جریان شده است میگوید:

به به خیلی خوش آمدید! بفرمائید بنشینید! بیاید تا پاهایتان را بشورم! طعامتان بدهم! صفا آوردید! چه شد که ارباب به فکر من افتاد!

ما آمده ایم تا به تو مژده ای بدهیم!

مژده!؟ چه مژده ای!؟

مژده فرزندی!؟

فرزند! فرزند که دارم، یک فرزند دارم! خداداد را ندیدید! جوان برنایی است!؟

چرا! اما او زاده کنیزی است!؟ تو فرزندی خواهی داشت از ساری!؟

از ساری!؟ این غیرممکن است. ما در جوانی نتوانستیم کاری کنیم!

حالا که من پیر و فرتوت شده ام!؟ این محال است!

آن جوان دیگر با نگاهی دزدانه به ساری و آرام زیر لب میگوید:

تو پیر و فرتوتی! اما این خوشگله هنوز اول جوونیشه!؟

جوان دیگر مشتی به وی میزند که یعنی ساکت باش و ادامه میدهد:

این خواست ارباب است همانطور که آن کنیز تو بچه دار شد ساری

هم بچه دار خواهد شد آری سال دیگر تو را فرزندی خواهد بود!

ابرام آرام و زیر لب با خود میگوید:

باز این ارباب پدر سوخته چه کلکی برای من بیچاره درست کرده؟

ستری در گوشه ای کز کرده و مشغول خندیدن است.

ابرام نگاهی به ساری میکند و میبرسد چگونه این ممکن است!

. همینطور که گفتم! این تصمیم ارباب است و میدانی که هر چه او

بخواهد شدنی و عملی است!

جوان دستش را بر روی شانه ابرام میگذارد و میگوید:

. ابرام! برخیز! و از همسرت به خوبی مراقبت کن! و فرزند او را خندان

به نام نسل تو همیشه شاد و خندان باشد! و نیز دنیا هم به کام آنها

باشد!

با دنیا آمدن فرزند ساری رقابت دو زن شدت مییابد و ساری از ابرام

میخواهد که فرزند دیگرش خداداد را نابود کند!

ساری. هر چه داری به برکت وجود من است و آن شبی که صیغه آن

شاه شدم، پس همه اینها باید به فرزند من برسد نه به فرزند یک

بیگانه!

ابرام که پیر و خسته و فرتوت است نگاهی به خداداد میکند و دستش را

گرفته بطرف کوه میرود.

خداداد. بابا کجا میرویم!؟

. آن بالا پسر!

. در بین راه پیرمرد چندبار به زمین میافتد و خداداد دستش را گرفته و

با گرفتن زیر بغل پدر او را به پیش میبرد. به تخته سنگی میرسند پیرمرد

میگوید:

. خسته شدم! کمی استراحت کنیم!

از پسرش میخواهد که روی تخته سنگ بخوابد و خودش پایین

میخوابد. پس از چند لحظه که پسر بخواب رفته است پیرمرد از جا

بلند میشود و چاقوی بزرگش را بیرون آورده و به گلوی خداداد نزدیک میکند تا او را بکشد! پسر ناگهان از خواب بیدار شده و از سنگ پائین میآید.

... بابا چیکار میکنی!؟

پیرمرد شرمسار میشود و میگوید: . پسر مرا ببخش، در خواب، ارباب از من خواست تا برای رضای او سر ترا از بدن جدا کنم...

. پدرجان چه ارباب نامردی!؟ چه ارباب بیرحمی!؟ حالا ارباب

نمیفهمد و از تو کار بدی را طلب میکند! تو که میفهمی نباید که به حرف او بکنی!

. آه پسر این اولین باری نیست که گول ارباب را خوردم!

به پشت برمیگردد و با خود ادامه میدهد:

. همین ارباب به من گفت که دارای فرزند دیگری میشوم بنام خندان و همین ارباب به من گفت...

پسر به سوی پدر آمده و او را در آغوش میگیرد و به سوی خانه بازمیگردند.

صبحانه ساری و داش ابرام را نشان میدهد که با هم مشغول بگو مگو هستند و موزیکی تند به گوش میرسد...

ناگهان توقف بگو مگو و موزیک، و سارا میگوید:

. من دیشب خواب دیدم که ارباب به من گفت این پسر را به همراه

مادرش خوبه که داش ابرام بیره توی کویر و اونجا ولشون کنه بهرحال

يك غلطي براي خودشون خواهند کرد چون من هرگز اجازه نخواهم داد که دارائیهایی من به این پسر و مادرش برسه...

. ابرام به فکر فرو رفته و پس از چند لحظه دست خداداد و مادرش را گرفته و به سوی سمت راست صحنه میرود. ساری هم فرزندش را در اغوش گرفته و سمت چپ صحنه میایستد.

ابرام خطاب به مادر خداداد:

. عزیزم! تو سفری در پیش داری! تو همیشه مسافر بودی! از آن طرف کوهها ترا به آن سوی کوه بردند و از آن سوی کوه به این سو آمدی! حالا هم باید سفری تازه در پیش بگیری! و خوبست که ترا هجرت خانم بنامم! آه! چه حماقتی! پس از این همه سالها هرگز از تو نپرسیدم که اسم تو چیست!؟

تو با خداداد در آن دره فرود آئید و نسلی از خود پدید آورید همانطور که جد اعلاي ما آدمک و پوپک پدید آوردند! و نصف دنیا را مطیع خود کنید. این فرزند خندان و مادرش هم با این اربابی که داریم و هر گاه مشکلی است بدادشان میرسد هم در این سوی دنیا نسل دیگری پدید خواهند آورد تا تمامی هستی را تحت الشعاع قرار دهند. تمدن شوش و تمدن عون را فرزندان من باید از نام خود کنند طلاها و جواهرات دنیا را با تمامی گاوان و میشها و اسبان و مهروبان را باید از آن خود کنند و سرنوشت نوینی را برای همه بنویسند! تمامی افسانهها را باید از یادها برد و همه جا باید از افسانه ما و افسانه آدمک و پوپک و داش ابرام سخن گفت.

هجرت خانم با ناز و افاده و گرفتن دست ابرام میگوید:
. ابي جون! آخه تو اين دره تو اين کوير ما که ار تشنگي گرسنگي تلف
میشیم؟

. نه عزیزم نه تمیزم نه سیاه سوخته ي نازم من حساب همه رو کردم
اونجا يه چشمه اي است که آب گوارا داره تازه يك خونه هم باسم
ارباب، من مي سازم و خودم و لوطي و همه به کاروانها نشوني تو رو
میدم تا بيان اينجا اتراق کنند (جملات آخر با ریتم و کمدي است)
. با من! آخه بگو با من چیکار خواهند کرد!!!

. عزیزم صیغه! صیغه شون بشو! مرداي قد بلند میان! سواري
شاهسوند میان! مرداي اونور مرداي اينور! همه را جواب بده! تو فکر
نسلمون نباش! نسلهائي که دنيا رو ميگیرن! نسلهائي که رنگ و وارگند!
از همه رنگند!!! شهر فرنگند!!! اما همشون رو به حساب نسل من
بذار

هجرت خانم: ابي جون به حساب نسل تو يا نسل آدمک؟
داش ابرام گور باباي آدمک! حالا منم با يارم! حالا منم با تبارم!!! حالا
منم با کويرم! نسل اگه هس نسل منه! آئين منه! راه منه رسم منه!
هجرت با بشکن و رقص ميخواند:
. پس با اين حساب دنيا به کام مايه! دنيا بکام مايه! قصه ي عالم اينه!
بچه ي من خدامه! رهبر اينو و اونو!
داش ابرام در حالیکه عصاي خود را بالاي سرش مي برد ميخواند:

از اونجا تا به اینجا دلم فاصله داره
فاصله هارو رها کن بیا مارو نیگا کن
اونور دنیا اونه اینور دنیا مائیم! دنیا بکام مایه! دنیا بکام مایه!!!
صبحه آرام آرام تاریک میشود و پرده می افتد!
پس از آنترکت پرده بالا رفته و جماعتی از فرزندان داش ابرام سرگرم
گفتگو هستند و با دکور و لباسهای جدید نمایان است که سالها از
دوران داش ابرام گذشته است
نشست حالت سري و شورائی دارد
مرد ریش سفید: باید چاره‌ای بجوئیم برای نجات قوممان!!! اگر داش
ابرام در میان ما میبود هرگز اجازه نمیداد که مردمان حتی چند روز
اسیر باشند چه رسد به این که سالیان سال فرزندانمان زندانی و اسیر
مصر باشند و ما کاری نکنیم این جلسه سري را پس از سالها برای
تشکیل داده‌ایم تا راه‌حلی پیدا کنیم.
مرد جوان: من پیشنهاد میکنم که یکی از دختران زیباییمان را بگونه‌ای
وارد حرمسرای فرعون کنیم همانطور که با شاه پرس کردیم و آستر را
در آغوشش فرستادیم و او مردمانمان را از بابل نجات داد...
مرد ریش سفید نه! نه! هرگز با مصریان نمیتوان چنان کرد! زیرا آنها به
زنان خود وفادارند و از سوئی با ما کینه تاریخی دارند و ورود يك دختر
رعنا از ما به میان آنها کار دشواری است.
مرد جوان دوم: آهان! یافتم! این فرمانده سپاهشان که از جنگهای
بسیاری پیروزمند می آید!

مرد ریش سفید دوم: بسیار خوب با او چه میتوان کرد؟
مرد جوان: خیلی کارها!!! او انسان جاه طلبی است میتوانیم به او
وعده پادشاهی بر فرزندان داش ابرام را بدهیم و او فریفته خواهد شد
و بیاری ما خواهد آمد!
مرد ریش سفید نه! نه! او هرگز عظمت و شکوه و تمدن مصر را رها
نخواهد کرد تا پادشاهی مردمی پابرهنه را بپذیرد.
مرد جوان: آهان! سیساتی دیگر! دایه او زنی از میان اسیران ما بوده
است باید از او بخواهیم که به موشه بگوید که فرعون او را از آب
گرفته و در اصل او از تبار ماست و باید به ما کمک کند!!!
مرد ریش سفید: آری این فکر خوبی است من هم به او کمی ساحری
آموختم و دو دختر زیبایم را هم به او پیشکش خواهم کرد!!!
مرد جوان: فکر بسیار نیکویی است و خوبست که از دخترانت شروع
کنی و آنها را سر راه او قرار دهی!
مرد ریش سفید: آری چنین خواهیم کرد! راستی کار تونل زیر آبی به
کجا رسید؟
مرد جوان: رو به اتمام است! تا موشه را از خود و با خود کنیم، کار
تونل به پایان خواهد رسید!
مرد ریش سفید: بسیار نیکوست! آن هم معجزه‌ای خواهد شد از
پادشاهی موشه!!!
مرد جوان: آری بسیار نیکوست! عزت خدای را عزوجل که همواره
مهر و ناز و رحمتش شامل ما گشته و پس از پیروزی بر مصریان، ما

تاریخ و پود و ریشه آنها را از هم خواهیم گسست و همه جا نام داش
ابرام را بر خواهیم افراشت... و کفشهای آنها را به پا خواهیم نمود و
تمامی آنها را پا برهنه خواهیم کرد...

مرد جوان لحظه‌ای به فکر می‌رود و می‌گوید:

مرد جوان: راستی اگر فرعون آن مارهای خوش خط و خالش را به

جان موشه انداخت چه کنیم؟

مرد ریش سفید: مارها!!! کلکی بسیار ساده است!!! آن بازی را خود ما

به فرعونیان یاد داده‌ایم! و به موشه بالاتر از آن را خواهیم آموخت تا

روی دست آنها بلند شوند.

مار موشه ازدهائی خواهد بود و همه مارهایشان را خواهد خورد!!!

مرد جوان: باید برنامه‌های دیگری را هم در نظر داشته باشیم که اگر

حیله ازدها کارگر نیفتاد، گوشه برتریهای دیگری هم داشته باشد...

مرد ریش سفید: تمامی نوکران و خدمتگذاران و پرستاران فرعونیان از

ما هستند و با این نفوذی که توسط یاران خود در تار و پود شهر و کاخ

فرعون داریم ده نیرنگ برایش برنامه‌ریزی میکنیم و هر يك کارگر

نیفتاد دیگری را بکار میگیریم و خواهیم گفت که اینها همه نفرین

موشه و قدرت خداوند ماست.

. با مسموم نمودن آب آشامیدند فرعونیان اولین نشانه خشم

خدایمان را به آنها نشان خواهیم داد.

. با باران خونین باراندن بر فراز کاخ فرعون تمامی خویشان و سپاهیان

را خواهیم ترساند.

. با مسموم نمودن تمامی مواشی آنها گوسپندان و گاوان و شتران آنها را خواهیم کشت.

. از تفاله گچ و زغال چون لوطی باروت خواهیم ساخت و کاخ فرعون را به آتش خواهیم کشید.

. با مسموم نمودن غذاهای دانش آموزان در مدرسه‌ها فرزندانشان را خواهیم کشت.

. لاشه‌های بد بو و فاسد مرغان مرده را در سوراخ سومبه‌های کاخ و شهر پنهان خواهیم نمود تا مورها و مگسها و ملخها روانه شهر و کاخ شوند و فرعونیان را عذاب دهند.

و آخرین عملیات ما، پیش از آن که از این سرزمین خارج شویم باید که شبانه به خانه تمامی مردمی که از ما نیستند حمله کنیم و همه فرزندان بزرگشان را سر ببریم تا از سپاه فرعون بکاهیم و البته در نیمروز آخرین روز باید هر کس از همسایه خود طلا و نقره و جواهراتش را به بهانه شرکت در یک عروسی بعاریت بگیرد تا با ثروت بزرگی این سرزمین را ترک کنیم.

مرد جوان: اما برای سر بردن دیگران چگونه خواهیم توانست خودی را از بیگانه باز شناسیم؟

مرد ریش سفید: بسیار ساده و آسان! شام آخر، هر خانه‌ای باید که گوسپندی را سر ببرد و خون آن را بر سر در خانه خود بمالد تا هنگام حمله! خانه‌های خودی از بیگانه باز شناخته شود و گوسپند را باید بریان کرد و خورد تا برای فرار قوت کافی داشته باشیم.

مرد جوان: نیرنگاهی نیکوئی است! با آزادی مردمان یکبار دیگر
فرزندان آدمک و داش ابرام قدرت بزرگی را بدست خواهند آورد.
مرد ریش سفید: قدرت، ثروت و ذکاوت عالم از ماست!
چون ما همیشه همراه و همبسته‌ایم و از زمان آدمک تا داش ابرام و
داود و سلیمه و تا به امروز زیر زمینی و حساب شده کار کرده‌ایم.
مرد جوان: که خوشحال و خندان است بشکن زنان با خود میخواند:
. دنیا به کام مایه! دنیا به کام مایه! اونور دنیا گریون با آدمای پریشون!
اینور دنیا خندون! با دسته دسته گاو بریون!...
صحنه از زن و مرد پر میشود و همه هم صدا میخوانند:
. امروز و فردا مائیم! سالار سودا مائیم!
. طلا و نقره مائیم! فرمون و فرعون مائیم!
با یچه‌های داش ابرام قبراق و سرحالیم همیشه سوار کاریم!
کسی چپ بره راستش میکنیم! خواب بمونه بیدارش میکنیم!
هرکی که با ما باشه شاه و وزیر میشه!
هرکی با ما نباشه خشت خورش خراب میشه!
بلا میاد از آسمون!
امپو میاد عروس کشون!
زندونی و اسیر میشی!
محروم از زنت میشی!
اگه تو با ما نباشی!
هیچ میشی! پاک میشی!

قربوني قطار ميشي!

اونور دنيا اونه! اينور دنيا مائيم!

دنيا بكام مايه! دنيا بكام مايه!

هر كي نميدونه خوب بدونه!

داش ابرام شاه مايه!

همه ي دنيا طلايه

طلاي شهر شيراز بدست من و مايه

تو هر شهر و دياري داش ابرام پادشاهه

داش ابرام پادشاهه خودش شاه شهانه

همچنانکه همه سرگرم خواندن و رقصیدن هستند

صحنه کم کم نور و تاريك ميشود و پرده پائين مي آيد.

... همچنان که این افسانه که افسانه، افسانه‌هاست ادامه داشته و

خواهد داشت... نمایشنامه ما هم ادامه خواهد داشت:

خدا را در خواب دیدم که زار زار گریه میکرد!

بهار سال 1995 پاریس

خدا را در خواب دیدم زار زار گریه میکرد

در صحنه میز و صندلی است و کتابخانه ای در کنار آن، و مردی که کتاب در دست دارد و میخواند و پیداست که از آنچه میخواند بسیار متحیر و متعجب است. صدای زنی می آید که با فریاد می گوید:

زن: عزیزم بسه دیگه اون چراغ را خاموش کن بیا بخواب.

مرد: هیس داد نزن، دارم مطالعه می کنم.

زن: چه مطالعه ای، تا کی میخوای منو عذاب بدی و شبها نداری بخوابم؟

مرد: چه غذایی بهت میدم، تو تو اطاق خودتی، منم اینجا تو سالن، اصلا نه نور چراغ توی اطاق می آید نه صدای ورق زدن کتاب، پس جارو جنجالت برای چیه؟

کمی سکوت و مرد به خواندن ادامه میدهد. پس از چند ثانیه دوباره زن فریاد میزند:

زن: آخه نمیبینی همه اون موهات ریخته از بس که کتاب خواندی، آخه بسه دیگه پاشو بیا بخواب.

مرد : گفتم داد و بیداد نکن ، باز این همسایه پلیس خبر میکنه ، فکر میکنه دعوامون شده و داریم تو سر و کول همدیگه میزنیم.

مرد خواندن کتاب را ادامه می دهد، چند ثانیه سکوت ، بار دیگر زن فریاد میزند:

زن : آخه مرد حسای صبح شد ، مگه فردا نمی خوای بری سر کار؟
پاشو بیا بخواب.

مرد که با فریاد همسرش از جا پریده و مضطرب است ، میگوید:

مرد : خب من می خوام برم سر کار ، تو که نمیخوای بری سر کار ،
دیگه جار و جنجالت برای چی؟

زن : برای توست عزیزم، آخه نمیخوام هنگام روز سر کارت خسته بشی و هی خوابت بیاد.

مرد : عجب پس دل خانم برای بنده میسوزه؟

زن : چه جور هم.

مرد: یکی دو صفحه دیگه بیشتر نمونده ، رسیده به موسی.

زن : چی ! رسیده به موسی؟

چند لحظه سکوت ...، و مرد کتاب را تمام کرده، خمیازه ای میکشد و مشت‌هایش را به سینه میزند و به سوی رختخواب میرود.

صحنه تاریک میشود و موزیک لالایی برای یک دقیقه پخش میشود.

پس از پایان لالایی ، چند لحظه سکوت ...، خروسی میخواند...

زن : عزیزم بلند شو . صبحونتو بخور که کارت دیر میشه.

زن به طرف میز میآید و کتابی که شوهرش میخوانده است را در دست میگیرد، در همین لحظه مرد هم به سوی زن میآید.
مرد: صبح به خیر عزیزم.

زن: صبح به خیر، چت بود دیشب؟

مرد: هیچی عزیزم، چیزیم نبود، کتاب میخوندم.

زن: میدونم " افسانه افسانه ها!" رو میخوندی، اما من از گریه دیشب میگم، توی خواب گریه میکردی؟

مرد: چطور؟ گریه.

مرد کمی فکر میکند.

مرد: آهان راست میگی، تو فهمیدی من توی خواب گریه میکردم.

زن: آره عزیزم، چي بود؟ خواب بد دیدی؟

مرد: نه بابا، خدا را خواب دیدم؟

زن: چطور خدا را خواب دیدی؟ مگه خدا چه جوریه که توی خواب تو بیاد؟

مرد: حالا که اومد، عجب خدای خوبی هم بود، خیلی ازش خوشم اومد.

زن: چطور؟

مرد: آخه نمیدونی در چه هیبتی اومد.

زن: مگه هیبتش را هم دیدی؟

مرد: آره عزیزم، یک جوان زیبا و خوشگل.

زن: خب! با همدیگه صحبت هم کردید؟

مرد: آره عزیزم، چون با هم صحبت کردیم ، منم گریه کردم . آخه توی خواب دیدم که خدا گوشه ای غریب و تنها مثل این بچه های یتیم نشسته و زانوهایش رو در بغل گرفته و داره هق هق میکنه، اولش فکر کردم که از فرط خوشحالی و شادی داره به ریش ماها میخنده . با خودم گفتم که این چرخ و فلک را آفریده و این مردمان را خلق کرده و این شلم شوروا را درست کرده ، حق هم داره که به ریش همه ما بخنده. اما من با خودم گفتم همینجوری که همیشه خندید، اونهم خدا... جلو که رفتم فکر کردم الان چند تا مامور میریزن روم و اجازه نخواهند داد که بهش نزدیک بشم. همچین پاورچین پاورچین رفتم جلو اما هیچ خبری نبود و کسی مزاحم نشد تا رسیدم جلوش ، دیدم وای مثل اینکه یک چشمه جلوش وا کرده باشند ، از اشکش کلی آب جمع شده است و خدا داره زار زار گریه میکند. جلوش زانو زدم و گفتم : خدا جان فدایت شوم . درود بر تو. چیه؟ جریان چیه از چه قراریه؟ تو دیگه چرا گریه میکنی؟

سرش رو کمی بلند کرد ، چه چهره ای، مثل ماه، زیبا و مهربان، دلربا، معصوم، تا صورت بهتر از ماهش را دیدم دلم باغ باغ وا شد.

بهم گفتم: اگه گریه نکنم چه کنم؟

مرد: گفتم آخه خدا جان تو چرا گریه میکنی؟ تو که خداوند بزرگی، توانائی، جباری، مکاری، قادری، قاسمی، عظیمی و ...

ناگهان صدای گریه اش بالاتر رفت و گفت: بیا، این هم از تو، با این حرفهای تو و با کارهای اونها، اگر من گریه نکنم پس چه کنم؟ تو مگر الان اون کتاب رو نمیخوندی؟

مرد: کدوم کتاب رو؟

خدا: همون کتابی که هنگام خواندن، ده بار با زنت دعوا کردی؟

مرد: آهان چرا، همین نمایشنامه را میگی؟ افسانه افسانه ها

خدا: آره همونو میگم، ندیدی در تاریخ از دیروز تا به امروز با من چه کرده اند؟ به نام من چه کارها که نکرده اند، به یاد من چه خانه ها که نساخته اند، نگاه کن مرا، من محتاج و نیازمند خانه و معبدم؟

نمیبینی در تاریخ با من چه کرده اند؟

مرد: آره خدا جان راست میگی، چه ها که به نام تو نکرده اند و

نمیکنند، پس این طرف درست نوشته، این "افسانه افسانه ها".

خدا: ای وای، هنوز اونهاییکه تو خوانده ای ذره ای است از دردهای من و از نیرنگها و حيله های مردم به نام من...

مرد: خب خدا جون این که کاری نداره، همه اینها رو تکذیب کن،

سخنرانی کن و مردم را روشن کن.

خدا: چه جور می؟ من با اینهمه اقتدار و شوکت و عظمت و برو بیا،

یک منبر، یک روزنامه، یک بلندگو، یک رادیو، یک تلویزیون و حتی

یک فاکس ندارم که به این شارلاتانها بگویم: بابا بسه، دست از سر

موفر فري من برداريد. تا كي ميخواهيد براي من بيچاره كه تمامي هستي از آن من است ، خانه بسازيد و چون خر عصاري دور آن بگرديد؟ تا كي ميخواهيد آدم و حيوان را به نام من و براي رضاي من قتل عام كنيد و تا كي ميخواهيد دنيا را بچاپيد و به نام من از رنج بينوايان كاخها و مناره ها بسازيد؟ ... و تازه مگر نميدوني من كه خودم معبدي ندارم ، خانه اي ندارم هر چه معبد و خانه به نام منه ، متولي و نگهبان داره ، تازه اگر شبی هم بخوادم وارد يكي از خانه هاي خودم بشوم ، متوليهها و نگهبانها مرا راه نخواهند داد . خلاصه من منبر ، روزنامه ، مجله ، تريبون ، راديو و تلويزيون ندارم كه بتوانم با مردم حرف بزنم ، تازه اگر هم با همين چهره و قيافه ظاهر شوم و حرفي بزنم همان متوليان و نگهبانان معبدها و خانه هاي من و صاحبان مطبوعات و رسانه ها مرا خواهند كشت و خواهند گفت دروغگو و كافر و ملحدم. مرد : واقعا راست ميگي خدا جون ، عجب بدبختي اي گير كردي ، وضع تو را هم خيلي خراب کرده اند، خدا گريه اش را از سر گرفته زار زار گريه ميكند.

خدا : حالا فهميدي كه من چرا زار زار گريه ميكنم؟
آره عزيزم! من هم كه بغض در گلويم گرفته بود ! بغضم را شكستم و دست در گردن خدا انداخته و شروع كردم با او به گريه كردن ! و بهش گفتم:

خدا جان قربانت بروم ، تو چه خوب و مهربانی ، لطیف و بخشنده
ای و چه خوب است که من هم برای تو گریه کنم.

خواب دوم

ای رفته به چوگان قضا همچون گو
چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو
کانکس که تو را فکنده اندر تک و پو
او داند و او داند و او
(خیام)

هوسی برای خوابیدن!

هر چند در این شهر زیبای پاریس ، هزار و یک رنگ و وارنگ
دیدنی و جالبی وجود دارد اما برای ماها که همیشه در حال کار
و تلاش هستیم و نه خواب و خوراک درست و حسایی داریم و
نه برنامه ای برای روز دیگر ، فقط به فکر یک روز تعطیلی
هستیم تا کمی بخوابیم. حالا بگذریم که بسیاری دیگر از
هموطنان مقیم این دیار ، شب تا صبح بیدارند و بامدادان تا
شب در خواب ! اما برای ماها که مرتب در حال تلاش هستیم

روزهای آسودگی بهترین بهانه برای استراحت است به ویژه تعطیلاتی که در همسایگی شنبه و یکشنبه باشد. چون فرنگیها همیشه دوست دارند که تعطیلات رسمیشان جمعه یا دوشنبه بیافتد تا این روز تعطیلی را به آخر هفته اضافه کنند و سه چهار روز به گردش بروند. اما ماها که حتی شنبه و یکشنبه ها را هم کار میکنیم از این روزهای تعطیلی برای خوابیدن بامدادی استفاده میکنیم و به قول دائی کویری، ما همیشه کلی کسری خواب داریم و تازه وقت هم کم میآوریم. شبها که چه عرض کنم، دمدمه های سحر ساعت دو، سه یا چهار بامداد میخوابیم و با عجله، و دست پاچگی ساعت هشت بامداد بیدار میشویم تا کارهای روزانه را آغاز کنیم. حالا خوبه که مادر بچه، معلم و کارمند نیست و هر روز دختر خوشگلیمان را بیدار میکند، صبحانه میدهد، لباس تر و تمیز میپوشاند و او را به مدرسه میبرد، بگذریم که لباس پوشیدن ما هم به فرمان این دختر خانم است، از دو سالگی برای ما هم لباس، کراوات و غیره انتخاب میکرد، چه رسد به لباسهای خودش. یادم از بچگی خودم میاید که تازه خیلی پدر و مادر دمکرات، مهربان و خوبی داشتیم اما فقط از دوازده سالگی توانستیم خودمان رنگ و مدل لباسهایمان را انتخاب کنیم. اما بچه های این دوره و زمانه، برای پدر و مادرشان لباس انتخاب میکنند.

باری از خواب بامدادی روزهای تعطیل میگفتم ، آخ که چه کیفی دارد که شما ساعت سه یا چهار بامداد یک پیاله شراب ببخشید ! یک پیاله ماست بخورید و به رختخواب بروید تا چند ساعت آسوده بخوابید . البته به شرطی که کسی شما را پس از چند ساعت با داد و فریاد بیدار نکند ، که " پاشو برویم خرید تا کفش و کلاه بخریم ، آلبالو و گیلان بخریم ، امروز روز تعطیلی است و مارشها چیزهای خوبی دارند ، هندوانه آمده و ما هنوز نوبر نکرده ایم ، فصل انار هم دارد تمام میشود و ما یک شکم درست و حسابی انار نخوردیم... وقتی میروی و چند کیلو انار و هندوانه و گیلان میخوری و کسی نمیخورد و فردا میوه ها میگذرد ! خانم داد و فریاد میزند که : " این همه میوه چرا خریدی که خراب میشه و باید ریخت تو زیاله دان ! "

اگر کمی تاخیر در بیدار شدن بکنی ، ناگهان از خرید خانه میرسی به خود خانه : " این هم شد خونه که ما داریم ، رنگ آفتاب را نمیبینیم ، چمدانها همینطور روی هم سوارند ، یک تختخواب درست و آشپزخانه بزرگ و سالن غذا خوری حسابی نداریم ، یخچالهایمان هم که کم است ، این سه چهار تا یخچال که جوابگویی ما سه نفر نیست ، باید یک یخچال فریزر سه متری مثل یخچال کترین بخریم ، تازه فرانسواز هم رفته استیل آشپزخانه و اتاق خوابش را عوض کرده و ما هم

باید یک فکری بکنیم ... خونه کاظم آقا را نگاه کن چقدر بزرگ
است ! سگ هم دارند منقل کباب هم دارند همیشه هم
خونه شان پر از مهمان است! ... میروی یک خانه بزرگ خارج
از شهر میخری ! هر روز با خانم دعوا داری که این هم شد
خونه ! این همه از شهر دور است ! رفت و آمد من به
فروشگاههای داری و فنک و گالری لافایت سخت شده ! آدم
یک قلک هم داشته باشه تو خود پاریس از این خانه بزرگ و
استخر و میز پینگ پنگ و پارکینگش بهتره! ...
خب ! فردا میروی و در پاریس خانه میگیری و کمی کوچکترا!
باز جنگ و دعوا که " این خونه کوچیکه و نمیشه مهمون
دعوت کنیم ! عمه جان میخواد از مشهد بیاد خاله جان از
شیراز بیاد آقا عمو از تبریز بیاد ... مگه میشه تو این خونه
ازشون پذیرائی کنی؟ "
خلاصه خیلی کم پیش میآید که انسان بتواند از تعطیلیها و
آسوده روزها بهره خوابیدن درست و حسابی ببرد و برای چند
ساعت هم که شده آسوده بخوابد.
سرمست به میخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم زخدا شرم نداری ای پیر ؟
گفتا کرم از خداست می نوش خموش!
(خیام)

در آغوش خداوند بزرگ

... یکی از همین روزهای تعطیلی که همگی در آرامش و آسایش خواب بودیم، خوابی دیدم. صحنه و دکور خواب برایم آشنا بود و خیلی زود احساس کردم که برای نخستین بار دارم دنباله یک خواب قدیمی را میبینم.

"کسی در آغوشم بود و هر دو، پایان یک دوران گریستن را میگذرانیدیم. آن کسی که پیش از من گریه را آغاز کرده بود از جا برخاست و اشکهایش را پاک کرد و دستی بر شانه من نهاد و گفت:

"بلند شو! بلند شو."

من مشغول کار خودم بودم و به او اعتنائی نکردم، این بار با فریاد گفت:

- "اوستا، پاشو باید یک کار جدی بکنیم."

من مات و مبهوت به او نگاه کردم و گفتم:

- خداوند توانا، قربان آن قد و قامتت بشوم، من حسن

عباسی هستم، تازه اگر با هم خیلی رفیق و دوست هستیم

میتوانی بگویی حسن."

خداوند که اخمهایش را در هم کرده بود و انگاری عصبانی شده بود به زور لبخندی زده و گفت:

- " مگر من خدای تو نیستم ، چطور برای خرید آن پیراهن و این شلوار به حرف بچه چهارساله ات گوش میکنی ، من میخواهم تو را اوستا بنامم، همین."

- " خداوند گرامی ، حسن هم نام بسیار خوبی است ، هر چند من از شانسهای امام حسنی ندارم که صدها کنیز و هزاران شتر و دهها خانه و غیره داشته باشم، اما به این نام عادت کرده ام و اگر بخواهم به اوستا هم عادت کنم باید چهل سال دیگر از عمرم را روی آن بگذارم ، تازه خیلیها فکر خواهند کرد که من زرتشتی شده ام."

خداوند حرف مرا قطع کرد و گفت :

- " چطور مردم را تشویق به تغییر نام میکنی اما خودت چنین نمیکنی ؟ از سوئی تو خودت مگر بارها ننوشتی و نگفتی که اوستا پیش از زرتشت وجود داشته ، بیخود میکنند که ترا به آن بچسبانند، تو رفیق خود من هستی ،
والسلام "

- " تو خودت مرا اوستا نام میگذاری ، آنوقت میگوئی
والسلام، پس به جای والسلام بگو پایان."

خداوند این بار لبخندی جدی میزند و از ته دل میگوید:

- " آره با ایرانی باید ایرانی حرف زد هر چند عربی هم بلد
باشد."

- خداوند یک خمیازه بزرگی میکشد ، دوبار دور خودش میچرخد دستهایش را باز نموده ، مشت‌هایش را گره میکند ، به من نزدیک میشود ، و من هم نزدیک بود از ترس زهره ترک شوم، که خداوند با مشت‌های گره کرده مانند بوکسورهای حرفه ای به نرمی و آرامی به شانه هایم میزند، زدنی که گوئی فرزندش را نوازش میکند و دو سه بار به هوا میپرد و میگوید:
- " بسیار خوب ، بیا جلو ببینم ، باید به اصل کار پردازیم ، آماده هستی؟"
 - " بستگی دارد که اصل کار چه باشد؟"
 - " جستن چاره ای برای من ، مگر نگفتم که در روی زمین چه کارهایی به نام من کرده و میکنند ، باید چاره ای بجوئیم."
 - خداوند گرامی چطور شد پس از گذشت قرن‌ها و هزاره ها به فکر این مسئله افتادی؟"
 - " این فکر را تو در ذهن من انداختی ، و چه فکر بکری."
 - " از کجا آغاز کنیم؟"
 - " از یک تریبون ، تو باید مرا کمک کنی تا یک تریبون و پایگاهی برای رساندن پیام‌هایم داشته باشم."
- قومی متفکرند در مذهب و دین
جمعی به گمان افتاده در راه یقین
ناگاه منادی در آید زکمین
کای بیخبران راه نه آنست و نه این
(خیام)

نظر خدا در باره 124000 پیامبر

- " اگر باز میخواهی یک پیامبر به آن صد و بیست و چهار هزار نفر اضافه کنی ، دور من یکی را خط بکش!"
- خداوند با عصبانیت و خشم بسیار گفت :

- " چه پیامبری؟ کدام صد و بیست و چهار هزار نفر؟ این ارقام را از کجا آوردی؟"
- " این رقمی است که خودت درست کردی و خودت اینها را فرستادی؟"
- " کجا من کسی را فرستادم؟ کی؟ با چی؟ و برای چی؟ اصلاً به عقل مگر جور در میآید؟ 124000 پیامبر! اینها میگویند اولینش «آدم» بوده و شش هزار سال پیش در صحرائی سینا زندگی میکرد است اگر هر پنجاه سال هم یکی از این روسای قبیله خودش را پیامبر نامیده باشد، میشود 120 نفر، یا هر 25 سال میشود 240 نفر! و فوقش اگر مثل فرانسه هر هفت سال یک بار رئیس جمهور بکارند و کسی دوبار انتخاب نشود که میشود! تازه! تعدادشان به 900 تا هم نخواهد رسید! حالا من نمیدانم این رقم 124000 از کجا درآمده است!"
- " حالا از رقم 124000 میشه بگذریم، اما تو داری زیر همه کارهای انجام داده ات میزنی؟ درست است که من نوشته بودم اجتهاد نوپردازی در اندیشه، اما این خط کشیدن روی گذشته مال ما آدمهاست، نه مال خداوند بزرگ، خداوند بزرگ که نباید از کرده هایش پشیمان باشد و آنها را نفي بکند. تو که مهندس بازرگان نیستی که بعد از خواندن «قران سروده ای به سبک پارسی» خط بطلان بر پیش از

- پنجاه سال مبارزات دینی اش کشید و گفت: « عباسی جان تازه فهمیدم که انگیزه بعثت انبیاء فقط توجه دادن به آخرت بوده است! و آنها نیامده اند تا به ما درس سیاست و ساختمان سازی و تجارت و تکنیک بدهند.»
- " حالا خوبه قبل از مرگ بازرگان با او مصاحبه کردی و مدرک زنده این حرفها را داری! و گرنه مردم کجا باور میکردند این ادعاها را! اما آنچه به من که خداوند بزرگ هستم مربوط میشود... من کجا نفی و اظهار ندامت کردم؟ میگویم کسی را نفرستادم، آیا به کسی امضاء خاتم و نشانی دادم یا با کسی مصاحبه ای انجام دادم؟؟؟"
- "معجزه هایشان مثل خاتم و امضایی بوده که از تو داشته اند."
- "یعنی چه؟"
- "یعنی اینکه کارهای خارق العاده ای انجام داده اند."
- " مثلاً؟ شق القمر کرده اند یا سفینه به فضا فرستاده اند و یا چون پرنده ها پرواز نموده اند!"
- " از این کارها که نه! اما یکی از بزرگواران گفته که تو با او سخن گفته ای و ده فرمان به او داده ای."
- " کسی شاهد این ماجرا بوده است؟"
- " خیر"

- پس دیدی که با کسی سخن نگفته ام ؟ تازه اون ده فرمان !
هزاران سال پیش از آن آقای محترم که سرداری دلیر و
قهرمان بود در میان مردم مصر - چون اوستا در میان
ایرانیان- رایج بوده است! از طرفی تو چکار به سخن گفتن یا
نگفتنش داری! به کارش نگاه کن که قومی را سازمان داده و
به آنها آقائی و سربلندی جهانی اعطاء نموده است!"
- " البته درست میگوئی خدا جون! باید به نفس عمل نگاه
کرد نه به گفته ها! چون همیشه وقتی از تو مایه بگذارند و
بگویند خدا چنین گفت و خدا چنین خواست و غیره! مردم
بهتر و آسانتر میپذیرند و زودتر تسلیم میشوند! زیرا انسان
- هر کس که باشد و هر عظمت و قدرتی که در خود
داشته باشد - باز یک ترس و لرز در دل دارد و نیازمند
قدرتی برتر از خود میباشد و به همین دلیل دکان
سخنگویان و نمایندگان تو جاودانی است و کسی نمیتواند
آنها براندازد! اما خدا جون ! در مورد سخن گفتن ! تو الآن
داری با من سخن میگوئی، این یکی را فردا منکر نشوی؟ "
- " من با تو سخن گفتم ؟ "
- " بابا دستخوش ، الان، همین الان مگر ما با هم گفتگو
نمیکنیم؟ "
- " دیدی ، دیدی باز تو هم داری با من که خداوندگار هستی
هستم شوخی میکنی!"

- چه شوخی ای! الان کیست که میگوید و میشوند؟"
- خواب ، تو در خوابی و داری خواب میبینی ! اصل مرا که نمیبینی و با اصل من که گفتگو نمیکنی؟"
- فرق خواب و بیداری چیست؟ خداوند ، خداوند و آفریننده است ! حالا چه در خواب باشد چه در بیداری. خداوند بزرگ با حالت خشم و عصبانیت میگوید:
- " باز تو که داری مرا عذاب میدهی؟ من از دست دیگران گریه میکنم و به تو پناه میآورم ، تو هم بر رنج من میافزایی؟"
- به ناچار حرف خداوند را قطع میکنم و با دستپاچی از او پوزش خواهی میکنم و میگویم:
- " ترا به جان بچه ات مرا ببخش ، غلط کردم. خداوند مات و مبهوت چنان نگاه عاقلی به جاهلی میکند و میگوید:
- " وایستا ببینم ، جان بچه من ، مرا چه به بچه!"
- همان جوان رعنا و نازنینی که برای نجات بشریت فرستادی و تمامی گناهان بندگان را بر دوش خود کشید و سپس پیش تو به آسمان آمد! همون که بیماران کر ، کور، لال و شل را شفا میداد و دختران مرده را با بوسه ای بر لبها زنده میکرد؟"

- آهان آن جوان خوش تیپ را میگوئی که آمده بود به ایران
شما و مصر و هند و کشمیر را گشته بود و از جمله پزشکی را
نیز فرا گرفته بود و بیماران را در روستاها و دهات اسرائیل
که آن زمان قرن‌ها از تمدن بشری دور بودند مداوا میکرد
بویژه بیماران غشی را که گمان میکردند مرده اند نجات
میداد و بدینسان لقب نجات دهنده گرفت از طرفی دختران
از بی عشق مرده را تو هم میتوانی زنده کنی، یادت رفته که
کار تو هم همین بود، زمانیکه هنوز موهایت نریخته بود و
کچل نشده بودی؟"

- " خداوند مهربان! مهر ورزیده و از گذشته نگو که حسرت
خوردن گذشته مرا عذاب میدهد، از پسرت بگو، راستی
چطوری با مادرش ازدواج کردی و چطور شد که میان این
همه دختران زیبا روی پارسی، رومی، ترکی، فلسطینی،
بلغاری، و ... رفتی و توی صحراها گشتی و یک دختر یتیم
صحراگردی را به نکاح خود در آوردی؟"

خداوند باز به گوشه ای میخزد و شروع میکند به زار زار
گریستن و میگوید:

- " من به چه کسی پناه ببرم و درد دل خود را بگویم و گلایه
های خود را بازگو کنم؟"

من که از کرده خود پشیمان شده بودم، به خداوند نزدیک
میشوم و دوباره به پوزشخواهی میپردازم.

خدا اشکهایش را پاک نموده و مرا در آغوش میگیرد، احساس عجیبی به من دست میدهد. انگاری که نخستین عشق زندگی ام را در آغوش گرفته ام ، همان احساس را دارم ، دلم تاپ تاپ میتپد، نزدیک است که در همان لحظه در آغوش وی بخوابم، اما خداوند من را رها میکند و میگوید:

- " حالا میبینی من چه عذابهایی در طی این قرون کشیده ام و چه کارهایی که بنام من نکرده اند؟"

- " اینکه ناراحتی نداره ! تازه این یکی از بهترینهایش بوده که کسی به جای تو با دختری 8 یا 9 ساله نکاح کند؟! "

- " شوخی بس است، باید یک کار جدی انجام بدهیم."

- " کار هر چه جدی باشد من یکی حاضر نیستم نقش پیامبر را بازی کنم چه رسد که بخوای معجزه مرا کتاب و نوشتن تعیین کنی؟ چون تا حالا صدها مقاله و دهها کتاب نوشته ام و اگر سبک نوشتنم ناگهان تغییر کند عاقلانه نخواهد بود."

- " چه معجزه ای چه کتابی؟ حتماً کتاب نیمه شعر و نیمه تاریخی آن جوان چهل ساله را میگوئی که قومی وحشی و پابرهنه و جنگجو را بر نیمی از جهان متمدن چیره کرد و زبان و فرهنگ میلیاردها انسان را عوض نموده و پرچم خود را تا اروپا نیز رسانید و میخ دینش را در همه جا کوبید؟"

- " خیلی جالب است ، تو از همان روزی که او را به پیامبری مبعوث نمودی ، ترمز سنش را هم کشیدی، اما وقتی مرد ، بالای شصت سال داشت. این جریان چهل سالگی چیست؟ چون من هم وقتی به چهل سالگی رسیدم هوس ریاست جمهوری به سرم افتاد."

تماس مستقیم خدا با مردم!

- " اکنون هنگام سخن گفتن از رمز و راز چهل و ارقام نیست، این را برای وقتی دیگر بگذار. برگردیم به اصل مطلب، قرار بود تو مرا کمک کنی و پیامهایم را به مردم برسانی میگویند از نظر تبلیغاتی و ارتباطی توشاهکار میکنی!؟"

- " خدا جون از اینکه ما را قبول داری سپاسگزارم! اما اینطور که از حال و احوال و گفتار تو میتوان فهمید ، گمان کنم هر جور که تو بخوای با مردم سخن بگویی غیر ممکن باشد، و اصلاً در همان نخستین ساعت و لحظه آغازین مردم به فرمان دکانداران دین، ترا تکه تکه خواهند کرد و از بین خواهند برد؟"

- " چطور؟"

- آخر خدا جان تو همه چیز را منکر میشوی ، در صورتیکه نمایندگان پیامبران پیشین تو الآن دکانها و دستگاههایی در

- سراسر جهان با نامهای مختلف به راه انداخته اند و این حرفها و کارهای تو به دکان و دستگاه آنها لطمه میزند"
- اما من باید هر طوری که شده در آستانه قرن بیست و یکم یکجوری بطور مستقیم با مردم حرف بزنم."
- " چطور میگوئی آن فرد محترم، پسر و فرستاده تو نیست اما تاریخ او را قبول داری . حالا که ما را اوستا میخوانی پس تاریخ رانیز بگو قرن هفتاد و یکم تا جورتر در بیاید."
- " آره راست میگوئی قرن هفتاد و یکم بهتر است . میبینی عادت چقدر بد است ؟ اینقدر گفته اند که به خود من هم اینها تلقین شده است."

پیامبران در نگاه خدا کیستند؟

- " اکنون متوجه شدی که چه کار سختی را میخواهی آغاز کنی ، تازه مرا هم در آن دخیل می کنی ؟ برای رسانیدن پیامت لازم نیست که یک نفر دیگر به آن هزار هزارها که قبول نداری اضافه کنی ؟ بهترین راه باز کردن یک رادیو است."
- " رادیو اکتیو میزند همه مردم را قتل عام میکند و دیگه از شر همه خلاص میشویم!"

- " نخیل! رادیو بدون اکتیو یک مکانی است برای سخن گفتن که مردم صدای ترا خواهند شنید اما خودت را نخواهند دید، تا تعرضی بنمایند."
- " رادیو عجب وسیله خوبی است، این رادیو توسط یکی از همین صد و بیست و چهار هزار نفری که خود را پیامبر من معرفی کرده اند خلق شده است؟"
- " نخیل! این بیچاره اصلاً ادعای پیامبری نکرد؟"
- " چطور؟ پس ادعای خدائی کرد."
- " اصلاً از این ادعاها نکرد، بسیاری از مردم که از رادیو بهره میبرند حتی نمیدانند نام مخترعش چیست؟"
- " خاک بر سر شما مردم! معجزه همین است . رادیو! ..."
- اگر کسی را برای پیامبری میخواهید ، سازنده رادیو است."
- " به ! کجای کاری خدا جون! مگر خبر نداری که حتی سازنده خورشید زمینی را هم کسی پیامبر نخواند؟"
- " خورشید زمینی چیه؟ آفریننده خورشید که من هستم."
- " یک نیروی دیگری هست که آن را برق مینامند و تازگیها از اتم هم نیرو بیرون میآورند که شبها را روشن میکند، دستگاہها را راه میاندازد. همچنانکه وجود کره زمین به وجود خورشید بند است وجود مردم امروز هم به برق و اتم بند است ."

- " خوب کسیکه اینها را ساخته و در رقابت من عمل کرده است را میتوان لااقل پیامبرش نامید. آیا خود او ادعای پیامبری کرد؟"
- خیر! این بیچاره هم ادعای پیامبری نکرد."
- چه کار بدی کرده ، این طرف دیگر صددرصد میتوانست این ادعا را بکند."
- " اینها سر و کارشان با علم و دانش و علماء بوده است نه با عوام ، اگر سر و کارمان با عوام باشد میتوانیم سرشان شیره بمالیم . اما ... "
- " اکنون لازم نیست به منبر بروی . از رادیو میگفتی، بهتر است از چیزی استفاده کنیم که خودمان را هم ببینند."
- به به خدا جان خوب گفתי ، تلویزیون."
- " تلویزیون چیه ؟"
- در شرح تلویزیون چیزهایی گفتم و خداوند از من پرسید که :
- "حتماً سازنده تلویزیون یکی از همان کسانی است که ادعای خدائی کرده؟"
- " نه "
- و باز خداوند زار زار گریه کرد و گفت :
- " ایکاش این آدمهای هنرمند و مخترع ادعای خدائی یا پیامبری میکردند که لااقل برای پرستیز من که خدا هستم بهتر

بود تا یک عده بیابان نشین و صحراگرد و جنگجوی
خشمگین."

باری چون خدا مایل بود که برنامه تلویزیونش همه جای عالم
پخش بشود، کرایه نمودن یک ماهواره را به او پیشنهاد
نمودم. و دوباره همان پرسشهای تکراری را کرد که آیا آفریننده
ماهواره ادعای خداوندی کرد یا نه؟

برای اینکه خاطر خداوند را برای همیشه آسوده کنم، به او
گفتم که دوران ادعای پیامبری تمام شده و همان چند عدد
انگشت شماران در تاریخ مانده اند و بس ...

ماهواره خداوند راه افتاد و قرار شد در روزهای نخستین برنامه
هائی از کرات و سیارات دیگر پخش کنیم و هر از چند، در
میان برنامه ها تبلیغ کنیم که: «دیدار با خدا، خدا با شما
سخن خواهد گفت، خدا مردمش را دوست دارد، خدا با شما
گریه میکند، خدا با شما میخندد، خدا دوست مهربان
شماست...»

برنامه های ماهواره حسابی گرفته بود و همه مردم آن را تماشا
میکردند بویژه اینکه بدون کابل و آنتن هر کسی میتواند آنرا
ببیند، زیرا که برنامه و ماهواره متعلق به شخص شخیص
خداوند بود و هیچ نیازی نداشت از طریق کانالها و مقررات
مرسوم بگذرد.

خداوند بزرگ و انترنت

خداوند به من پیشنهاد کرد تا از نخستین روز بهار شبی نیم ساعت با مردم حرف بزنم تا زمینه سخنرانیهای تاریخی خودش فراهم آید. من هم ابتدا به شرح تاریخ و پیدایش انبیاء پرداختم. در ابتدا کتاب « دینداری و خرد گرائی » را برایشان شرح دادم و پس از آن « از میترا تا محمد » و در پی آن « قرآن سروده ای به سبک فارسی » ... این برنامه های ما کلی مورد توجه مردم جهان قرار گرفته بود و چون ما از طریق ALTAVISTA برنامه هایمان را پخش میکردیم مردم هر سرزمینی میتوانند با فشار دادن یک دکمه ، به زبان محلی خودشان سخنان ما را گوش کنند.

INTERNET را هم راه انداخته بودیم و خود خداوند بزرگ شخصاً آن را اداره میکرد. مرتب نامه ها و پیامهای مردم را میگرفت و به آنها جواب میداد و هر روز هم مطالب تازه ای را به آن اضافه میکرد. خداوند بزرگ از ما هم کاملتر بود. اگر ما کمی میخوابیدیم و یا کمی میخوردیم ، او چون نه نیازی به خوابیدن و به خوردن داشت مرتب سرگرم کار بود. تازه زن و بچه هم نداشت که بخشی از وقتش را بگیرند ، نه صاحب خانه ای داشت که اگر کرایه اش دیر شد مامور بفرستد و نه در اندیشه فاکتور تلفن و برق بود. بدون هیچ دغدغه ای

مرتب مشغول کار بود و از پشت INTERNET تکان نمیخورد.
برنامه های ماهواره ای ما را هم از طریق INTERNET
سازماندهی میکرد و من هم بیشتر همان سخنان مهمی که
میان ما رد و بدل شده بود را در برنامه های روزانه خود شرح
میدادم! خدا هم شنگول و خندان بود و از اینکه توسط
ماهواره ، INTERNET ، تلفن و فاکس توانسته بود با سراسر
دنیا ارتباط برقرار کند بسیار خرسند و خوشحال بود و مرتب
میگفت که از یافتن من خوشحال است و به من وعده میداد
که چندین سیاره را در اختیار من قرار دهد تا دیگر هوس
ریاست جمهوری یک سرزمین هفتاد میلیونی با آنهمه آخوند و
ملا به سرم خطور نکند.
قرار بر این شده بود که در شب یلدا ، خداوند در برابر اکران
میلیاردها انسان قرار بگیرد و مستقیماً با مردم جهان سخن
بگوید. هر چند که او خدا بود و با همه زبانهای بشر آشنا بود!
اما سیستم انفورماتیک ما آنقدر مجهز بود که به هر زبانی ،
هر کسی که سخن میگفت ، اتوماتیک وار در گوشه و کنار
جهان به زبانهای محلی ترجمه میشد و مردم به راحتی
میتوانستند بدون هیچ آکسان و تلفظ غلط و اشتباهی ،
حرفهای خداوند را بفهمند.
علیرغم اینکه از طریق INTERNET ، فاکس و ارتباط مستقیم
به پرسشهای مردم پاسخ میدادیم ، یک سیستم متفکر تلفنی

هم تنظیم نموده بودیم که هزاران هزار پاسخ برای پرسشهای مختلف در آن برنامه ریزی شده بود که مردم پس از گرفتن شماره خداوند ، روی شاسی یک تا نه میزدند و پاسخهای خود را با صدای یک دختر خانم دل انگیز می شنیدند بعضی از مردم هم که تلفن میکردند و خجالت میکشیدند با خداوند بزرگ مستقیم سخن بگویند شماره آنها روی دستگاه تلفن خدا می افتاد و پس از چند دقیقه خود خدا به آنها زنگ میزد و با آنها سخن میگفت! گاهی از اوقات نیز خدا تلفن مستقیم خودش را به دفتر من منتقل میکرد تا من جواب مردم را بدهم و اگر با پرسشهای سخت و دشوار مواجه میشدم! با خداوند بزرگ سه خطه میکردم و من و خدا و پرسش کننده هر سه با هم گفتگو میکردیم و تصویر هم را میدیدیم!

خداوند بزرگ خیلی سر زنده تر از پیش بود و مرتب به نقاط مختلف جهان در حال سفر بود و همیشه کامپیوتر کوچکش را که به اندازه ساعت مچی بود و در داخل آن فاکس، INTERNET ، تلفن ، موبایل، و دهها چیز دیگر داشت را با خود داشت تا ارتباطش با مرکز ماهواره ای و مردم پراکنده در سراسر جهان قطع نشود.

هنوز تا شب یلدا خیلی فاصله بود و ما هم مرتب خبر دیدار خداوند با مردم را پخش میکردیم . تمامی جهان چشم به راه روز موعود بود . برای نخستین بار خدا بدون واسطه ، مایل

به سخن گفتن با مردم بود. شور و شوق بزرگی در سراسر جهان به راه افتاده بود. بسیاری از رسانه های جهان علیه ما تبلیغات میکردند و میگفتند که این یک نوع شارلاتانی نوین است. در تمامی اماکن مقدس و معابد به ما فحش و ناسزا میدادند، اما توده های مردم روز به روز بیشتر و بیشتر به ما نزدیک میشدند و تماسشان را با ما محکمتر مینمودند.

گشتی در جهان با سفینه خداوند بزرگ

چهل روز مانده به شب یلدا، خداوند با سفینه فضانوردش که به اندازه یک اتومبیل کوچک بود با خوشحالی به من گفت:

- " خب پاشو تا گشتی بزنی و کره زمین را بگردیم." -
- " دلم فرو ریخت، گشتی در جهان و گشتن به دور کره زمین. در این چهل سالگی تقریباً تمامی جهان را دیده بودم اما سفر با خداوند، آنهم با سفینه کوچکش که مرا به یاد ماشین قرمز کورسیم میانداخت که در بیست سالگی برادرم برایم خریده بود و با آن مسافر کشتی و سیاستمدار کشتی میکردم چه کسانی که سوار آن ماشین شدند و سپس وزیر، وکیل، رئیس جمهور و حتی رهبر شدند!
باری، به خداوند عزیزم گفتم:

- " سفر را از کجا آغاز میکنی؟"

- " چون تو خیلی آدم ملی و ایران دوستی هستی ، از سرزمین تو آغاز میکنم."

من کم کم داشتم به این خدا شک میکردم ، خدائیکه اینقدر با صفا و مهر و احساس است. نسبت به یک چیزهائی حساسیت دارد. مثلاً نام من ، که مرا « اوستا» میخواند ! حالا چرا مانی، مزدک، افشین، بابک، و یا سوشیانت نه! چرا اوستا؟ یا میخواهد سفرش را از ایران آغاز کند؟! چرا از مکه، مدینه، قدس، قاهره و هند نمیخواهد آغاز کند؛ و یا از پاریس، لندن، مسکو و نیویورک آغاز نمیکند؟ شک من به خدا شک بدی نبود بلکه شک مثبت بود که نکند این خداوند هم ریشه ایرانی دارد. همینطور که در فکر بودم ، صدای آژیر خداوند مرا صدا زد که :

- " بجنب که داره دیرمان میشود."

پریدم در سفینه و حرکت کردیم . در یک چشم به هم زدن دماوند را دیدم و اشک از چشمانم سرازیر شد.

خداوند بر پشت من زد و گفت:

- " میدانم برای چه گریه میکنی اما بین قامت بلند دماوند همچنان برافراشته است."

- " نخیل! اما برای مردم چیزی نمانده است که به آن بنازند و با آن بسازند؟ "

به قم رسیدیم و خدا یک ترمز محکم گرفت ، که اگر کمر بند خود را نبسته بودم درب و داغان شده بودم پرسیدم:

- " خداوند گرامی چرا ناگهان ایستادی؟ "

- " مگر کرمی ، نمیشنوی که دارند مرا صدا میزنند، ایستادم ببینم با من چکار دارند!؟ "

خدا و قاتلین امام حسین!

اکران کوچک سفینه خداوند روشن شد و مرتب مساجد، منازل، سالنها و پایگاهها را نشان میداد که مردم در آنجا بودند و آه و ناله میکردند.

خداوند به من ماموریت داد تا چند پایگاه گریه وزاری را کنترل نمایم تا بداند درد مردم چیست، خیلی زود فهمیدم که شب عاشورا است و مردم سرگرم عزاداری هستند. به خداوند گفتم:

- " اینها برای کشته شدن امام حسین و فرارسیدن عاشورا گریه میکنند و به قاتلین وی نفرین میکنند و از تو میخواهند که مجرمین را در آتش جهنم بسوزانی "
- خداوند با خشم گفت :
- " مگر من شکنجه گرم که اینها را در آتش بسوزانم؟ "
- " پس با قاتلین چه میکنی؟ و جهنم را برای چه ساخته ای؟ "
- " چه جهنمی؟ مگر من ساختمان سازم؟ و با قاتلین چه میدانم چه میکنم، باید یک گروه پژوهش تشکیل بدهم تا در مورد قتل و چگونگی انجام آن و زمینه های آن تحقیق کند و سپس به شورای داوران بسپارم. من تا وقتی که جرم متهمین ثابت نشده نمیتوانم آنان را دستگیر کنم. "
- " احتیاج به دستگیری ندارد؟ چون قاتلین خیلی وقت است که مرده اند. "
- " مگر قتل کی اتفاق افتاده؟ "
- " هزار و سیصد و پنجاه و هشت سال پیش. "
- " عجب زمانه ای است، با این همه امکانات ماهواره ای ، تلفنی چگونه است که خبرها اینقدر دیر به سرزمین مادرزاد تو میرسد؟ "
- " خیر خبر که دیر نرسیده ، این بیچاره ها از همان دوره میدانند و همچنان گریه میکنند. "

پس از کمی اندیشیدن ، خدا گفت :

- " آهان حسین را میگوئی؟ همان جوان دلیری که در پی دعوت مردم برای گرفتن قدرت سیاسی راهی کوفه شد اما دایی و پسر عمو و دیگر خویشاوندانش به جنگ با او سپاهی فراهم آوردند و سرش را بردند! ... حالا شما ایرانیها که اینقدر ضد تازی هستید چرا برای کسی که به دست فامیلش کشته شده سینما راه میاندازید؟ و کشته های خودتان را چون میترا، زرتشت، مانی، مزدک، بابک و دیگران را فراموش میکنید؟

خداوند به فکر فرو رفته و گوشی دکترایش را به گوشش گذاشته و چسبک آن را بر اکران تلویزیون کوچک داخل سفینه گذاشته و روی سر یک زن که در مراسم روضه خوانی مشغول گریه بود نگهمیدارد.

- " میدانی این خانم چرا ناله و زاری میکند؟ "

- " آری خداوند توانا برای امام حسین. "

- " نه برای درگیریهائی که با شوهرش داشته گریه میکند، در دلش میگوید چه اشتباهی کرده که همسر این مرد شده و به او جواب رد نداده، اگر با آن مرد که پیش از او به خواستگاریش آمده بود عروسی میکرد، الان دارای مال و منال و ماشین و خانه شده بود و بیاد وعده و وعیدهائی

افتاده است که در کودکی به خودش داده بود و حالا همه
نقش بر آب شده ... "

سپس روی یک خانم دیگر فیکس کرد و گفت :
- " میدانی برای چه این خانم حسین حسین میگوید و مرتب
مرا صدا میزند؟"

- " خیر. "

- " برای اینکه از دست پدر و مادرش شاکي است که به او
اجازه نداده اند با دوستش به سینما برود و ... "
بالاخره خداوند روی هر کس فیکس میکرد ، آن شخص یک
درد خانوادگی ، شخصی، مالی و ... داشت . سپس با خنده به
من گفت :

- " عجب هموطنان شیطان و زرنگی داری بیچاره حسین را
که سالهاست کشته شده است بهانه کرده اند تا به
بدبختیهای زودگذر خود بگریند. "

خدا با دیدن سنگسار گریه کرد!

خیلی زود احساس کردم که خداوند بزرگ و مهربان از سفر بر
فراز ایران خرسند نیست. خصوصاً زمانی که ترمزهای ناگهانی
میزد و توقف میکرد. بر فراز شهر کرمان بودیم که یک مرتبه

ترمز گرفت. اینبار کاری کرد که از داخل سفینه خیلی خوب و تمیز شهر را میدیدیم، در میدان شهر مردان و زنان بسیاری سرگرم پرتاب سنگ به سوی زنی بودند که فقط سر پر خون و لاش و ماشش پیدا بود.

با خود گفتم الآن است که خداوند با دیدن این منظره سنگسار خوشحال بشود، لبخندی زدم و نگاهی به او کردم. خداوند زیر چشمی به من نگاه کرد و پرسید:

- " چرا میخندی؟ "

- " خوشحالم از اینکه خرسندید. "

- " چه خرسندی، ستمدیده تر از من خرسند دیده بودی؟ "

- " چطور؟ خدا جون! آن زن بینوا را برای رضایت تو دارند

سنگسار میکنند. چون خلاف فرمان تو عمل کرده است. "

- " چه فرماني و چه رضایتي؟ سنگسار یعنی چه؟ مگر من

شکنجه گرم که چنین فرماني بدهم؟ "

دیگر داشتم از وجود چنین خدائی دیوانه میشدم. که ناگهان

خداوند گفت:

- " این سیاه سیاهها چیست، پنگوئن هم که نیستند؟ "

- " آنان زنان مه روی، فرشتگان و پریان ملک برین و سرزمین

من، ایران هستند. "

- " خوب چرا توی آن پارچه های سیاه مخفی شده اند؟

معمولا مرده ها را در پارچه های سپید کفن میکنند! تازه

اینها همگی زنده هستند و در حال حرکت و جهش
هستند!"

- " این همان چادری است که دستور دادی خانمها بپوشند
تا زیبائیشان دیده نشود."

- " من چنین دستوری ندادم که زیبارویان، زیبائیشان را
بپوشانند، این مردان غیرتی برای مخفی کردن نوامیس
خودشان میگویند من دستور چادر دادم. آنها برای انتقام
گیری از پریدنهای بانوانشان را سنگسار و قتل عام میکنند و
میگویند من فرمان داده ام. من غلط میکنم ازاین فرمانها
بدهم."

- " عجب ، پس آن نمایندگان و محافظین خانه های
رنگارنگ تو چه میگویند؟ ما همه دستورات تو را از طریق
آنها میگیریم."

- " من نه نماینده و نه خانه ای دارم اصلاً خانه به چه کار
من میآید؟ آیا من میخوابم و یا مهمانی و کنفرانس میدهم و
یا زن و بچه دارم که نیازمند خانه باشم؟ چگونه میشود
که من بگویم در یکی از خانه هایم با کفش بروید و روی
صندلی بنشینید و بزنید و بخوانید و در خانه ای دیگر
بگویم پابرهنه وارد شوید و بوی آزار دهنده پاهایتان را به
فرشها منتقل کنید. چطور میشود به نماینده ای بگویم که
مردها چهار تا زن بگیرند و به دیگری بگویم که اصلاً زن

نگیرند و به کسی دیگر بگویم یک زن بگیرد. به یک نفر اجازه طلاق بدهم و به نفر دیگر چنین اجازه ای ندهم."

- "عجب حرف حساسی، قربان تو خداوند عزیز با این روشنگریهای فلسفی و فقهیت. شب یلدا چی میشود، میترا دوباره زنده میشود و اوستا بار دیگر پایدار و گسترده میشود."

- "شب یلدا چه خبره؟"

- "شبی است که تو میخواهی بطور مستقیم از طریق ماهواره و INTERNET با مردم جهان حرف بزنی."

کعبه آتشکده ایرانی بوده است! و گنبد های طلا به یاد آتشکده ها!

خداوند برای چند ثانیه ای به فکر فرو رفت و منم مات و مبهوت شب یلدا بودم که سفینه نزدیک بود با یک گنبد طلا برخورد کند که به خدا اشاره کردم مواظب باشد:

- "این آتشکده کجاست که همچنان شعله هایش پابرجاست؟"

- "آتشکده نیست، گنبد طلا است که متعلق به یکی از امامان تو است."

- " امامان من ! آخرین باری که اینگونه چیزها را دیدم نامش آتشکده بود."

- " درست است، آن دوران آتش پرستی رفت و تمام شد و امام پرستی و امام دوستی آمد. معلوم میشه خیلی وقته به این کره خاکی سر نزدی؟ "

ناگهان به فکر فرو میروم که این گنبد و بارگاهها به سبک همان آتشکده های کهن ما بنا شده که یاد نیاکانمان را زنده نگاهدارند.

خداوند دستی به پشت من میزند و میگوید:

- " آن آتشکده ها در اصل امکاني بود براي روپراژ، روپراژ براي سفینه های که بندگان فرهیخته من از کرات دیگر به زمین میفرستادند. یکی از همین آتشکده های ساخت شما ایرانیها قرنهاست که بتکده و بعد کعبه مسلمانان شده. "

- " خدا جون پس این کعبه را هم ما ساخته ایم؟ "

- " اون قدیمها که میخواستید از دریای سرخ عبور کنید در مکه آتشکده ای ساختید برای نیایش که برای دیگران نیز این آتشکده ها برای روپراژ فضائی استفاده میشده است! این کعبه چندین بار خراب و ترمیم شده ولی اصلش »
خانه کیوان« بوده است که شبیه آن ، هم اکنون در برابر نقش رستم موجود است با نام « کعبه زرتشت »

ناگهان بار دیگر به فکر میروم که کعبه و قدس ، آتشکده ها و گنبد های سر به فلک کشیده در اصل « نقاط روپراژ» موجودات فضائی بوده است. با خوشحالی و حیرت از خدا میخوام در این باره بیشتر برایم توضیح بدهد:

- " از این اشاره شتابانت به چنین مسئله بسیار مهمی خیلی سپاسگذارم، کمی بیشتر برایم توضیح بده! پس در سیارات و کرات دیگر نیز موجوداتی وجود دارند؟"

- " هر چه باشند از شما متمدن تر هستند و در دسرهایی که برایم میسازند از شما خیلی کمتر است... "

ناگهان خداوند حرفش را قطع میکند و ساکت میشود میگویم

:

- " ادامه بده ، چطور از ما متمدن تر هستند؟"
- " هیچی فراموش کن ، از این حرفها نزن."
- " چی میگی خدا جون ! تازه داریم وارد بحثهای درست و حسابی میشویم."
- " نه ولش کن ."
- " چطور ولش کنم ، خودت آغاز کردی."
- " اشتباه کردم."
- " مگر خداوند هم اشتباه میکند؟"
- " اری ، بزرگترین اشتباهم آفرینش شما ها بود !"

خداوند بزرگ داشت همچنان سخن میگفت و من سخنان پدرم را بیاد میآوردم و خوابهایی که در دوران کودکی میدیدم که:

« اصلاً و ابداً انسان نبایستی بچه دنیا بیاورد و بر اعداد و سکنه زمین بیافزاید. همانگونه که انسان نباید رسماً زن یا مردی را به کابین عقد خود در آورد که چون کالا و جنس خریداری شده، با هم برخورد کنند» اما افسوس که انسان حرفهای پدر و خوابهای کودکی را به عشق یک ماهرو فراموش میکند و خیلی زود اسیر یک نفر میشود تازه اگر هم او اسیر نشود دیگری اسیر او میشود! و از همه بدتر اگر کودکی به میان آید هر دو تا پایان عمر اسیر میشوند و خوشیها و رفاهشان را مجبورند قربانی وجود کودک کنند و بسوزند و بسازند! از طرفی کودک هم تا بزرگ میشود دیگر خدا را بنده نیست و آن دو نازیبی که تمامی وجود خود را وقف وی نموده اند! فرسوده!...

انسان آزاد و با اختیار!

اسیر آزادی و اختیار دیگران!

خدا که میدانست من در فکر، مرا به حال خود نهاد و آرام و بی سخن سفینه اش را هدایت نمود. اما من ول کن نبودم و به اشتباه کردن خداوند بازگشتم.

- " چرا از آفریدن ما انسانها پشیمانی؟ "
- " مگر تو تاریخ نخوانده ای؟ تو که تاریخ نگاری باید بهتر بدانی که با انسانها و با من بدبخت چه کرده و میکنند، تازه این دیروز و امروزتان هم نیست، میلیونها سال است که بدین سانید. "
- " پس با این حساب خدا جون! چرا پیش از آفریدن ما خوب فکر نکردی؟ "
- " هوایی شدم ، گفتم یک چیزی بسازم که تقریباً مثل خودم آزاد و آفریننده باشد. "
- " اما دیدی که چه از آب در آمد... راستی ما را آزاد آفریدی؟ یعنی هیچ نظارتی بر ما نداری؟ "
- " من شما را به راه خودتان رها کرده ام . چون آنتنها و مغزهای شما بگونه ای برنامه ریزی شده که بتوانید خلاقیت و افرینندگی داشته باشید، پس باید آزاد باشید و برای بدبختیهایتان نیائید و یقه مرا بگیرید، وقتی خوش هستید با من کاری ندارید، تا کمی مشکل و بدبختی دارید به فکر من و باز خواست از من میافتید! هر یک از شما آزاد و مختارید! اما این آزادی و اختیار شما در کل هر جامعه ای نسبت به آزادی و اختیار عمل دیگران ! محدود و بسته و کنترل میشود! و به زبانی! کسانی که با برنامه ریزی و حساب شده عمل میکنند میتوانند از آزادی و اختیار دیگران

استفاده سوء یا مفید بکنند و یا هم اختیار و آزادی آنها را محدود و منحرف بنمایند! مثلاً تو به آرامی از پله ای بالا میروی اما اگر شخص دیگری شتابان و خشن با تو برخورد کند و باعث بروز حادثه ای بشود و تو از پله ها سرنگون شوی و حالا یا بمیری و یا زخمی بشوی ! این تقصیر من خداوند و یا پدر و مادر و یا شخص تو نیست! این تقصیر آن فردی است که از آزادی رفت و آمدش خوب استفاده نکرده و شتابان و خشن به شما تنه زده یعنی آزادی و اختیار تو اسیر آزادی و اختیار دیگران است و ... "

اهریمن آفریده خدا نیست دشمن و رقیب اوست!

- " خدا جون قضیه را خیلی پیچیده میکنی که فهم آن برای بعضیها دشوار خواهد شد! اینها را رها کن و بیا از شیطان بگو! این شیطان کیست که درست کردی و سر راه ما انسانها گذاشتی که ماها را گمراه کند و به آن جهنم و آتشی که قبول نداری ببرد؟ "
- شیطان!؟ آیا این هم یکی از آن چند هزار پیامبر است ؟ "
- " خیر، شیطان همان ابلیس است، همانی که تو درستش کردی که بیاید سر راه ما بنشیند و ما را وسوسه کند به کارهای بد تا تو از ما دلگیر و دلخور شوی و در آتش قهرت

بسوزانی همانی که ما را تشویق به بدی و ستم و ظلم میکند

همانی که از شب است و پلید است و ناپاک!"

- " مگر آزار دارم که انسان به این زیبایی را درست کنم و سپس یک نفر را سر راهش بگذارم که گمراهش کند بعد من او را در آتش بسوزانم؟ مگر من کوره آدم سوزی دارم؟ از طرفی هر گاه مشکل و دردسری دارید باز هم من به کمک شما میایم. فقط لازم است مرا صادقانه بخوانید!"
- " اگر به کمک تو نیازمندیم حتماً باید صداقت کنیم ، اتوماتیک وار نمیتواند آنتن ضد ویروس ما را بگیرد؟ "
- " اون آنتی ویروسی که برای اوردیناتور استفاده میکنید را باید در داخل اوردیناتور نصب کنید ، حالا هم اگر کسی مایل است که من به کمکش بروم باید آنتی پلیدی را که من در داخل او کار گذاشته ام بکار بیاندازد و دکمه آن را بزند، و برای من فرق نمیکند که چه کسی و در چه سن و شرایط و موقعیتی از من کمک میخواهد! مثل یک پدر و یا یک مادر که فرزندشان در هر شرایطی که به آنها نیاز داشته باشد به کمک او خواهند رفت برای من هم انسان انسان است، هر که میخواهد باشد. "

- " نگو که الان گریه ام میگیرد از خیریت سالیانه ام . تو که

اینهمه مهربان، بخشنده و با صفائی ، و این همه زار زار

- گریه میکنی ، اصلاً به عقل جور در نمیاید که شکنجه گر باشی ، خیام هم خوب گفته بود که... "
- " خیام ؟ مودب باش ، بگو حکیم عمر خیام نیشابوری. "
- " پس این هم ولایتی ما را خوب میشناسی ؟ "
- " چي ؟ میشناسمش ؟ من او را بزرگ نموده ام! "
- " قربانت که این یکی را قبول داری. "
- " البته من تو را هم قبول دارم ، یعنی تمامی انسانها را قبول دارم. "
- " خیلی جالب است که تو نه ابلیس و نه شیطان را میشناسی اما حکیم عمر خیام را میشناسی . "
- " اصلاً با آنها افتخار آشنائی نداشته ام. "
- " اهریمن چه ؟ او را هم نمیشناسی ؟ "
- ناگهان خداوند از جایش بلند شد و گفت:
- " کو ، کجاست این اهریمن بد گهر ؟ "
- " پس این اهریمن را هم میشناسی ؟ "
- " اری که میشناسمش. "
- " حتماً این اهریمن ناپاک و بد گهر را خودت بزرگ کردی و هر شب با او جلسه سری تشکیل میدهی و گزارش کار ازش میگیری؟ "
- " من ؟ فقط ببینمش و دستم بهش برسد! کجاست؟ "

- " من از جاي او خبر ندارم ، فقط پرسیدم اگر میشناسی چرا
او را آفریدی که کارهای انسانها را خراب کند؟ "
خدا با خشم و عصبانیت حرف مرا قطع میکند :
- " شناختن که میشناسمش، اما من هرگز چنین پدیده پست
و پلیدی را نیافریده ام ، او رقیب قدرتمند من است به
درستی که او میتواند مردمان را به بدی و پلیدی راهنمائی
کند و بدانها قدرت ویژه ببخشد همچنانکه من میتوانم
یاورتان باشم به نیکی و پاکی و بهروزی. من میلیونها سال
است که در تمامی هستی در پی اهریمن هستم تا او را
بیابم... "

- " و نابودش کنی؟ "

- " نه هرگز، من اهریمن کش نیستم راستش نمیتوانم او را
از بین ببرم ! قدرتش همتای من است ! و او هم چون من
فنا ناپذیر است! بدین رو مایلیم با او مذاکره کنم و برای
برقراری صلح و آرامش در این کره زمین راه حلی بیابم. چون
من کارم را در آفرینش شما به طور کامل انجام داده ام. این
شماها هستید که باید از اندیشه و خردتان به خوبی
استفاده کنید و همواره در نابودی اهریمن کوشا باشید زیرا
که آفریده من نیست. من جز نیکی ، پاکی ، مهر و عشق و
دوست داشتن نیافریده ام. او بزرگترین رقیب من است !

قدرت و توانائی او در بدی و پلیدی همتای توانائی منست در پائی و نیکی."

- " خدا جون دیگه داری با این حرفه‌هایت ، من را دیوانه میکنی ، من تا حالا فکر میکردم که هر چه هست از توست ! حتی آفریدن اهریمن! و کسی که بدبخت به دنیا میاید و بدبخت از این دنیا می رود و جز رنج و شکنج بهره ای نمیبرد چه گناهی کرده که به این جهان بیاید؟ در عوض دیگران با ثروت و شادی و قدرت و مکنت بیایند و برای فرزندان و یاران خود نیز به ارث بگذارند و بروند. اینها چه نوع برنامه ریزی است که در آن عدالت رعایت نشده است ؟ از طرفی میگوئی که تو میخواهی با اهریمن مذاکره کنی اما از ما میخواهی با او بجنگیم و او را نابود کنیم ، چرا برای ما جنگ میخواهی و برای خودت مذاکره ؟ تو که از ما دلیرتر و قویتر هستی خودت بجای مذاکره با او نبرد کن و ترتیبش را بده ! از طرفی میگوئی که او همواره و همه جا با ماست تا ما را به پلیدی بکشاند ، اما چگونه است که تو خود نمیتوانی او را پیدا کنی؟..."

خدا که انگار عصبی شده است حرف مرا قطع کرده و با فریاد میگوید:

- " من انسان نخستین را آفریدم و خطا کردم ، اما بعد از آفرینش نخستین من ، آن بدبختی که بدنی میآید هیچ

ربطي به من ندارد! پدر و مادر! این دونفر باعث بدنیا آمدنش هستند که خطا کارند. آن دو نفر را عقل و هوش دادم تا بیانديشند. اگر بدون اندیشه و براي گذران لحظه اي خوش چيزي بر اساس هوس بياورند گناه من چيست؟ از سوئي اين اهريمن چون ويروسي در سراسر جهان پراکنده شده است که نابودي تامي آن برابر است با نابودي تمام شماها. اهريمن یک فرد و یک ويروس تنها نيست، یک جلوش بينهايت صفرها، اهريمن در حال وول خوردن است، من چگونه ميتوانم همه آنها را نابود کنم؟ در هر کدام از شما یک ويروس اهريميني وجود دارد! و شما ميبايست آن ويروس را از بين ببريد، و تازه راستش را بخواهي نابود هم نميشود، و هر لحظه که غافل بشويد باز دوباره سر در خواهد آورد، و براي همين است که اين انسان هر لحظه بين بدني و خوبي در حال رفت و آمد است، انساني را ميپايي که سالها خوب و نيک است اما ناگهان در لحظه اي به بدني کشيده ميشود، و يا انساني که سالها پلید بوده است به سوي پاكي ميآيد و اهريمن را از خود بيرون ميکند و مرا در خود جاي ميدهد! اما هر گاه و هر لحظه اهريمن در سر راه او در کمين است."

- " چرا خودت همان آدم نخستين را آفريدي؟ مگر با همان افرينش نخستين هوس را هم تو نيافريدي؟ و يا چرا همان

ابتدا او را بگونه ای نیافریدی که اهریمن نتواند سر راهش
کمین کند."

- "جناب اوستا؟ تو کجای کاری؟ من جهان و عالم

هستی ای آفریده ام که بیا و بین! تو خودت اهل مطالعه
و دانشی و میدانی که کل میلیارد انسانی که شماها هستید
در کارخانه هستی و آفرینش من حتی ذره و اتمی هم
نیستید! تو میدانی من چقدر مقدار کهکشان از بیلیاردها
سال پیش آفریده ام و اداره میکنم؟ تو میدانی همین
کهکشان خورشیدی شما که نه سیاره مهم چون کیوان و
بهرام و ناهید و تیر و اورمزد و ... بدورش میگردد چه
عظمت و مسئولیتی دارد! که تازه خورشید یکی از بیلیاردها
ستاره ایست که هر یک سیاره های خود را دارند و دریای
ستاره ها و سحابها و غیره چه جهان و هستی و عالمی را
تشکیل میدهند که این کهکشان خورشیدی یک ذره است
در برابر کل هستی! آنوقت تو از آفرینش انسانی سخن
میگویی که من بر چهره خود آفریدم و به او آزادی و اختیار
دادم تا چون من خداوندی کند و بر دیگر حیوانات برتر
باشد... اما حالا میبینم که این آفرینش من یک بازی بود!
هر چند خود من هم میخواستم بازی ای کرده باشم و مایل
بودم نشانه و چهره ای از خود را در رو ببینم که خلاق

باشد و آزاد و آفریننده و با دیگر حیوانات تفاوتی داشته باشد."

- " البته خدا چون تا انسان به آگاهی تکثیر نرسیده بود تو خوب با او حال کردی! مثل کودکان و والدین! پدر و مادرها از کودکی فرزندان خود لذت غیر قابل تصویری میبرند و با آنها چون عروسک‌های گویا و با هوش حساسی بازی میکنند و همچنانکه بچه از بازی با عروسکی لذت میبرد! پدر و مادر به مراتب بیش از بازی آن بچه از فرزندان کوچک خود لذت میبرند! اما بدبختی از آنجا شروع میشود که بچه کمی رشد میکند و به آگاهی و کلام و اختیار و ... میرسد! پس به پاس آن بهره جوئیهای کودکی! در بزرگی پدر و مادرها تاوانهایی میدهند!"

- " اما درجه تاوانها بسیار متفاوت است! و حال و روز من با پدر و مادر فرق میکند!"

- " چه تفاوت و فرقی دارد؟ پدران و مادران نیز با همین توجیه همیشه تولید مثل میکنند و جمعیت کره زمین را روز به روز بیشتر میکنند! یعنی همان هوس و بازی وراثتی به تمامی ما منتقل شده و علیرغم میل باطنی آن را ادامه میدهند. پس بانی نخستین تو هستی و گناه همه از آفرینش نخستین توست. چرا مایلی آنان را در آتش جهنم بسوزانی؟"

خداوند بزرگ میگوید:

- " مگر به تو نگفتم که من جهنمی ندارم و شکنجه گر نیستم و کسی را نمیسوزانم. مگر نمیبینی که این خود من هستم که مرتب دارم میسوزم و میسازم و اشک میریزم. من گناه همه شماها را بر دوش دارم و جهنمی در خودم دارم که مدام در حال سوختن است بهشت و جهنم شما هم در همین جهان است. اگر در یک زندگی نیک بودید در زندگی دیگر روانتان نیک خواهد زیست و یا پایان زندگیتان خوب خواهد بود! اگر در نخستین زندگی بد باشید و پلید، پایان زندگیتان درد خواهد بود و اندوه! و اگر انسانی بودید فراتر از حیوانات! و در اندیشه پاکی و نیکی بودید، روان پایدار و نیک در جهان جاری خواهید نمود."

خدا هم میگوید نیکی در پندار و گفتار و کردار

سخن نخستین و پایانی...

با گفتن این سخنها زار زار میگیرید. از آن گریه هائی که دل آدم را به درد میآورد و میسوزاند. او را در آغوش میگیرم و میگویم:

- " پوزش میخواهم که تو را ناراحت کردم، واقعاً جای آن جوان که خود را فرزند تو میخواند خالی است، چون همین حرف تو را زده بود، گفته بود که آمده تا گناهان تمامی آدمیان را بر دوش بکشد. اما افسوس که کسی حرف او را نفهمید، حتی پیش از او هم از مهر، صفا، توانائی و خرد ورزی سخنها گفته بودند که تو بخشنده، مهربان و

خردمند هستی، شکنجه گر و سلاخ نیستی، انسان را آزاد
آفریده ای تا او هم بیافریند. این همه آفریده های انسان
چون برق، تلفن، رادیو، تلویزیون، سفینه، ماهواره ،
INTERNET و ... خود خدائی هستند. تو باید با دیدن اینها
، به آفریده باهوش و دانای خود افتخار کنی و سربلند
باشی. رها کن چند میلیارد گوسپندان را و به آفریده های
آفریننده بنگر."

خدا از جایش برمیخیزد و اشک چشمانش را پاک میکند و
لبخندی میزند و میگوید:

- " باز هم نیاکان کهن تو ، که لااقل خرد و دانششان نسبت
به دیگران بهتر بود ، حتی در خداشناسی و تشریح زندگی و
هستی ، تو هم آنرا در چند خط به شعر سروده ای:

زیندار و گفتار و کردار نیک
فریدون فرخ فرهمند شد
خرد پیشگان نیز از راه او
برفتند تا دیو دربند شد
از این سه بجو راه جنات عدن
رهی کز عدن تا خداوند شد

این چند کلمه تمامی فلسفه هستی است و
آن میترا هم اول و آخر همه چیز."

آیا خدا خورشید است و عامل انرژی بخش زمین!

آورد باضطرابم اول بوجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و بودن و رفت مقصود
(خیام)

- " درود بر تو خداوند بزرگ و مهربان ، ما را خیلی شرمنده کردی ، افسوس که ضبط صوتی نداشتم تا صدای گرم تو را در هنگامه خواندن شعر م ضبط کنم ، و چه خوب شد که از میترا گفتمی که همان خداوند مهر و خورشید و اینهاست ، یعنی خود تو . "

خدا لبخندی میزند و میگوید:

- " بد هم نمیگفته اند ، همه بود شماها از خورشید است ، در ابتدا هم زمین تویی مذاب بوده است که از خورشید جدا شده است و آرام آرام به آب و پس از آن به خشکی رسیده و اکنون با انرژی خورشید زندگی میکنید مرگ خورشید مرگ شما و نابودی زمین است. "

- " خدا جان عجب ادیبانه و فیلسوفانه سخن میگوئی ، ما سالها تاریخ و ادبیات و فلسفه های شرق و غرب میخوانیم اما به این مسائل پی نبردیم ، از طرفی من الآن میفهمم که چرا باید ترا نیایش و ستایش کنیم. "

خداوند حیرت زده پرسید:

- " چرا؟ "

- " برای اینکه اگر تو ، خورشید باشی و عامل اصلی زندگی و انرژی برای ما ! و بدون اینکه دآوری ارزشی روی تو و فلسفه وجودی تو بکنیم ، فقط برای اینکه به ما زندگی و

انرژی میدهی ، باید ترا ستایش کنیم! جریان آفرینش ما و

افسانه اهریمن بجای خود."

خدا نگاهی شتابان به من کرد و پس از آن دستی بر صورت

کشیده و گفت :

- " بد هم نمیگویی، من خورشیدم ، و به شما زندگی و انرژی

میدهم و شما به پاس همین ، باید از من خرسند باشید و

با منشی آریایی هر چند ستمدیده ! مرا سپاس گوئید."

- " راستی خدا جون ! وقتی تو خورشید این زمین باشی !

تکلیف خورشیدهای کهکشانهای دیگر چه میشود؟"

- " یعنی میخواهی بگویی که آنها هم میشوند خدایان دیگر!"

- " شاید هم بتوان مارک اهریمن به آنها چسبانید ! و آنها را

رقبای تو نامید!"

من با خدا رقصیدم!

خداوند بزرگ که از این سخن کلی شاد شده بود شروع کرد به

رقصیدن و دست مرا هم گرفت و وارد میدان کرد ، هر چه داد

و فریاد زد که من رقصیدن نمیدانم ، اما گویی که دیگر گوش

خدا نمیشنود ، میرقصید و مرا هم میرقصاند و با جام می در

دست میخواند:

" ای اوستا!

ساقی می پرست تو

محشر پر گذشت تو

منم منم

خدای بی نیاز تو

شمس تو و صفای تو
منم منم
راهبر و رهنمای تو
میخور و می پرست تو
منم منم
من همه وزن عالمم
بود و نبود عالمم
من اول و من آخرم
مهر جهان ! منم منم
عشق جهان ! منم منم "

خدا میخواند و ما میرقصیدیم و مست از می بودیم و من در
انیشه غزال و آهوئی که دوان دوان میگریزد و ببر و پلنگی در پی
شکار اوست و آن آهوئی گریز پای با خود میگوید:

" در پی من دوان مشو
خیز مگیر کمین مکن!
خسته و بی پام مکن
زخمی و خونینم مکن
... من هم نگاری دارم
چشم به راهی دارم... "

در حال رقصیدن و می نوشیدن بودیم و من هم در خیال
خودم ... که ناگهان خداوند بزرگ ایستاد و گوئی به چیزی
گوش میدهد ... گوشش را تیز کرد :

- " خدا جان خبری است؟ "

- " آری توطئه ای در حال تکوین است. "

- " خدا به خیر کند، علیه من ، بخاطر رقصیدن و می خوردن"

- " پدر سوخته تو کیستی که علیه تو باشد، علیه من ! با من هم که هستی جلو اون زبانت را نمیتوانی بگیری؟ تازه چرا برای رقصیدن و می خوردن ، همه آن پیامبرانیکه میشناسی و نمیشناسی ، هم میرقصیدند و هم می میخوردند ، حالا بگذریم که وعده دختر باکره و پسران جوان هم میدادند و از سوئی مگر از قول حکیم ابوعلی سینا ننوشتی که شراب چه محاسنی دارد؟ همین شربتی که پزشکان به کودکان و بزرگان میدهند نیز شراب است آن هم بسیار غلیظتر از این شرابها ... حالا این حرفها را بگذار کنار و بیا برای این توطئه فکری بکنیم!"

- " کی میتواند علیه خداوند بزرگ توطئه بکند؟"
- " همانهاییکه قرنهاست مرا به این حال و روز در آورده اند ، که از دستشان مرتب گریه و زاری میکنم."

- " چه کسانی پیامبران؟"
- " نه آنها که سالهاست مرده اند ، سخنگویان و جانشینان آنها که با نام و یاد آنها نان میخورند و قدرت در دست دارند."

- " که همه اینها از قرار سخنگویان جنابعالی هستند."

- " مگر من لالم و زبان ندارم که سخنگو داشته باشم اینها همه سپاهیان اهریمنند که خودشان را جای من و نمایندگان من جا میزنند! اهریمن پدر سوخته هم که میداند من سرم شلوغ است و حتی فرصت سر خواراندن ندارم از گرفتاری من سوء استفاده کرده و تقریباً رهبری این کره خاکی را از دست من در آورده است."

- " خدا جون از توطئه بگو، جریان چیست؟ "

- " جریان یک کنفرانس بزرگ جهانی است با حضور تمامی

رهبران ادیان."

- " کی؟ کجا؟ کدوم رهبران؟"

- " رهبران تمامی ادیان دو روز مانده به شب یلدا در

اورشلیم"

- " دارند علیه پیام تاریخی تو توطئه میکنند، باید خیلی

مواظب خودت باشی؟"

- " یعنی میخواهند چه بکنند؟"

- " ترور، ترورت میکنند و تازه میندازند بپای من و میگویند

همین اوستا خدا را ترور کرد چون تو با این سخنرانی

تاریخیت وضع جهان را بهم خواهی ریخت و بیلاردها دلار

اصحاب دین و تجار و سیاستمداران و بازرگانان مولتی

ناسیونال زیان خواهند کرد و چه بسا که دریائی از آنها

خودکشی کنند و یا به دست رقیبان و شریکانشان کشته

شوند این مسئله تماس مستقیم تو با مردم هزاران هزار
دکان را در سراسر جهان خواهد بست."

" پس تو هم خواهی شد سیاوش من ، و

نامت کامل میشه، سیاوش اوستا"

- " خدا جون شوخی نکن ، اتهام قتل خدا خیلی سنگین
است."

- " کی گفته اتهام قتل خدا خیلی سنگین و خطرناک است ،
در این دنیا چه کسی هوای مرا دارد؟ هیچکس! با همه این
جارو جنجالها ! من تنها و غریبم! تو برو سر چهار راه و به
من فحش بده ببین کسی مزاحمت میشود یا خواهند گفت
فلانی دیوانه شده یا خواهند گفت که طرف خیلی فهمیده
است که چنین حرفهایی را به خداوند میزند، اما تو فقط
یک بار آنهم در پستوی خانه ات بگو بالای چشم یک
پیامبر ابرو است ، یا زیر ابروی یک رهبر دینی چشم است ،
بعد ببین چه بلائی به سرت میاورند!"

- " میدانم تکه بزرگم گوشم خواهد بود، فتوا خواهد بود که
از هر سو علیه این کافر ، مرتد، ملحد، صادر خواهد شد. "
- " به هر حال باید یک کاری بکنیم؟"

- چکار کنیم ؟ تو خداوند جهانیان هستی ، چه کسی جرات
دارد پا تو کفش تو بگذارد؟"

خداوند بد جوری کلافه بود و من شدیداً متعجب که عجب
خداوند ترسوئی؟ شاید هم من اشتباه می‌کردم و او در اندیشه
بود تا راه حلی برای مبارزه با آنها پیدا کند؟ و خدائیش چه
مبارزه جالبی میشد! مبارزه خداوند با بندگانش، اما خیلی هم
تعجب ندارد، مثل جنگ و دعوی هر روزه بچه‌ها با پدر و
مادرشان است، مگر آورنده بچه‌ها پدر و مادر نیستند؟ و
مگر اینها مرتب در حال جنگ و دعوا نیستند؟
ناگهان خداوند روی شانه من زد و گفت:
- " باید به پایگاه برویم، از قرار معلوم کنفرانسشان را جلو
انداخته‌اند و کارها خیلی خطرناک است."

سریع به پایگاه رسیدیم و من در راه با خداوند بزرگ خیلی گپ
زدم و به او گفتم:

- " پس خوب شد که لااقل برای مبارزه با تو متحد شدند."
اما خدا با خنده‌ای تمسخر آمیز برایم توضیح داد:

- " اینها همیشه با هم متحد بوده‌اند و اساساً چون از یک
ریشه و جایگاه برخاسته‌اند در اصول با هم متحد
هستند."

تا پایمان را به داخل پایگاه گذاشتیم ، ناگهان یک انفجار بزرگی
روی داد و همه جا را آتش و دود فرا گرفت...

... و من ناگهان خودم را در رختخواب کوچکم و در پائین پای
تختخواب دختر چهار ساله ام مورگان شیوا یافتم، نخواستم
بیداریم را قبول کنم ، زور زدم تا دوباره بخوابم و دنباله آنرا
ببینم ، اما فایده ای نداشت و از خواب خبری نبود...

... و اما این افسانه و خواب ادامه دارد...

کتاب " آیین اوستا " ایران با بیش ۷۰۰۰ سال پیشینه تمدن

برخی از تیرها و نیز کوتاه شده بیش از یکصد پیش درآمد و دیباچه و پیام

Persia 7000 years of civilization (Aiin Awesta)

نگاه شخصیت‌های برجسته ایران و جهان درباره "اوستا"

از میان بیش از صد و چهل کتاب نوشته شده توسط سیاوش اوستا آنچه اینجا میخوانید بخشهای کوتاهی از پیش درآمدها و دیباچه‌ها و پیامهای مهربانانه بیش از صد نفر از شخصیت‌های معتبر ایران و جهان- رییس جمهور - وزیر- سناتور- نویسنده- استاد دانشگاه- هنرمند و برنامه سازان رادیو و تلویزیونی میباشد که فقط برای یکی از آثار سیاوش اوستا " آیین اوستا " (ایران با بیش از هفت هزار سال پیشینه تمدن) گفته و نوشته شده اند این کتاب از سال 1982 به زبانهای پارسی و فرانسوی و انگلیسی در چاپ‌های مختلف در سراسر جهان منتشر شده است .



سیاوش اوستا از پنجاه سال پیش درباره این موضوعات نوشت و آنها را در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی خود به زبان‌های مختلف مطرح کرد شما به خوبی آگاهید که امروزه، همه سخنرانی‌ها، پیام‌ها و توییت‌های اندیشمندان‌ای که بازگشت به اندیشه‌های کهن و فرهنگ ایران و فلات گسترده ایرانی - "سرزمین پارس" را تبلیغ می‌کنند، و همچنین نقدهای تاریخی بر "اسلام سیاسی" و آسیب‌هایی که در طول ۱۴۰۰ سال به ایران و جهان وارد کرده است، نخستین بار در این کتاب، "آیین اوستا" "ایران با بیش از هفت هزار سال پیشینه تمدن" و ده‌ها اثر دیگر از سیاوش اوستا مطرح و فاش شده است

این کتاب‌ها که به زبان‌های فارسی، فرانسوی و انگلیسی و عربی منتشر شده‌اند، همگی آکادمیک، نوآورانه و پژوهش‌محور هستند

شما می‌توانید آنها را در وبسایت زیر بیابید و یا نام "سیاوش اوستا" را در شبکه‌های اجتماعی جستجو کنید

Zartosht.fr

شعار جاودان او: "دانش شهریگری را از کهن ما برای دیگران بگذاشتیم" بی گمان در ذهن شما حک شده است

در ابتدا و پیش از سخنان اندیشمندان و هنرمندان، گزیده‌ای از عناوین و تیرهای این کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای که شیوه تفکر در جهان را دگرگون ساخته است آورده می‌شود:

کعبه در روستای "مکه" و شهر "پترا" یک آتشکده ایرانی آریایی بوده است - "خانه کیوان = بیت زحل تفاوت خدای ایرانی، اهورامزدا، با "الله"، خدای اعراب چیست؟ پیامبر آدم" که ۶۰۰۰ سال پیش از شوش (ایلام) به بیابان سینا تبعید شد، نخستین انسان نبود حافظ خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید: "نگاه کن به گدای شهر که جای شاهان ما را گرفت! او شد سردار مجلس

حافظ - عمر خیام و صدها، «مسلمان زاده‌ی پیشین» از ۱۴۰۰ سال پیش تا امروز
فیلسوف بزرگ، «زرتشت»، مدافع خردمند کارگران، «مانی» نوآور و مخالف خرافات، و «مزدک»
اندیشمند برابری خواه

آریایی بودن به چه معناست؟

آریایی یک نژاد نیست، بلکه نشانه‌ای از پایی، آزادی، نیک‌خواهی و مهمان‌نوازی است. تنها اعراب بودند که تاریخی دشمنی با این نام داشتند، زیرا ایران را به این نام می‌شناختند. این کینه از مجازاتی که محمد، چهار خلیفه او، و نوادگانش حسن و حسین برای حمله به ایران و قتل عام میلیون‌ها ایرانی دریافت کردند، سرچشمه می‌گیرد—ظلمی که تا به امروز ادامه دارد و ما را در سرزمین خودمان تحت فشار قرار داده و جنگ‌های آنان با یهودیان را با جان و مال ما تأمین مالی کرده است

دلیل اصلی دشمنی تاریخی میان اسلام و یهودیت به جنگ‌های صدر اسلام و حمله به قبایل و قلعه‌های ثروتمند یهودیان مانند خیبر، طائف و بنی‌قریظه بازمی‌گردد... این نفرت که از حسادت به هوش و ثروت یهودیان نشأت گرفته، تا امروز ادامه دارد

ایران دومین سرزمین مقدس برای یهودیان است، زیرا ۳۳ تن از رهبران و پیامبران یهودی در ایران مدفون‌اند

رازها و اکتشافات تاریخ و تمدن ایرانی-میتراگرایی و تقویم ۷۷۰۰ ساله
متن کامل آیین ازدواج و عروسی ایرانی

بر اساس باورهای «زوروانی»، زمین تحت سلطه اهریمن (روح شر) قرار دارد
افسانه «سوشیانت»، مهدویت، مسیح و موسی به‌عنوان «نجات‌دهندگان
داریوش، پادشاه ایران، در مصر یک دانشگاه پزشکی تأسیس کرد

ساعات کار، دستمزد، آسوده روزها (تعطیلات)، بیمه و بازنشستگی در آموزه‌های کهن ایرانی
ایران باستان، «فرمانروای نظم جهانی» بود، اما امروز فلسفه اوستا و «نخبگان و نوابغ ایرانی» بخش بزرگی
از جهان را هدایت می‌کنند

اثبات علمی و عملی این که ایرانیان هرگز واقعاً به اسلام نگریده‌اند
معانی تحقیرآمیز و توهین‌آمیز نام‌های عربی رایج در میان ایرانیان
تأثیر میترا و زرتشت بر همه ادیان و فلسفه‌های جهان

فرزند مریم توسط سه تن از پادشاهان و رهبران زرتشتی (مغان) بعنوان ناجی یهود برگزیده شد و امکانات
مالی و سفر به مصر و ایران و بورس تحصیلی در اختیارش گذاشته شد. عیسی مسیح در مکتب
میترائیسم تحصیل کرد و برای نجات یهود از امپراطوری ایران که براساس نوشته کتاب مقدس بر 140
کشور فرمانروائی میکرد به اسرائیل بازگشت

میترا بدون هیچ دخالت الهی از کوه‌های پامیر تاجیکستان فرود آمد تا خرد را بیدار کند
در فلسفه اوستا، اهریمن مخلوق اهورامزدا نیست
بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان مانند سقراط، افلاطون، ارسطو و فیثاغورس اعلام کردند که از فلسفه
زرتشت آموخته‌اند

نام‌های اندیشمندان جهانی که زرتشت را ستوده‌اند

کتاب اوستا فقط یک کتاب نبود—بلکه کتابخانه‌ای متشکل از ۱۲۰ جلد در علوم و دانش‌های گوناگون
بود

کوتاه شده بیش از یکصد پیش درآمد و پیام نوشته‌ی «برترین اندیشمندان ایران و جهان» برای

کتاب "آیین اوستا" ایران با بیش ۷۰۰۰ سال پیشینه تمدن

شخصیت‌های فرانسوی

- فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه

"شجاعت و جسارت شما در نوشتن درباره وقایع تاریخی بسیار قابل تحسین است"

• **میشل روکار، نخست‌وزیر پیشین فرانسه**

دیوید عباسی که مؤسسه اوستا را مدیریت می‌کند، نویسنده‌ای پرکار است که آثار متعددی در حوزه‌های مختلفی همچون تاریخ، فلسفه و سیاست بین‌الملل تألیف کرده است. از دهه ۱۹۸۰، او را به‌عنوان فیلسوف و تاریخ‌نگاری می‌شناسم که با نگاهی عقل‌گرایانه و سکولار، مسائل را بررسی کرده و اصول سوسیالیستی را در آثار خود بازتاب می‌دهد

• **سناتور هانری کاووه**

این اثر مهم دیوید عباسی، خوانندگان را آموزش داده و به تفکر وامی‌دارد. همچنین این اثر به شناخت شخصیت نویسنده کمک می‌کند؛ شخصیتی روشن‌بین و نقاد، که همواره تلاش می‌کند تا به عینیت در موضوعات دینی نزدیک شود. او به‌عنوان یک اسلام‌شناس سکولار، به موضوعات مختلف اسلام پرداخته است. او جسارت دانستن را دارد تا جسارت فهمیدن را پیدا کند

• **ژان-لویی دوبره رئیس مجلس ملی فرانسه و رئیس شورای قانون اساسی**

"!زنده باد دیوید عباسی و زنده باد جمهوری" (درحالی‌که نقشه‌ای از فرانسه می‌کشید، نوشت)

• **نیکولا سارکوزی، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه**

"کتاب «ایران، ۷۰۰۰ سال تمدن» اثری باشکوه است، خواندن آن ساده و ارزش مطالعه دارد"

• **ژاک شیراک، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه**

"...نوشته‌های شما مرا به یاد شاعر نامدار، سعدی، می‌اندازد"

• **دکتر رهنوردی، نویسنده، مجری تلویزیون در آمریکا، قهرمان کشتی، نماینده مجلس و فرماندار**

سیاوش اوستا علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی و فکری، انسانی مهربان با قلبی بزرگ و سرشار از "محبت است"

• **پرویز صیاد، کارگردان، بازیگر و فیلم‌ساز در آمریکا (در برنامه تلویزیونی پارس)**

پس از سفر به سراسر جهان برای اجرای نمایش‌هایم، متوجه شدم که کتاب‌های او در جهان "پرفروش‌ترین‌ها هستند و او محبوب‌ترین نویسنده‌ها است"

• **کیوان دشتی، سردبیر مجله «ایران مهر» در هیوستون**

"فعالیت‌های آقای سیاوش اوستا در روشن‌سازی فرهنگ و میراث ایرانی بسیار استثنایی است"

• **دکتر محمود رضاییان، شاعر، مدیر کلینیک بورلی هیلز، سردبیر مجله مهر ایران**

آقای سیاوش اوستا بخش مهمی از ذهن خود را وقف آوردن ایده‌ها و نوآوری‌های خلاقانه کرده است"

• **رضا فاضلی، بازیگر، نویسنده و کارگردان فیلم (در برنامه تلویزیونی آزادی)**

سیاوش اوستا چیزهای زیادی به ما آموخته است. فراتر از همه تلاش‌هایش، او در قلب شانزلیزه پاریس، یک ایران و تهران کوچک ایجاد کرده است که نمایانگر تمدن و فرهنگ ۷۰۰۰ ساله ماست."

کارشناسان نظامی و امنیتی

• **ژنرال حسن معینی، معاون پیشین وزیر دفاع (دوران شاه)**

"نوشته‌های آقای عباسی تنها راهنمای ما در شرایط کنونی است"

ژنرال هانری پاریس، مشاور دو وزیر دفاع فرانسه (ژان-پیر شوونمان و پیر ژوکس)

دوست عزیزم دیوید، اگر صحبت می‌کنم، برای تیریک به شماسست. از افتخاری که نصیب شما شده بسیار خرسندم

- **(DGSE) پیر ماریون، رئیس پیشین سازمان اطلاعات خارجی فرانسه**
- در پاسخ به سؤال خبرنگار روزنامه لو موند روی آنتن مستقیم رادیو اینجا و حالای پاریس که چرا دعوت دیوید عباسی سیاوش اوستا را برای مصاحبه پذیرفته، درحالی که قبلاً پیشنهاد هیچ مصاحبه (را نپذیرفته است و به پیامهای بسیار لوموند پاسخ نداده است، پاسخ داد سؤال جالبی است. باید دیوید عباسی را بشناسید... برای قبول دعوت او، تعطیلات خود را در سن تروپه رها کرده و کنار بگذارید، و به همراه همسران سوار هواپیما شوید و به پاریس بیایید و تاساعت سه بامداد در استودیوی رادیو با او همراه باشید

مهندس مهدی بازرگان

بنیانگذار و دبیرکل نهضت آزادی ایران - نویسنده کتابهایی برای سیاسی کردن اسلام و جوانان - و اولین نخست وزیر حکومت خمینی

من اصطلاح "اسلام سیاسی" را تا کنون نشنیده ام و خب این از ابتکارات و خلاقیت‌های آقای عباسی" میباشد

(شایان یاد آوریمت که بعدها ایشان از تهران به پاریس تلفن کرده و به سیاوش اوستا گفت که پنجاه سال بخاطر سیاسی کردن اسلام در خطا بوده است و اسلام نیامده است که بما سیاست و آشپزی و ساختمان سازی و اقتصاد و حکوت یاد بدهد)

دکتر مصطفی مصباح زاده

سناتور و بنیانگذار موسسه و روزنامه "کیهان"

وقتی پستی در پاریس روزنامه ها را برای من می‌آورد من کیهان را روی طاقچه می‌گزارم و اول از همه نیمروز را ورق می‌زنم تا تازه ترین نوشته "سیاوش اوستا" را بخوانم لذا از اینکه مطلع شدم پس اتمام قرارداد چاپ آگهی کتاب ایشان - مطلب نامربوطی چاپ شده است بسیار متاثر شدم و از ایشان عذر خواهی میکنم

مهدی رضایی

فرزند بقتل رسیده محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران - پناهنده سیاسی به امریکا کشته سه در دبی

آقای اوستا به اطلاع شما میرسانم که پیر و جوان در ایران پای برنامه های شما مینشینند و مردم روشن شده اند و میدانند که ما چه فرهنگ و تمدن بزرگ و با شکوهی داشتیم و این آخوندها ما را 1400 سال به عقب برگرداندند - جوانان ایران دیگر مسلمان نیستند

مجد فریدون روحانی

فرزند بقتل رسیده حسن فریدون روحانی هفتمین رئیس جمهوری اسلامی ایران

پرسش از آقای سیاوش اوستا- آیا اگر من بخواهم با یک دختر زرتشتی پیوند زناشویی ببندم باید زرتشتی شوم؟

پاسخ اوستا: چنانچه گفتم تو اگر از خانواده فریدون هستی و پدرت عمامه سپید است؟ تو زرتشتی هستی و دوم اینکه ازدواج و عروسی عشق و مهر و پیوند میان دونفر است که هیچ ربطی به دین و مذهب و عقیده ندارد.

استاد سیاوش آذری

نویسنده و خبرنگار ویژه و همراه پادشاه

ارزش انسانها زمانی آشکار خواهد شد که دوستان و آشنایان وصفش بگویند بنابراین من بدون هرگونه وابستگی فامیلی میگویم که دکتر سیاوش اوستا یکی از شریفترین و نازنین ترین و فرهنگ مداراترین انسان عصر حاضر است که من حلقه ارادتش را از سالها به این سو بگردن آویخته ام

تراب سلطانپور

نویسنده و بنیانگذار و سردبیر مجلات اختر و "آهنگ سیاسی"

سیاوش اوستا اسرار پنهان اسلام را به ما فهماند و نشان داد - آرزو کنیم که نسل جوان ما با این آموزشها تحول بنیادین در ساختار فکری جامعه بوجود بیاورند و به تاریخ پر افتخار هفت هزار ساله خود توجه کنند

ویگن

خواننده و هنرپیشه و آهنگساز

این دکتر عباسی نمونه انسانیت است اینقدر مهربونه که آدم دلش میخواد همینجور نگاهش کنه.

استاد سیروس شرفشاهی

نویسنده روزنامه نگار بنیانگذار و سردبیر روزنامه صبح ایران - لس آنجلس و

برنامه ساز تلویزیونی

دوست گرمی آقای سیاوش اوستا همیشه با حرفها و سخنان نو و تازه و جالب با امید و آرزوی اینکه عمری دراز داشته باشد

خطوط نفوذی فرهنگ و تمدن ایران در جهان

استاد هوشنگ سیحون

(رئیس و استاد دانشگاه، آرشیوتکت، نقاش بنیانگذار دانشکده هنرهای زیبا آفریننده آثار باستانی مدرن ایران چون آرامگاه فردوسی-پور سینا-نادر شاه-عمرخیام-کمال الملک...) درباره کتاب با ارزش «آیین اوستا»، آنچه را که من میتوانم اضافه کنم به فرهنگ و تمدن کهن و غنی ایران مربوط میشود به ویژه در زمینه هنر معماری، هزاران سال پیش از اسلام ما یک معماری درخشان و فوق العاده ای داشته ایم چه در زمان هخامنشیان، چه در زمان ساسانیان، معماری ما بی نظیر بوده است. مهمترین پدیده معماری ساسانی اینست که این هنر در آن زمان بطور شکوفا و درخشان بوده است که نه تنها در خود ایران یک درجه و مقام والایی داشته بلکه از طریق راههای مختلف این معماری به غرب و ممالک اروپایی تا اسپانیا نفوذ کرده بود.

آیین اوستا دایره المعارف تمدن ایران است

استاد امان منطقی

شاعر و ترانه سرا و نویسنده - نظامی - کارگردان سینما

کتاب آیین اوستای آقای «اوستا» «در حقیقت یک جزوه بود که سالها پیش منتشر شده، و در همان زمان بوسیله ای ایشان به من اهداء شد. آنچه به یاد دارم این است که، مطالب آن جزوه بسیار فشرده و متراکم بود و زمینه های وسیعی را در بر میگرفت. علاوه بر آن نویسنده از متن موضوع عنوان جزوه «آیین اوستا» خارج شده و بسیاری موارد تاریخی دیگر را پیش کشیده بودند. آنهم موضوعاتی بسیار مهم. این جزوه شباهت به دایره المعارفی داشت، که در آن بطور اختصار بر مفاد تاریخ های متداول نوشته شده بود از آنجا که آن جزوه گنجایش ارائه اسناد و مدارک لازم را نداشت، اینطور به نظر میرسید که مقداری از مطالب مندرجه، از کشفیات شخصی آقای (سیاوش اوستا) میباشد. که اینبار در چاپ چهارم با سیصد صفحه منتشر میشود ... (آثار پنهان ایشان توسط خانواده باید منتشر شود)

«به بهانه چاپ تازه آئین اوستا»

استاد پرویز صیاد

(نویسنده، کارگردان و بازیگر سینما و تئاتر)

این روزها شانس به ما ایرانیها روی آورده است و پس از جایزه نوبل برای خانم شیرین عبادی و نامزدي خانم شهره آغداشلو برای اسکار اینک آقای حسن عباسی که با اسم مستعارشان «سیاوش اوستا» «لوحه طلایی» جایزه بزرگ گراندری اومانیتة دو فرانس یا جایزه بزرگ انسان دوستی فرانسه را دریافت کرده است.

من از این خبر بسیار خوشحال شدم و وقتی تلفنی با او صحبت کردم تا به او تبریک بگویم فوراً به من یادآوری کرد که قبل از هرچیز باید به تو بگویم که این جایزه از یکصد و دوازده سال پیش توسط استادان دانشگاه سوربن در فرانسه پایه گذاری شده و به هیچوجه جنبه دولتی و سیاسی ندارد، مثل اینکه «سیاوش اوستا» حساسیت خاصی دارد به جوایزی که فکر میکند حتماً پشتش باید نیروهای سیاسی و دولتی دستی داشته باشد.

به هر تقدیر در گزارشها و روی سایتهای خبری متعدد راجع به جایزه انسان دوستی که به «سیاوش اوستا» داده شده است مطالبی هست که از ابداعات و کارهای فراوانی که «سیاوش اوستا» در کشور میزبانش انجام داده است و ما خبر نداشته‌ایم، آگاه میشویم. کار عمده‌ای که به نظر من «سیاوش اوستا» از مبتکران آن است این سالنامه آریایی میترایی است. من شخصاً پیش از اقدام سیاوش اوستا، به یاد ندارم که سالنامه هفت هزار ساله آریایی میترایی وجود داشته باشد و هر سال نیز در سراسر جهان منتشر بشود. این تقویم مبتنی به اسناد و مدارکی است که نشان میدهد پیشینه تاریخی ما و سال نگاری ما به 7026 سال پیش برمیگردد و نام این تاریخ آریایی میترایی است. سیاوش اوستا نویسنده و پژوهشگر آثار متعددی از فرانسه که محل اقامتش هست منتشر کرده که البت هاز مرز فرانسه این کتابها عبور کرده و من در سفرها و تورهای نمایشی خود به سراسر جهان شاهد نفوذ اندیشه های سیاوش اوستا در کانونهای خانواده های ایرانی بودم.

کتابهای سیاوش اوستا باید در مدارس و دانشگاه های ایران تدریس شود

مسعود سپند

(نویسنده و شاعر و برنامه تلویزیونی) سن خوزه - آمریکا

سیاوش را بیشتر و پیشتر از 7000 سال است که می‌شناسم و ما پیش از آنکه تاریخ نوشته شود آشنا بوده‌ایم نه با او بلکه با همهی سیاوش‌ها و کورش‌ها و رستم‌ها آشنا بوده‌ام و او هم ندیده مرا می‌شناخت و با هم کورش آریامنش را می‌شناختیم، تخت جمشید را می‌شناختیم حتی ما ته خیابان مشهد را هم می‌شناختیم، ما بی آنکه یکدیگر را ببینیم به زیارت پیرتوس می‌رفتیم و درس ایرانشناسی را در بارگاه او می‌آموختیم ما با هم همکلاس بوده‌ایم و آموزگاران ما حافظ و سعدی و مولوی بوده‌اند ما در میخانه‌ی خیام می‌نوشیده و با هم در کوچه باغ‌های نیشابور قدم زده‌ایم و ما آوای گام‌های یکدیگر را می‌شناسیم و حتی در خیابان‌های غربت.

نمی‌دانم شما تیل مشهد را بوییده‌اید عطر تیل مشهد را در شیشه‌ی هیچ عطاری و در اندیشه‌ی هیچ گلزاری نمی‌توان یافت و من و سیاوش این عطر را بوییده‌ایم من و سیاوش و سارا و احسان و دشتبان شهرآباد با این بود آشنا هستیم حتی ننه‌ی علی که در شهر آباد زندگی می‌کرد وقتی به خانه‌ی ما می‌آمد چارقش بوی گلاب نه ببخشید بوی تیلاب می‌داد و پس از چند روز احساس می‌کرد چیزی کم دارد و نمی‌دانست که دلش برای بوی تیل تنگ شده.

حالا دل من و سیاوش برای بوی تیل مشهد می‌زند برای دشتبان شهرآباد می‌زند برای توس برای ایران می‌زند برای گور ننه‌ی علی می‌زند. و اینجاست که سیاوش دست به قلم می‌برد و از گور ننه‌ی علی نقی می‌زند به توس و از آنجا به تخت جمشید و بعد میرود به سراغ کتاب اوستا و تا گاتاهای زرتشت پرواز می‌کند و خرد را در آسمان ایران باستان می‌یابد و انسان را و انسان دوستی را از کلمات زرتشت می‌آموزد و بعد ... جایزه‌ی انسان دوستی را در فرانسه به او می‌دهند و این جایزه را سیاوش از مهربانی ننه‌ی علی از شاهنامه استاد توس از درخت دوستی حافظ، از عشق مولانا از آموزشهای زرتشت دارد.

درو بر سیاوش اوستا که برنده‌ی جایزه‌ی انسان دوستی شده است و کتابها نوشته است از جمله همین آئین اوستا که من سروده‌ی من آریائیم را نیز به او پیشکش می‌کنم.

... مسعود سپند در پیامی شفاهی نیز اضافه کرد که: من آرزو دارم که روزی همه کتابهای سیاوش اوستا در مدارس و دانشگاه‌های ایران آموزش داده شود

من آریاییم

من - آریاییم از نسل آفتاب از شهد ماهتاب از اوج قله‌های سرفراز از قعر دره‌های دل افروز

سیاوش اوستا بمب اندیشه‌های نوین پیشگام نوزائی اندیشه‌گری در جهان اسلام
دکتر مسعود انصاری (دکتر روشنگر)

نویسنده و مترجم 43 کتاب - دارای سه دکترای از بیروت ایران و امریکا
رئیس اداره روابط عمومی شهرداری کل کشور
استاد دانشگاه‌های تهران- بیروت و واشنگتن

دریافت جایزه بهترین کتاب سال از پادشاه آریامهر "زرتشت زمانه"
دکتر سیاوش اوستا را بدرستی باید یکی از پیشگامان دلیر و شتابنده جنبش نوزائی اندیشه‌گربردر جهان اسلامو آثار آموزنده او و ب هویژه کتاب جدیدش "آیین اوستا" ران ماد بارزی از نوشتارهای خرافه ستیزی که در این راستا نگارش یافته بهش مار آورد.

دکتر سیاوش اوستا با نگارش کتاب آئین اوستا "دست کم به سه رسالت مهم تاریخی پیروزمیوانه دست یازیده است نخست اینکه از ژرفای اسناد و مدارک نایاب و ناگاویده تاریخی نشان میدهد ایران کشوری که بنیانگذار و پرچمدار فرهنگ و تمدن جهان بوده با تازش اسلام و تازیها به یکباره به واپسگرایی فرو افتاده است. دوم اینکه دیدمانهای فلسفی مینوی و آموزشی زرتشت را با اصول و احکام کیش بیابانی - تهدیدی ژرف... و نشان میدهدکه آموزه های سه گانه نیکی در پندار و کردار و گفتار چگونه نابود کرده اند و سوم اینکه دکتر اوستا با برهانی خردگرایانه ثابت میکند که چگونه تهاجم این آیین بیاباتی تازیها به سرزمین آزاد و پیشرفته ایران مردم آنرا که نو آور فرهنگ و تمدن جهانی بودند در ژرفای ماندگی از پیشرفت بازداشت.

ایکاش

استاد شجاع الدین شفا زرتشت زمانه و مشاور برتر پادشاه و
پیشنهاد دهنده جشنهای 2500 ساله و تقویم 2500 ساله شاهنشاهی
رئیس شورای فرهنگی و کتابخانه شاهنشاهی
ایکاش سیاوش اوستا را در سالهای شکوفائی ایران شاهنشاهی می داشتیم.
یکی از برترین ابتکارات و پژوهشهای ایشان تقویم هفت هزار ساله "آریایی میترائی" میباشد.

سیاوش اوستا تاثیر به سزایی در فراخوانی‌ها و یادگیری‌های جامعه ایرانی در غربت دارد
دکتر شاهرخ احکامی

(رئیس مرکز پزشکی نیویورک - نویسنده و بنیانگذار و سردبیر مجله میراث ایران)
یکی از افتخارات و موهبت‌هایی که با انتشار مجله میراث ایران در ظرف 9 سال گذشته، نصیب من گشته، آشنایی با استعدادها و شخصیت‌های بارز فرهنگی، ایران شناسان و ایران دوستان واقعی است به جرات میتوان گفت که یکی از شاخص‌ترین و پرکارترین این شخصیت‌های از مال و جان گذشته سیاوش اوستا (دکتر حسن عباسی) است. بینندگانی که در سرتاسر جهان صدای گرم و سیمای جذاب او را دیده و شنیده‌اند خوانندگانی که تشنه - یادگرفتن دانستی‌های ناگفته‌ای درباره دین و آیین چندهزار ساله ایرانیان نیک سرشت - به نوشته‌های او در روزنامه‌ها و کتاب‌های پرشمار وی انس گرفته‌اند - آگاه بر این

واقعیت هستند که سیاوش اوستا در بیست و چند سال گذشته - تاثیر به سزایی در فراخوانی‌ها و یادگیری‌های جامعه ایرانی در غربت داشته است. یکی از کتاب‌های مورد علاقه من که داشتن آن را به هر ایرانی نیک‌سیرتی سفارش می‌کنم آئین اوستا، ایران 7000 سال پیشینه تمدن می‌باشد که خوشبختانه با همت سیاوش اوستا و زیادی درخواست خوانندگان مجدداً به چاپ میرسد.

من در سرزمینی زیستم که هفت هزار سال عاشق بود

علیرضا میبیدی (شاعر، نویسنده و برنامه ساز رادیو تلویزیون)

سیاوش اوستا، عباسی عزیز پس از اسلام، در رابطه با کتاب خواندنی آئین اوستا و چاپ تازه آن کلی واریسی کردم چیزی مناسب برایت پیدا کنم. اهل خانه که مرا مردد دیدند فرمان دادند که «نوروز» را بفرست که هم با این ایام مناسب دارد (چون چیزی به نوروز باقی نیست) و هم اینکه عباسی چندین بار این شعر را زمزمه کرده و لابد بی‌علاقه نیست به آن! دوست آریایی خدایم.

من را به عشق عادت داده‌اند.

من به مکتب خانه‌ای رفتم که شاگردانش همه عاشق بودند

من به مکتب خانه‌ای رفتم که نهمکت‌هایی رو به قرص ماه داشت

و مدیرش از اهالی قونیه بود

در سرزمینی زیستم که پرند هایش دانه‌های عشق به منقار داشتند

در سرزمینی که زمینش دادگر - خاکش دادگر - کوهش دادگر و دریایش دادگر بود

در سرزمینی که هفت هزار سال از عمر رعنائش می‌گذشت

که هفت هزار سال عاشق بود

که هفت هزار سال عاشق ماند

آئین اوستا نتیجه سالها تلاش و پژوهش

فریدون توفیقی (برنامه ساز رادیو و تلویزیون مدیر رادیو دریا در زمان پادشاه)

با آرزوی سرفرازی برای جناب «سیاوش اوستا» که سالهای عمر پربار خود را صرف نوشتن و گفتن درباره فرهنگ و تمدن ایران باستان نموده و دهها کتاب پرارزش تقدیم هموطنان خود کرده است و کتاب حاضر (آئین اوستا) را که در دست دارید نتیجه سالها تلاش و کوشش سیاوش اوستا میباشد. این محقق و نویسنده توانا و شجاع ایرانی هرگز از پای ننشسته و تا آنجائی که من به یاد دارم وی با عشق به ایران و تمدن و فرهنگ کهن این کشور اهورایی همواره در تلاش بوده و لحظه‌ای آرام نگرفته است... بنام یک ایرانی از تلاشها و گزینشهای این محقق و نویسنده توانای ایرانی قدردانی میکنم و سپاس دارم برای ایشان و امیدوارم که او سالیان سال از مهر اهورامزدا برخوردار باشد و با اندیشه روشن ایرانی خود به نبرد با سیاهی و زشتی ادامه دهد. با درودی فراوان و سپاس فراوان به سیاوش اوستا و با آرزوی سعادت و سلامتی این شخصیت مبارز و میهن پرست و آگاه و با تقدیم و احترام

شادباش به سیاوش اوستا

دکتر کورش آریامنش خورشید روشنگر و خردپرور و زرتشت زمانه

نویسنده و سردبیر "پیام ما آزادگان" - معاون وزیر آموزش و پرورش پادشاه

رادیو آوای ایران به سرپرستی آقای حسن عباس «سیاوش اوستا» در فرانسه، گام به هشتمین سال خود گذاشت.

کسانی که دست اندر کار رسانه‌های گروهی می‌باشند، به خوبی میدانند که گرداندن یک رادیو با چه دشواریهای توانفرسائی همراه است. از این رو کسیکه سالها بتواند در برون از کشور و با این همه بی‌انگاری هم میهنان، رادیویی سرپرستی نماید، کارش ستایش انگیز است.

ما سالگرد پایه‌گذاری این رادیو را به دوست گرانمایه مان آقای حسن عباسی «سیاوش اوستا» و همه یاران پشتکار دار و پرتکاپویش شادباش می‌گوئیم و امیدواریم روزی برسد که این رادیو را در ایران سرپرستی نماید.

به پادشاه مهرش به تاریخ 7000 ساله و "آئین اوستا" نوشتار زیر برای درج در تاریخ پیشکش میشود.
خودمان، نیاکانمان و ایرانمان را بشناسیم
تا از بردگی و خواری و سرسپردگی به بیگانگان دست بکشیم و بر سر و روی و والایی خویش برگردیم

اوستا و شاعران!

دکتر خوشنام آوازه "نویسنده شاعر و پژوهشگر"

«آیین اوستا - ایران (با) هفت هزار ساله پیشینه تمدن»، نوشته «حسن عباسی» پیش از هرچیز معرف عشق و ارادت توفنده نویسنده به زرتشت و میترا و به طور کلی ایران باستان - و حتی ایران پیش از تاریخ - است. «حسن عباسی» در این عشق آنچنان سرو جان باخته است که نام خود را به «سیاوش اوستا» برگردانده و از آن گذشته با حساب و کتاب‌های ویژه تاریخی، «تقویم» تازه‌ای وضع کرده که بسیار فراتر از «تاریخ شاهنشاهی» می‌رود. براساس این تقویم که «آریایی - میتراپی» نام گرفته، ما اینکه در سال 7026 به سر می‌بریم!

«اوستا» آئین زرتشت را «مذهب واقعگرای و خردگرای» می‌داند و می‌گوید (شاید بر اساس همان خردگرای) هجوم و حمله اساسی زرتشت متوجه روحانیان است که از آنها به عنوان «دیو» یاد می‌کند. از کشفیات جالب نویسنده یکی هم این است که «آیت الله علامه طباطبائی» نیز در پایان عمر متوجه آئین مهر و اوستا شده و شعر «کیش مهر» را به «جهان آریایی» ارمغان کرده است!

آئین اوستا تنها رهنما

سپهبد حسن منیعی (معاون وزارت جنگ پادشاه)

نمیتوان از سیاوش اوستا و تازه‌ترین کتاب او آئین اوستا سخن گفت بدون اینکه از خود او و اندیشه و نوبردازیهایی او بحثی را به میان نیاوریم خصوصاً آنجا که از ریشه خردگرای سخن می‌گوید

سخنی کوتاه درباره‌ی خالق کتاب «آیین اوستا»

داوود رمزی (نویسنده، شاعر و برنامه‌ساز رادیو و تلویزیون) ژانویه 2004- لوس

آنجلس

سیاوش اوستا، در کتاب «آیین اوستا»، همانند رودی غران و شتابان از لابلاي سنگ‌ها و پیچ و خم‌ها، می‌غلطد و پیش می‌رود. همانند خمی لبالب از شراب شیرین دانایی، می‌جوشد و سخن می‌گوید و می‌نویسد و تحقیق می‌کند و از نردبان خرد گسترده‌ی خویش پای به بام دیروز و فردا می‌گذارد. زندگی دیروز ملت ایران را از لابه‌لای کتابها، بیرون میکشد و با قلم پربارش تفسیر می‌کند....

سیاوش اوستا، تیزبین و هوشمند و نکته‌سنج و نقادست. نقدهایش پربار از واقع‌نگری‌ها و با بی‌طرفی به داوری نشستن‌هاست.

«سیاوش» مردیست از دیار بیداری‌ها و از «فراز»، به زندگی گذشته و حال و آینده به ملت ایران نگریستن.

خردمند یست بی‌قرار و مصالحه‌ناپذیر و سلحشور و بی‌باک و سخنور و عاشق و شیدا و دل‌باخته‌ی تاریخ و فرهنگ هزار رنگ مادری!

عارفیست خجسته و سرزنده و آرام‌ناپذیر و سبز، چونان دشت‌های گیلان و مازندران. سیاوش اوستا شیفته و دل‌باخته‌ی آیین کهنسال فلسفه‌ی بیداری «زرتشت» است. داناست چونان زنبور عسل که از لابه‌لای برگ‌های درخت برگ‌زمان، شیره‌ی ملیت و معرفت خویش را می‌مکد و در درون ذهن پویا و شعور بالنده‌اش، عسل عشق به فرهنگ هفت هزار ساله‌ی کشورش را در «شانه»‌ی اندیشه‌هایش می‌چکاند.

او به یاری واژه‌ها، به یاری اشعار شاعران به یاری نوشته‌های مفسران و به یاری افسونگری قلم خویش، کتاب «آیین اوستا» را نوشته و ماندگار ساخته‌ست:
کتایی سرشار از پرچم‌های افراشته‌ی فخر به ایرانی بودن خویش.

آئین اوستا و معیارهای آزادی دکتر مسعود شاهرخ میرشاهی

(پزشک سرطان شناس و آفریننده درمان -استاد و پژوهشگر علمی و دانشگاههای پاریس و نویسنده باستان گرا رئیس انجمن رودکی)
سیاوش اوستا در این کتاب به دیدگاههای گوناگون مذهبی و تاریخی از سرچشمه‌های مختلف پرداخته و آنچه را در دسترس بوده است به زبان ساده‌ای در اختیار خواننده قرار داده است خواننده ایرانی با خواندن این کتاب دیدگاه دیگری را نسبت به ارزشهای فرهنگی کشور فرا خواهد گرفت و پرسشهای گوناگون نیز برایش مطرح خواهد شد. باشد که این کنجکاو و فروخته زمینه را برای پژوهش بیشتر در اندیشه او پدید آورد و از افتخارات در ایرانی که مایه سرشتگی همه ایرانیان آزاده است بیش از پیش بهره‌بریم.

پیام «خرم» به «سیاوش» دکتر خرم راشدی

نویسنده هنرپیشه و موزیسین و سردبیر نشریه فرانسه زبان «سرزمینهای هزار و یکشب»

من هر زمان به مفهوم این دو کلمه ساده «سیاوش» و «اوستا» فکر میکنم خاطراتی تاریخی برایم پیش می‌آورد و جهانی از زیبایی به ذهنم میرسد که گویای بسیاری از رویدادهایی است که آب و خاک و ملت عزیز ما قرن‌ها شاهد آن بوده است. در میان هزاران خاطره مسئله خون «سیاوش» است که یادآور این نظر مشهور است، دیدی چگونه خون ناحق پروانه شمع را مهلت نداد تا شب را سحر کند. کلمه «اوستا» این کتاب مقدس ما ایرانیان کتابی که از هزاران سال پیش سرمشق تربیت، ادب، رفتار و کردار و اندیشه ما ایرانیان شد تا جاییکه برای ایرانی دروغ گفتن شرم آور و ننگین شد... اوستا که بلافاصله زرتشت را بخاطر می‌آورد به نوبه خود تجسم تمام زیبایی فکر و اندیشه نیکان ماست چرا که این رادمرد بزرگ که هرگز ادعای پیامبری نکرد، فکر انسانها را آزاد گذاشت تا همانگونه که احساسی میکنند اندیشه، رفتار و کرداری داشته باشند.
«اوستا» که در سه جمله کوتاه و ساده ولی با مفهوم خارق‌العاده به ما یادآور میشود که انسان با گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک میتواند عنصری کامل و فرهیخته باشد.

این مقدمه چینی به این خاطر بود تا بگویم کسانی که نام خود را شخصا انتخاب میکنند از طریق آن آقای حسن عباسی از طریق نوشته‌هایش آشنا شدم و دهها کتاب از نام پیامی را به دوش میکشند. من با او خواندم این نویسنده بزرگ و ایران دوست و زحمت کش این نام را از آن نظر انتخاب کرده است که هم معرف «اوستا» و هم «سیاوش» باشد بنظر من اگر يك دهم از ملت ما بمانند «سیاوش اوستا» سنگ تمدن و تاریخ و فرهنگ پربار ما را به سینه می‌زدند ما با داشتن چنین سابقه تاریخی و عرق ملی به این سیه روزی نمی‌افتادیم و اگر این به اصطلاح قدرتمندان کنونی کشور اهورایی ما بجای بکارگیری قدرت سیاسی و دسنی خود در راه ویرانی، ندانم کاری و مرده پرستی بمانند سیاوش اوستا و دیگر ایرانیان مسئول به آینده درخشان ایران میاندیشیدند و تمامی استعدادهاى مثبت را در راه خدمت به میهن و ملت شرافتمند ایران بکار میگرفتند، ما امروزه جزو یکی از پیشرفته‌ترین ملتهای جهان متمدن امروز میبودیم اما هزاران افسوس!!

آیین اوستای سیاوش اوستا دکتر ناصر انقطاع (نویسنده و برنامه‌ساز رادیو و تلویزیون)

... سیاوش اوستا، سالها و سالها است در راه شناخت و گسترش فرهنگ و ادب و زبان ایرانی و پارسی می‌کوشد. و نمی‌توانم بگویم که خوشبختانه یا بدبختانه راه درازی را سیاوش اوستا و کسانی که چون سیاوش که در این راه می‌کوشند، در پیش دارند تا به ژرفای آن دست یابند و شاید هرگز هم بی به ژرفا و گوشه‌های تاریک این فرهنگ و آیین‌های بارور آن نبرند

بهر روی «کلید پیروزی را کوشش‌ها دندان‌اند» و این بر همگان است که در این راه چون سیاوش بکوشند، تا هرچه بیشتر بدانیم که کی هستیم، و از کجا آمده‌ایم و در کجای تاریخ ایستاده‌ایم. پیروزی و کامیابی هرچه بیشتر سیاوش اوستا را خواهانم.

«آئین اوستا روان و دلپسند» کیوان دشتی (نویسنده و سردبیر مجله ایرانیان و نکوور)

بنام ایران
...همنشینی با استاد سیاوش اوستا، در دیدارشان از کانادا، شادی و خواهش فراگیری مرا، از دریای دانش این بزرگمرد افزونتر ساخت. او، نه تنها یک استاد دانشی (علمی) یک خردورز فرزانه و یک پویشگر راه خردگرایی است، بل، بهترین برادر و دوست داشتنی‌ترین «دوست» هر ایرانی است. پندها و گفته‌های آرامش بخش و پیرایی او، یاری همه جانبه‌ی او برای بازیافت تندرستی سودابه‌ی نازنین. که در جنگ بیماری‌چنگار (سرطان) گرفتار آمده بود. هیچگاه از یاد من و سودابه نرفته و نخواهد رفت. تلاش و پشتکار شگرف و ستودنی «سیاوش اوستا» در راه گسترش فروغ فرهنگ ایران، اگر نگوییم بی‌مانند (بی‌نظیر) کم مانند است.

آیین اوستا را بخوانید پروفسور سیف‌الدین نبوی تفرشی نخستین جراح قلب ایرانی مشاور نخست وزیر علی امینی پزشک شخصی بروجردی طالقانی و خمینی و خامنه‌ای

جناب آقای حسن عباسی (سیاوش اوستا) مجموعه جامع و کاملی که با عنوان «آیین اوستا، نگارش فرموده‌اید کتابی است تحقیقاتی با بررسی‌های کنجکاوانه، در راستای نشراتی که ادیان و مذاهب مهم دنیا از گنجینه‌های فرهنگی، اجتماعی و دینی یکدیگر استنساخ نموده‌اند که به زبان ساده و رسا میتوان گفت این ابتکار فرهنگی، دانشی و اجتماعی جنابعالی، آقای عباسی (سیاوش اوستا) نوعی پژوهش نوین و چندبعدی میباشد.

سیاوش اوستا پرکارترین ...

دکتر عزت‌الله‌مایونفر

نویسنده و شاعر - مشاور نخست وزیر - معاون وزارت اطلاعات و وزارت کشاورزی - زمستان 2004 - ژنو

از جمله پرکارترین شخصیت‌های مبارز «سیاسی - فرهنگی» در این روزگار وانفسای بیست و پنج سال حکومت ملاحا که باید به آن «وبای تاریخ مان» گفت، یکی هم دکتر سیاوش اوستا می‌باشد که آخرین تالیفش به نام آئین اوستا نشر و پخش شده و مورد اقبال قرار گرفت. کتاب در 300 صفحه و دارای یکصد و نود دو «عنوان - بخش» می‌باشد.

شعر این ملک که ویران شده را به بهانه چاپ سوم آئین اوستا به سیاوش اوستا پیشکش می‌کنم.
این ملک که ویران شده!

این ملک که ویران شده ایران شما نیست

این کار ز شیطان بود و کار خدا نیست

ما "رواداری" را به جهانیان آموختیم

دکتر داریوش همایون

نویسنده مترجم سردبیر و بنیانگذار روزنامه آیندگان

وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت جمشید آموزگار

و داماد سپهبد زاهدی نخست وزیر پادشاه

آقای سیاوش اوستا من کتاب "آیین اوستا" را خواندم و برنامه های شما را نیز گاه به گاه میبینم و کاملاً با سخن آغازین برنامه هایتان هم دل و هم سخن هست که "دانش شهریگری را از کهن ما برای دیگران بگذاشتیم و ما مردمی هستیم که "رواداری" را به جهان ارمغان دادیم. رواداری نه به معنی تحمل که پر از بیگانگی و یبزاری است؛ و نه به معنی مدارا که همان "دستی که به دندان نتوان برد ببوس"، و از ناچاری است. رواداری به معنی آنچه بر خود می‌پسندی (روا می‌داری) بر دیگران نیز بپسند (در آئین یهود به تعبیر همسایه‌ات را همچون خود دوست بدار، و در مسیحیت به عبارت آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران می‌پسند آمده است) از یک فلسفه و اندیشه ی یگانه بیرون آمده است.

نگاه من با شما درباره زرتشت نیز همسو و همراه میباشد:

در "آئین زرتشتی" و در آموزه های خود زرتشت یک نظام والای اخلاقی وجود دارد" برای ساختن انسان و جهان، برای آوردن بهشت به همین کره خاکی. دوزخ و بهشت، پل "چینوت" همان صراط، و سوشیانت "رهاننده" پایان دوره‌های سه هزار ساله زمان کرانمند، که همان حس تاریخی است که به گفته هگل ما "نخستین ملت تاریخی جهان" به جهان شناساندیم و تا پایان تاریخ (تاریخ بزرگ) فوکویاما کشید بعدها بر آئین زرتشتی افزوده شد و از آنجا به آئین یهود و مسیحیت و اسلام راه یافت

استاد اکبر گلپایگانی

معروف به حنجره طلایی خواننده محبوب پادشاه آریامهر

این آقای اوستا خیلی به فرهنگ ایران خدمت کرده است - من همیشه عزت و سلامت ایشان و خانواده اش را از خداوند میخواهم.

بانو آذرشیوا

هنرپیشه و مبتکر نهضت جهانی می تو (مبارزه با زن ستیزی در سینما)

سیاوش اوستا شوخ طبع و تند خشم است

دکتر منوچهر رزم آرا

اندیشمند و پزشک قلب و آخرین وزیر بهداری پادشاه آریامهر

من برای کدبان استاد سیاوش اوستا احترام و ارزش بسیاری قائل هستم و از دوستی با این ایرانی آریایی و زرتشتی احساس سرفرازی می نمایم

مرتضی فرزانه

خبرنگار عکاس

صفات استاد سیاوش اوستا کم نیست و دوستی اش برای دوستا پر ارج میباشد

استاد پرویز قاضی سعید

نویسنده روزنامه نگار سردبیر و برنامه ساز رادیو و تلویزیون

استاد سیاوش اوستا را از دیر زمانی است که می‌شناسم مردی که از دوران جوانی بطور قابل ستایشی بازگشتی خردمندانه کرد به سوی ایران باستان و تاریخ هفت هزار ساله از آئینها و باورهای فراموش شده تا شناساندن ضحاکیان روزگار تازه - کوششهای او از طریق رسانه های همگانی تا کار دقیق نگارش کتابهای تحقیقی و بازشناسی آئین زرتشت امروز گوشه ای از تلاشهای خستگی ناپذیر این دوست ایرانیار منست که اگر جوانی بر سر این کار نهاد بهار جاودان خردمندی بدست آورد درود بر این هم ره و همدل تمامی سال های غربت

بانو سوسن

خواننده محبوب و مردمی

من تو این همه سال که میخونم و هر جایی رفتم آدمی بهم هربونی این "آقای سیاوش اوستا" (عباسی) و خانواده اش ندیدم

فرهاد مهاد

خواننده آهنگساز

اینجانب فرهاد مهاد تولید و پخش نوار "برف" را به صورت نوارکاست و دیسک و سی دی به آقای سیاوش اوستا (حسن عباسی) مالک و مسئول موسسه فرهنگی شهرفرنگ و ساکن پاریس به آدرس 66 خیابان شانزه لیره واگذار مینمایم (امضا) فرهاد مهاد

عزیز نسین

طنزپرداز و نویسنده بزرگ ترکیه

آنگاه که شور و شوق و نشاط و تلاش شما (سیاوش اوستا) را میبینم نو جوانی خودم را بیاد میآورم - ... اما از ناشران ایران گلایه دارم زیرا سالها کتابهای مرا ترجمه و چاپ کردند بدون اینکه حق تالیفی بمن بدهند

مجد علی فردین

هنرپیشه و کارگردان محبوب و نام آور

اوستا جان قربان تو برم تو هم تمام عمرتو فعالیت و ثروت و همه رو تو کار هنر و سینما و تئاتر گذاشتی خیلی ممنون

شهبانو فرح پهلوی همسر شاهنشاه آریامهر

آقای سیاوش اوستا تلاشهای شما نشانه وفاداری و مهر شما نسبت به خاطر شاهنشاه فقید است.

از سوی خود و فرزندانم سپاسگزارم
تندرستی و شادکامی شما را آرزو دارم
دستینه (=امضا) فرح پهلوی

دکتر سیروس آموزگار

وزیر اطلاعات و جهانگردی شاهنشاه نخست وزیری شاپور بختیار
همراه این نامه آخرین کتاب نوشته خواهرم (استاد دانشگاه تهران دکتر ژاله آموزگار
همسر دکتر کوروش آریامنش) را که از تهران برای شما فرستاده است تقدیم میکنم.
ایشان همیشه جویای حال شما و سپاسگزار تلاشهای شما در رابطه با زنده ساختن تاریخ
و اندیشه های کهن ایران میباشد.

اردشیر زاهدی

داماد شاهنشاه آریامهر و وزیر امور خارجه و سفیر شاهنشاه آریامهر در امریکا
دوست عزیز سیاوش خان
مدتهاست که از شما دوست عزیز بی خبرم... بهانه ایست بدینوسیله از احوالت جويا و
تشکرکنم.
با عزیزانم دختر خواهر و چند تن از فامیل ذکر خیرت بود.

مسعود کیمیائی

سناریست و کارگردان پر سابقه و نوپرداز در سینمای ایران
خواهرم ایران خانم که ما هرچه داریم از او داریم در تهران وقتی برنامه های تلویزیونی
شما بخش ماهواره ای از امریکا آغاز میشود همه ما را چون کودکان ساکت کرده میگوید
اینک هنگام توجه به سخنان سیاوش اوستا میباشد.

ایرج پزشکزاد

نویسنده و دیپلمات و خالق "دائی جان ناپلئون"
خواهرم در تهران از برنامه های تلویزیونی شما تعریف میکند.

پوران فرخزاد

خواهر فروغ و فریدون فرخزاد
وقتی شما در تلویزیون ظاهر میشوید من خواهرم فروغ و برادرم فریدون را در کنار خودم
و در خانه احساس میکنم.

بانو حمیرا

اعتبار موسیقی ایران و آوای برتر آواز
آقای سیاوش اوستا (عباسی) و خانواده در مهمان نوازی و دوستی که برخاسته از فرهنگ و تمدن
کهن ما میباشد بی نظیر است

بانو مهستی

خواننده گلها

خدمات آقای دکتر عباسی (سیاوش اوستا) به تاریخ و فرهنگ کشور ما و محبتهای بی اندازه ایشان
به جامعه ی هنری ما در تبعید قابل تقدیر و ستایشه

بانو شکیلا

خواننده

من اجازه میخواهم خصوصا از زخمت و محبتهای استاد سیاوش اوستا تشکر و سپاسگزاری کنم و
ما همیشه از ایشان بسیار آموخته ایم- بر اساس اندیشه و نوشته های ایشان "آریا" یک نژاد نیست
بلکه نام مردم سرزمین پهناور فلات ایران است که به معنی انسانهای پاک اندیش و پاک سرشت و
انساندوست و سرفراز و دلیر و میهمان نواز میباشد

لیلا فروهر

خواننده و هنرپیشه از خردسالی

آقای سیاوش اوستا (دکتر عباسی) شما یکی از ایرانی های فعال و یکی از آدمهای موفق در بیزنس و
کارهای فرهنگی هستید شما واقعا ثابت کردید که یک نفر با فعالیت میتواند در هر کجای جهان که
هست به او جایی که دلش میخواهد برسد و در ضمن خدمتی هم بهم ردم و هموطنانش بکنند

بهروز وثوقی

هنرپیشه

آقای سیاوش اوستا کار بزرگی در میدان هنری ایران انجام داد که هیچ دولتی تا کنون نتوانسته است انجام بدهد تهیه کنندگی تو اروپایی تا کانادای نمایشنامه پرخرج "رستمی دیگر اسفندیاری دیگر" بود با شرکت بیش از بیست هرمنند که در اروپا و شهرهای کانادا در شیکترین و گرانترین سالنهای تئاتر بروی صحنه رفت و من از ایشان بسیار سپاسگزارم.

سیاوش بشیری

نویسنده روزنامه نگار و بنیانگذار و سردبیر روزنامه پرتو ایران
آقای سیاوش اوستا با تاریخ هفت هزار سال هبه ما هویتی تازه داد

هادی خرسند

نویسنده شاعر طنز پرداز بنیانگذار و سردبیر "اصغراقا" و شومن

من از آقای "سیاوش اوستا" (عباسی) بسیار سپاسگزارم جنجالها و شلوغ بازیهای ایشان در من ایجاد یک نوع اعتماد نسبت به ایشان بوجود می آورد احساس میکنم یک آدمی باید خیلی اعتماد به نفس داشته باشد که اینقدر تو رادیو روزنامه و تو مغازه و تو کوچه و تو مجالس آدم ماجراجو و شلوغی باشد...

پرنس غلامرضا پهلوی

رئیس کمیته ملی المپیک ایران - رئیس باشگاه سوارکاران - آجودان ویژه پادشاه - رئیس بازرسی ستاد فرماندهی - عضو شورای نگارند شاهنشاهی - نماینده رسمی پادشاه در دهها مجامع و محافل - ریاست کنفدراسیون فوتبال - برادر شاهنشاه آریامهر
آقای اوستا از روزی که این گردنبد "فروهر" را بمن پیشکش کردی هرگز از من جدا نمیشود. ما هم از شما هستیم و مرا باخود بدان.

پرنس لیلا پهلوی

ژاندارک ایران دختر پادشاه آریامهر بقتل رسیده در لندن

این تقویم هفت هزار ساله شناسنامه من میباشد وارد هر فرودگاهی که میشوم به بهانه ای اول آنرا روی پیشخوان میگذارم تا مامور بداند که من ریشه من سرزمینی هفت هزار ساله میباشد (آثار پنهان ایشان توسط خانواده باید منتشر شود)

پرنس علیرضا پهلوی

زرتشت زمانه - دومین پسر پادشاه آریامهر بقتل رسیده در امریکا

هدف اول من این بود تا یک موسیقیدان بشوم پس از خواندن "آئین اوستا" دریافتم که تکنوتزی و موسیقی نه بلکه گروه موسیقی در تاریخ و تمدن سرزمین من قدمتی هفت هزار ساله دارد... از آنروز رشته تحصیل خود را به "ایرانشناسی پیش از اسلام" و "زبانهای ایران باستان و فلسفه و آئین اوستا و زرتشت" دیگر کردم. (... او عزم آزادسازی ایران کرده بود و میدانست جانبازی شرط این عزم است در نظر داشت در تابستانی که جان شرا گرفتند همزمان با زایش فرزندش با پرنسس رها دیده و رله سبک آریائی "عروسی" کند و به اوستا گفته بود زیباترین رویداد پس از مرگ آنست که پیکر سوزانده شود و و خاکستر در دریای کاسپین پراکنده شود تا در هر بامداد و شامگاه همراه با نسیم و موجها از شمال به جنوب میهن اهورایی اوستائی پرواز کنی...

(آثار و نوشته های با ارزشی از این زرتشت زمانه درباره تاریخ و زبانها و فلسفه ایران باستان برجای مانده است . امید که بزودی منتشر شود.)

ژان فیلیپ بیرون

مدیر مجله "پارلمان و سنای فرانسه" اگر امشب در سناگرد هم آمده‌ایم، به مناسبت اعطای نشان آکادمی هنرها، علوم و ادبیات فرانسه به دوست مشترکمان، دیوید عباسی، "سیاوش اوستا" میباشد. این افتخار، او را به عنوان یک مدافع پرشور اندیشه لائیک، هم در ایران و هم در سراسر جهان، از طریق فعالیت‌های گسترده‌اش به رسمیت می‌شناسد. تبلیغات: ذهن او سرشار از خلاقیت است و مشارکت‌های او در توسعه مفاهیم گوناگون شایان توجه‌اند رایانه‌ای، سیاوش اوستا سرویس فلکس برای عموم را از سال 1990 حتی پیش از اداره پست فرانسه ارائه کرد، و نخستین کسی بود که از سال 1994 کافه نت و آموزش اینترنت را در نقاط مختلف پاریس راه اندازی کرد. با این حال، او همواره و بیش از هر زمان دیگری، در هر فرصتی ایمان عمیق خود را به وجود معمار بزرگ هستی ابراز می‌کند؛ او خداوند را به شیوه خود می‌خواند، همان‌گونه که ما هر یک به روش خود می‌خوانیم، اما در نهایت، همه به یک حقیقت واحد اشاره دارند. بانو اودت آریا، معاون انجمن ملی همکاران وزرا و نمایندگان پارلمان فرانسه که خود اوستا یکی از اعضای آن است، امشب لطف کرده و از من خواسته است تا چند کلمه‌ای درباره سیاوش اوستا به پاس این افتخار جدید که در کنار بسیاری از دیگر جوایز معتبر و برجسته او قرار می‌گیرد و تأییدی بر خدمات ارزشمند او در خدمت به جامعه است- بیان کنم

ژان پولس- رئیس جایزه بزرگ انسان دوستی فرانسه

بخشی از سخنان معاون رئیس جایزه بزرگ انسان دوستی فرانسه در هنگام اهدای لوح طلائی جایزه بزرگ انسان دوستی فرانسه به "سیاوش اوستا" دیوید عباسی در باشگاه ملی نیروهای زمینی، دریایی و هوایی فرانسه شما از یک خانواده نجیب ایرانی هستید. پدر شما، استاد عباس عباسی، تاریخ‌نگار و اسلام‌شناس سکولار بود. شما نیز تاریخ‌نگار و نویسنده هستید این دو هرگز از هم جدا نیستند در سال ۱۹۹۴، شما اولین نقطه دسترسی اینترنت آزاد را تأسیس کردید. شما تا به امروز بیش از ۶۵ کتاب درباره تاریخ، هنر و موسیقی نوشته‌اید که برخی از آن‌ها به زبان فرانسوی نیز منتشر شده‌اند شما در فعالیتهای حقوق بشری و انسان دوستی در تلاش هستید و بعنوان برنامه ساز رادیوی اینجا و حالا همیشه در مرکز رویدادهای مهم حضور دارید...

روژه ارنو

برادر شارل ارنو، وزیر پیشین دفاع فرانسه در زمان ریاست جمهوری فرانسوا میتران و استاد اعظم دیوید عباسی "سیاوش اوستا" نویسنده و تاریخ‌نگاری است که با شجاعت و خرد، اسرار پنهان تاریخ را* توضیح می‌دهد، به ویژه تاریخ و خطرات اسلام سیاسی... سخنان او را بشنود یا کتاب‌هایش را بخواند، شیفته دانش او خواهد شد و سر عقل خواهد آمد نمونه‌های بسیاری از تغییر و تحول این افراد را روی آنتن برنامه‌های او شاهد بوده ایم اما اگر شخص متعصب بوده و با تحقیق و پژوهش و با زمان پیش رفتن مخالف باشد و کتابهای او را نخوانده حرام بداند وحشت زده خواهد شد.

استاد میلاد کیائی

آهنگساز و رهبر ارکستر

استاد سیاوش اوستا با درود و سلام بر شما انسان شریف فرهنگ پرور فرهنگ دوست که نام ایران را در خارج از کشور با تمام عشق زنده نگه به سهم ناچیز خودم سپاسگزار شما هستم. ارادتمند همیشگی شما میلاد کیایی

بسیاری از نویسندگان و متفکران در سراسر جهان به طور مفصل در مورد آثار و اندیشه های "سیاوش اوستا" نوشته اند. در میان آن‌ها، پروفیسور ژان-پیر آلی، استاد دانشگاه و نویسنده برجسته فرانسوی، چندین مقاله به زبان فرانسه به "سیاوش اوستا" اختصاص داده است. از جمله نوشته‌های او عبارتند از "سیاوش اوستا، (دیوید عباسی) اندیشمندی با هزار چهره" فکری "راديو اینجا و حالا گوهری بر تاج سیاوش اوستا" (دیوید عباسی) سیاوش اوستا (دیوید عباسی) پاک اندیش پاکروان! و شیک پوش و جنتلمن هزار چهره در اندیشه. در اینجا چند جمله مختصر از نوشته‌ها و مقالات فراوان استاد ژان-پیر آلی در مورد "سیاوش اوستا" از نظر میگذرد:

پروفیسور ژان-پی-یر آلی نویسنده و استاد دانشگاه فرانسوی

روزنامه‌نگار سردبیر نشریه "سرزمین بازیافته" و تربیون جی
معاون سردبیر مجله تربیون 12
نایب رئیس "B'nai B'rith Europe"
عضو هیئت مدیره کریف و "دبیرکل لیکرا پاریس"



سیاوش اوستا "دیوید عباسی" یک زبان‌شناس است که به چندین زبان به خوبی تسلط دارد و خود او مدیر رادیو و تلویزیون میباشد که در سراسر جهان با اینترنت و ماهواره پخش میشود و همواره مورد مشاوره تلویزیونهای مختلف جهانی قرار گرفته و رپرتاژهای بسیار درباره اش تهیه کرده اند

TV5

I24Nws

Alarabiya

Alhadas

ParsTv

AzadiTv

RT

در طی 45 سال گذشته بنیادگرایان که امروزه در سراسر جهان با ملیتها و هویت‌های مختلف نفوذ کرده اند در تلاش رویارویی یا توطئه‌هایی برای ساکت کردن او بوده اند چنانچه شخصیت‌های دروغین با نام او ساخته و انجمنها و گروه‌های مختلف هم نام با تشکیلات و رادیو و تلویزیون او ساخته اند چنانچه اگر امروز فقط نام تلویزیوم مهر را که او از سال 1996 و رادیو آوای ایران و خورشید پارس را که از سال 1984 راه اندازی کرد در اینترنت جستجو کنید شاهد ده‌ها تشکیلات تکنفره با این نامها خواهید بود و هرگاه به سند اصلی فیلترینگ سانسور اینترنت نگاهی بیندازید مشاهده میکنید که بسیاری از سایتهای اینترنتی او یا هک شده است و یا رسماً اعلام میکنند که این سایت بدستور حکومت اسلامی در برخی از کشورها قابل روئیت نیست.

جوایز و نشانها و مدالهای افتخار

"سیاوش اوستا" به پاس کارها و نوپردازیهای خود جوایز متعددی دریافت کرده است، از جمله تقدیر از آکادمی هنرها، علوم و ادبیات فرانسه لوح طلای جایزه بزرگ انسان دوستی فرانسه مدال طلای شایستگی و سپاس فرانسه

ده ها شخصیت جهانی نیز مقالاتی در تائید تلاشهای او نوشته‌اند، از جمله سناتور هنری کایوه که به عنوان پدر لائیسیته مدرن و بزرگترین قانون نویس فرانسه شناخته می‌شود. ایشان مبتکر و قانون نویس سقط جنین - نظارت بر رادیو و تلویزیون- اهدا ارگان بدن - آتازی و غیره میباشد ایشان مقدمه با ارزشی برای کتاب فرانسوی

زنان و جنگ‌ها در اسلام سیاسی " اثر سیاوش اوستا نوشته است"
پنج رئیس‌جمهور فرانسه، به همراه نخست‌وزیران، وزرا و نمایندگان پارلمان، همواره نوشته‌ها و آثار داوید عباسی سیاوش اوستا را تحسین و تشویق کرده‌اند.

تخصص او در اسلام‌شناسی، نقد اسلام سیاسی، سهم او در درک مسائل سیاسی مربوط به اسلام و تعهد او به ترویج سکولاریسم و لائیسیته و گفت‌وگوی فرهنگی توسط بالاترین مقامات سیاسی کشور ستایش شده است

وفاداری او به آزادی بیان و ترویج ارزش‌های دموکراتیک با رهبران فرانسه و سراسر جهان طنین‌انداز شده است، بسیار هستند کسانی که اهمیت مشارکت‌های فکری و فرهنگی او را می‌شناسند
از سال ۱۹۸۰، داوید عباسی "سیاوش اوستا" منشأ اصطلاحات و مفاهیم مختلفی بوده است، از جمله "پترو دلار" • "نگاه انتقادی به اسلام" • "لائیسیته + خدا" • "اسلام فرانسه" • "اسلام سیاسی"

اما واقعاً دیوید عباسی کیست؟ دیوید عباسی "سیاوش اوستا" شگفت‌انگیز! جنتلمنی با هزار چهره علمی

دیوید عباسی که همچنین با نام سیاوش اوستا شناخته می‌شود، نویسنده، روزنامه‌نگار و اسلام‌شناس منتقد است که به عنوان "نخستین نویسنده، تهیه‌کننده برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، منتقد سیاسی‌سازی اسلام و اسلام سیاسی" شناخته شده است

او در سال ۱۹۵۷ در مشهد به دنیا آمد و اکنون در پاریس زندگی می‌کند
سیاوش اوستا فردی چندزبانه است که علاوه بر زبان فرانسوی، به انگلیسی، عربی، فارسی و ترکی نیز تسلط دارد. این مهارت زبانی به او اجازه می‌دهد تا با مخاطبان گوناگونی ارتباط برقرار کند و ایده‌های خود را به اشتراک بگذارد و این امر کار او را به عنوان نویسنده، روزنامه‌نگار و تاریخ‌نگار لائیک تسهیل می‌کند
این مهارت زبانی همچنین به او کمک می‌کند که تحقیقات عمیقی انجام داده و در مباحث آکادمیک بین‌المللی درباره موضوعات مرتبط با تاریخ، سیاست و جامعه شرکت کند

فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای

در سال ۱۹۸۳، سیاوش اوستا انجمن فرهنگی فرانسه-فارسی را تأسیس کرد، که هزاران هنرمند فارسی‌زبان مهاجر را از حوزه‌های سینما، تئاتر، هنرهای زیبا، روزنامه‌نگاری و نویسندگی در اروپا و آمریکا گرد هم آورد
همزمان، رادیو خورشید پاریس را نیز پایه‌گذاری کرد

سیاوش اوستا تاکنون بیش از ۴۰۰ برنامه هنری، نمایشنامه و جشنواره متنوع را در مکان‌های مشهوری مانند برج ایفل، جنگل بولون، کاخ کنگره ورسای، تئاتر پاریس، کازینو پاریس، تئاتر آدیار و تالار شاتله سازماندهی و برگزار کرده است

او همچنین به عنوان مخترع و مبتکر و نخستین مطرح‌کننده برخی اصطلاحات و مفاهیم مانند شناخته می‌شود

چالش‌ها و تهدیدها به مدت ۴۳ سال

سیاوش اوستا با تهدیدها و تلاش‌های مکرر تندروها برای ساکت کردن او مواجه بوده است
افراد تندرو بارها از نام او سوءاستفاده کرده‌اند و حتی هم‌نام جعلی از او ساخته‌اند. علاوه بر این، گروه‌هایی با نام انجمن و رادیوی او تشکیلاتی را ساخته و ایجاد کرده‌اند. برای مثال، شخصی با نام خانوادگی "عباسی" اما نام "روح‌الله" در مونترولی پاریس زندگی می‌کرد و خود را عباسی (سیاوش اوستا) معرفی می‌کرد

"همچنین همسر مأمور امنیتی سفارت اسلامی در پاریس، انجمنی با نام "خورشید پارس تاسیس کرد در نتیجه این تخلفات متعدد، سیاوش اوستا مجبور شد نام انجمن و رادیوی خود را چندین بار تغییر دهد

نقش در رسانه‌ها

"از سال ۱۹۸۴، سیاوش اوستا برنامه رادیو آوای ایران را در "رادیو اینجا و اکنون پایه‌گذاری کرده است در سال ۲۰۰۰، تلویزیون مهر را تاسیس کرد که برنامه‌هایش از طریق ماهواره‌های تل‌استار و هاتبرد در سراسر جهان پخش می‌شود از سال 1990 تقویم هفت هزارساله آریایی میتزایی را ابداع و از پاریس در سراسر جهان منتشر میکند

در این باره، او سه کتاب به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و فارسی نوشته است

چهره‌های برجسته جهانی از او حمایت کرده‌اند، از جمله سناتور هانری کایاوه، پدر لائیسیه مدرن فرانسه، که مقدمه‌ای بر کتاب او نوشته است "زنان و زنان و جنگ‌ها در اسلام سیاسی"

تحسین از سوی مقامات دولتی

پنج رئیس‌جمهور فرانسه، نخست‌وزیران، وزرا و نمایندگان مجلس همواره از نوشته‌ها و فعالیت‌های سیاوش اوستا پشتیبانی و ستایش کرده‌اند تخصص و خبرگی او در شناخت خطرات اسلام سیاسی و روشنگری او در مورد بنیادگرایی و کمک او به ترویج لائیسیته و سکولاریسم و گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و ادیان توسط مقامات عالی‌رتبه فرانسه و سایر کشورها به رسمیت شناخته شده است تعهد او به آزادی بیان و ارزش‌های دموکراتیک در میان رهبران سیاسی فرانسه و جهان بازتابی مثبت داشته است

فعالیت‌های روزنامه‌نگاری

علاوه بر کتاب‌ها و برنامه‌های رادیویی‌اش، سیادش اوستا روزنامه‌نگاری فعال است و مقالات تحلیلی متعددی درباره دین، سیاست و جامعه در نشریات مختلف نوشته است

حوزه‌های تخصصی او به عنوان متخصص اسلام‌شناسی انتقادی و تاریخ‌شناس شناخته می‌شود.

پژوهش‌ها و تحلیل‌های عمیق او موجب روشن شدن بسیاری از مسائل مرتبط با تعامل اسلام و سیاست و روابط اسلام با دیگر تمدن‌ها شده است

کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها

او به عنوان نویسنده و اسلام‌شناس برجسته، به کنفرانس‌های بین‌المللی، دانشگاه‌ها و نهادهای آکادمیک بسیاری در آمریکا و اروپا دعوت شده است

تعهد به لائیسیته و سکولاریسم

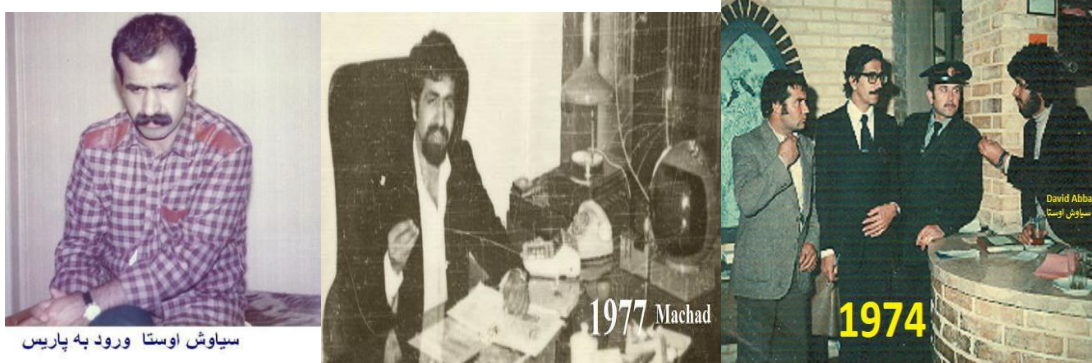
دیوید عباسی در میان پارسی‌زبانان جهان معروف به سیاوش اوستا به عنوان مدافع جدی لائیسیته بعلاوه خداوند شخصی برای هر کس نسبت به ذهنیت و دانشش و سکولاریسم و آزادی بیان شناخته می‌شود---



Davidabbasi.com
Iran7000.com
MehrTV.com
Zartosht.fr
Awesta.net
Awesta.fr
Azadi.fr
Iran.pm

گوشه هایی از سرگذشت پر خاطره و پر مخاطره استاد سیاوش اوستا

سیاوش اوستا در مردادماه سال 7695 آریایی میتراپی در دامان بانو زهرا میرزایی و در آغوش عباس عباسی در محله نوغان مشهد چشم به جهان گشوده است.



از 14 سالگی نوشتن را در روزنامه‌های خراسان، نبرد ما، آفتاب شرق و کاریکاتور آغاز کرده است. در 16 سالگی رئیس سازمان دانش آموزان حزب مردم به دبیر کلی ناصر عامری بوده است. در 17 سالگی نخستین کتابش «مسخره‌های شهر ما» منتشر شده است. در 21 سالگی بنیانگذار و سردبیر «نشریه ارشاد» بوده است. در 22 سالگی دومین کتاب وی «پشتاز مبارزات خلق» به بازار آمده است. وی شاگرد (تاریخ و فلسفه) استاد محمدتقی شریعتی و شیخ علی‌تهرانی و در دو سال نخست انقلاب، مشاور این دو در امور سیاسی بوده است. ... وی در 24 سالگی مجبور به ترک میهن میشود و مدتی در لبنان و سوریه و پاریس تحصیل نموده و از سال 1983 مقیم پاریس میشود.

نیمروز و فردوسی امروز و روزگار نو و کیهان جهانی

سیاوش اوستا بیش از بیست سال عضو شورای سردبیری هفته نامه نیمروز به سردبیری استاد پرویز اصفهانی بود که هر هفته مقاله ای با عنوان آری اینچنین است مینوشت این هفته نامه مستقل را استاد پرویز اصفهانی با همکاری خانواده اش سالیان درازی از لندن منتشر نموده و در سراسر جهان پخش میکرد استاد دکتر مصطفی مصباح زاده بنیانگذار کیهان به سیاوش اوستا گفته بود من پیش از این بسته روزنامه خودمان بخشی از مقالات را با کلیک در اینجا ببینید کیهان را باز کنم نشریه ی نیمروز را میخوانم

سیاوش اوستا از نخستین شماره مجله فردوسی امروز به سردبیری استاد عباس پهلوان و پاسخوری خانم عسل پهلوان با این نشریه همکاری داشته است

شادروان دکتر مصطفی مصباح زاده به سیاوش اوستا پروانه انتشار کیهان جهانی را داده بود و میگفت همین هشت صفحه ساده ای که شما منتشر میکنید از صدها کیهان دیگر که بدون پروانه و نگاه من منتشر میشود با ارزش تر است

شادروان اسماعیل پوروالی که شدیداً علاقمند به اندیشه های سیاوش اوستا بود در شماره های آخر روزگار نو اسلام و دین سیاسی را کاملاً به نقد کشیده و اجازه انتشار روزگار نو را به سیاوش اوستا واگذار کرده بود که سیاوش اوستا با گشایش دفتری در پاریس پانزدهم بنام فرزند ایشان چند شماره را منتشر کرد سیاوش اوستا از روزهای نخست پخش تلویزیون جهانی پارس به دبیرگی آقای مهندس شجره با آن همکاری داشته و برنامه های هفتگی او از پارس پخش میشود مهندس شجره نخستین بنیانگذار رادیو و تلویزیون 24 ساعته پارسی زبان است که در همین رابطه به پیشنهاد سیاوش اوستا جایزه بزرگ انساندوستی فرانسه در سنای این کشور به ایشان اهدا شده است

سیاوش اوستا در زمینه اقتصادی نیز از چهره های موفق ایرانی در خارج از کشور بوده و مبتکر و آفریننده پروژه های بسیار مهمی در فرانسه می باشد که برای نخستین بار شکل گیری آنها توسط او صورت گرفته است و او برای این خلاقیتهايش جوایزی نیز دریافت کرده است

سیاوش اوستا با همکاری مهندس دهقان طرح کیوسکهای انترناسیونال را با گنبدی بالای آن به ژاک شیراک که در آنزمان شهردار پاریس بود داد اما پس از پنج سال این پروژه به یک شرکت خصوصی داده شد و سیاوش اوستا نسیمی مادی از طرحش نبرد



گنبد‌های مزگت‌ها (مساجد) و امامزاده‌ها نماد شعله‌های آتش آتشکده‌های ایران است در زمانی که آقای ژاک شیراک دوست "سیاوش اوستا" شهردار پاریس بود با ارائه پروژه‌های "اوستا" کیوسک‌های پاریس با گنبد ایرانی ساخته شد

سیاوش اوستا در ابتدای ورود به پاریس بعنوان عکاس رسمی در برج ایفل مشغول بکار شد و پس از چندی با ساخت چند اتوموبیل ویژه رستورانهای سیاری در اطراف برج ایفل و میدان تروکادرو راه اندازی کرده و از این راه تعدادی از هم میهنان را شاغل کرد در سال 1985 با تشکیل یک انجمن ساخت کیوسک‌هایی برای فروش کرپ و هات داگ و نوشابه و بستنی را به شهرداری و اتاق بازرگانی فرانسه پیشنهاد کرده و متینگ‌هایی در همین رابطه سازماندهی کرده و در اساسنامه انجمن قید کرده بود که در صدی از فروش کیوشک‌ها به مبارزه با ایدز اختصاص خواهد یافت درست در مقطع حساسی که همه امکانات قانونی برای راه اندازی این امپراطوری پولساز فراهم شده بود سیاوش اوستا با پیشنهاد گشایش رادیوی پارسی زبان در ایستگاه رادیوی خورشید روبرو شد و با پذیرش آفرین رادیوی آوا ایران و نام فرانسوی سولی دو پرس کار فرهنگی را به تجارت ایفل ترجیح داده و برنامه‌های رادیو آوا ایران را آغاز کرد

سیاوش اوستا از سال 1985 با تشکیل سازمان انتشاراتی اتوال در نقاط مختلف پاریس نخستین کسی است که در فرانسه سرویس ارسال و دریافت فاکس را آغاز کرد که پستخانه فرانسه پنج سال پس از او این سرویس را تجارتي کرد

سیاوش اوستا نخستین کسی است که در فرانسه با گشایش بیش از بیست مغازه و رستوران در نقاط مختلف پاریس تبلیغات با کامپیوتر را وارد بخش اقتصادی و تبلیغاتی و یلوپیج پاریس کرد با انتشار روزنامه جیبی اتوال سیاوش اوستا نخستین کسی بود که روزنامه آگهی‌های کوچک به همراه برنامه‌های تلویزیونی را در دو هفته آینده منتشر کرد و پس از او هفته نامه و نشریات دیگری با تیراژهای بسیار بالایی در فرانسه منتشر شد و چندین رستوران و فرهنگسرا با نامهای عمرخيام و پرسپولیس و بناپارت در پاریس تاسیس نموده است

سیاوش اوستا پیش از اینکه مجبور به خروج از میهن بشود در شهر مشهد نیز بعنوان یک جوان بیزنسمن در کنار فعالیتهای سیاسی و فرهنگی شناخته شده بود و چندین شرکت و بیزنس را در مشهد مالک بوده و مدیریت میکرد از جمله دفتر نشریه ارشار در ابتدای کوچه تلفنخانه خیابان آزادی

مهمانخانه قدس در چهار راه خسروی اوا کوچه شوکت الملک
انتشارات ارشاد در چهار راه دروازه طلایی
مرغ پردک در چهار راه درواز طلایی
سوپر شقایق در کوی شقایق بلوار طالقانی
کارخانه نان سپید رضوی در چهارراه عشرت آباد مشهد که تامین کننده نان نود درصد ساندویچ فروشی های
مشهد بود

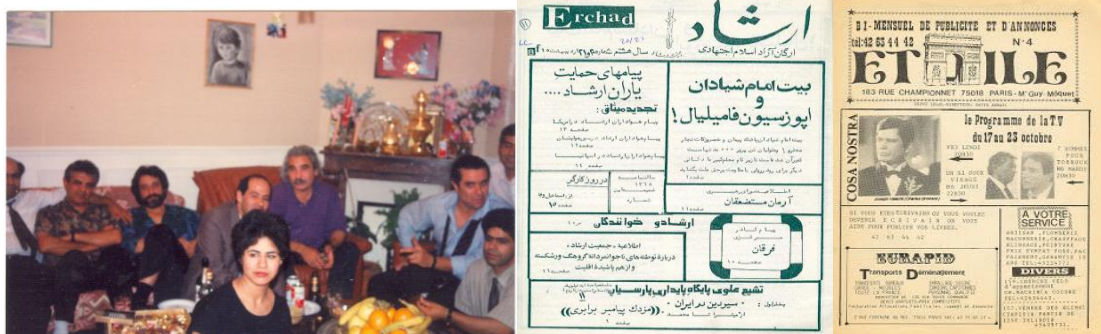
رستوران وینرولد که تنها رستورانی بود در مشهد که همه شب موسیقی زنده داشت و مشروب سرو میکرد و
رستوران برگ سبز خیابان جم

همه دارائی های سیاوش اوستا در مشهد از سوی دادگاه انقلاب مصادره شد
سیاوش اوستا با همکاری خانم آذر شیوا از فردای درگذشت خانم هایده در کادر انجمن فرهنگی ایران و فرانسه
تلاشهای گسترده ای برای ترک اعتیاد هنرمندان کرده و حتی پزشکان میهن دوستی در امریکا تعویض خون چند
هنرمند را بعهده گرفته و از سال 1988 این تلاش دنبال شد و هنرمندان محبوبی چون داریوش وعده دادند تا
از جوس آنجلس خارج شده و مقیم پاریس بشوند در این ویدیو داریوش به استاد سیاوش اوستا وعده
میدهد تا مقیم پاریس شود دهسال بعد داریوش به پاریس آمده و پاریسی شد و فرزند دومش از خانم ونوس
در پاریس بدنیا آمد

خانم آذر شیوا پس از سالها دوری از تلاش همکاریهای خود را با انجمن فرهنگی ایران و فرانسه دنبال کردند
یهورز وثوقی پس از سالها دوری از صحنه با بازی در رستمی دیگر اسفندیاری دیگر

« سیاوش اوستا» پایه گذار و رئیس انجمن فرهنگی ایران و فرانسه و شهر فرنگ پاریس میباشد 1384

اما بارها سازمانهای اطلاعاتی نظام با ساختن انجمنها و گروههایی هم نام با کارهای سیاوش اوستا او وادار به
دیگر کردن نامها شده است بدین رو انجمن فرهنگی ایران و فرانسه پس از چندی به انجمن فرهنگی ایران و
اروپا و کانون نویسندگان خردگرای ایران و انستیتو لپ و انستیتو اوستا همبستگی فرهنگی جهانی اوستا
(هفجا) تغییر نام داده است. شخصیتهای فرهنگی و هنری فراوانی از هنرمند و نویسنده و روزنامه نگار از
اعضای پیدا و پنهان این سازمان فرهنگی بوده و هستند.



و پرسپان سی ان ان و نشریات اتوال (فرانسوی)، شهر فرنگ، هما، کیهان جهانی در پاریس میباشد. روانشادان
«دکتر کوروش آریامنش» و «سیاوش بشیری» از یاران و همکاران وی بودند... و از هنگامیکه او با ارایه
پژوهشهای خود جهان را بسوی اندیشه های ایران باستان کشاند شخصیتهای بزرگی در هر سن و سالی و در
هر شرایط خانوادگی و سیاسی به آیین اوستا که نه یک دین بلکه یک آیین برای زندگی بهتر در نیکی در پندار و
گفتار و کردار است کشیده شدند و افراد بسیاری با خواندن نوشته های او توانستند کتابها و نوشته های
بسیاری را در راستای نقد دین و خردگرایی آریایی بجهانیان بنمایانند

نوزرتشتی

سیاوش اوستا مبتکر واژه نوزرتشتی است و برای امنیت زرتشتیان عزیز داخل میهن که مجبور به تقیه در
برابر نظام هستند و در رابطه با ارائه تفسیر نوینی از اوستایی زرتشتی بودنی که سیاوش اوستا درباره آن دهها
مطالب نوشته و برنامه های مختلف رادیو و تلویزیونی اجرا کرده است از این واژه (نوزرتشتی) استفاده کرده
است تا شبهه ای بوجود نیاید.

فروهر

استفاده از نشان فروهر و عمومیت دادن آن به غیر زرتشتی ها از هنگامه برگزاری جشنهای ایرانی آریایی در
اروپا امروز این نشان و سمبل را جهانی کرده است بگونه ایکه فیلم آلکساندر با فروهر نقاشی شده توسط

مورگان اوستا آغاز و پایان می پذیرد و نیز جدا از آنکه امروزه این نشان برگردن و لباس میلیونها تن نقش بسته است دولت کردستان عراق (ایرانک) این نشان را بر روی پاسپورت های خود نهاده است

از خانواده پادشاه تا فرزندان پایوران نظام پیرو اوستا و زرتشت

رضا شاه بزرگ و مجد رضا شاه و شهبانو فرح پهلوی که توجه ویژه ای به اندیشه کهن و آیین باستان داشتند تلاشهای گسترده ای در این راه انجام داده و در سال 1962 در پاریس نمایشگاه هفت هزار سال هنر ایران به سرپرستی مجد رضا شاه و ژنرال شارل دوگل برگزار شد و شهبانو فرمان گفتگوی تمدنها را در جهت بازشناسی تمدن هزاران ساله ایران داد دو فرزند دلیر و سلحشور پادشاه و شهبانو لیلا و علیرضا پهلوی نمونه ای از این پیوست اندیشه بودند بگونه ای که پرنسس لیلا در همه جا پیش از آنکه گذرنامه اش را بیرون بیاورد سالنامه پر افتخار هفت هزار ساله را نشان میداد و در هر سفر به پاریس با سیاوش اوستا دیدار داشت شهبانو فرح پهلوی در دومین سالگرد بزرگداشت پرنسس لیلا در تالار شهرداری 16 از مشاور خود دکتر عبدالمجید مجیدی وزیر اقتصاد مجد رضا شاه خواست تا بنیادی را در پژوهش تاریخ هفت هزار ساله سازمان دهی کند تا آرمان لیلا ماندگار باشد

شاهزاده علیرضا پهلوی نیز از هنگام آشنایی با سیاوش اوستا مهر بزرگی به اندیشه کهن داشته و در همین زمینه تحصیل و پژوهش ها نمود و هزاران برگ در باره اندیشه و پیشینه ایران کهن نوشته بر جای نهاده و وصیت کرده بود تا پس از مرگ او را بسوزانند و خاکسترش را در دریای مازندران پراکنده کنند از هنگام مراسم لیلا پهلوی که در گورستان پاریس در میدان تروکادرو توسط دوربینهای تلویزیون مهر و با کارگردانی استاد سیاوش اوستا با شکوه و تبلیغات بی نظیری برگزار شد و بیش از هزار نفر بخاطر تبلیغات رادیو و تلویزیونی استاد سیاوش اوستا در برنامه های مستقل خودش و یا در برنامه یش با میدی در گورستان حاضر شدند و در پایان شهبانو با همه دست داد و فیلم برداری شد و پخش شد و از این برخورد نزدیک هم شهبانو و هم مردم شاد شدند و از امروز روز تازه ای برای خانواده پهلوی آغاز شد تا از با مردم بودن لذت ببرند و یاد گذشته را برای خود زنده کنند از همان دوران شاهزاده علیرضا پهلوی نیز با استاد سیاوش اوستا نزدیک تر شده و پس از چندی با تحصیل و مطالعه و پژوهش به یک خردمند بزرگ و پیام آور خرد تبدیل شد و پژوهشهای فراوان در تاریخ کهن و اندیشه اهورایی کرد و وصیت کرد تا پس از مرگ او را بسوزانند هر چند بوصیت لیلا پهلوی عمل نشد اما شاهزاده علیرضا پهلوی بخواست خودش سوزانده شد استاد سیاوش اوستا و آقای اردشیر زاهدی سخنان ضبط شده فراوانی از شاهزاده علیرضا پهلوی در اختیار دارد که بخواست شهبانو از پخش آنها خود داری میکنند اما بزودی آثار نوشتاری شاهزاده علیرضا پهلوی توسط شهبانوی گرامی منتشر خواهد شد

احمد رضایی فرزند محسن رضایی نیز از هنگامه خروجش از ایران ضمن پیوند با سیاوش اوستا وابستگی اندیشه ایش را به آیین اوستا و نقد دین سیاسی اسلام را علنی کرده و بارها و بارها اسلام و همه جناحها و رهبران ایران اسلامی را به نقد کشید این جوان آزاده و دلیر در سال 2012 در هتلی در دبی کشته شد و با اینکه پدرش یکی از ارکان قدرت در ایران است تا به امروز نتوانست پرونده ترور فرزند دلیرش را پیگیری کند مجد فریدون روحانی فرزند حسن روحانی رئیس جمهور ایران نیز با پشت کردن به اسلام و سیاستهای پدرش و کلیت جمهوری اسلامی مرتب منتقد رژیم بوده و در نظر داشت با یک دخت اریایی زرتشتی عروسی کند اما در سال 1977 در پایگاه نظامی جنوب تهران با کلت کمربندی پدرش ترور شد.

پدرش که از ابتدای انقلاب تا به امروز یکی از رهبران مقتدر امنیتی کشور بوده است و سالیان درازی اصلی ترین سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی رژیم را با نام مرکز تحقیقات استراتژیک نظام وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام را بعهده داشته است پس از سالها تجسس در باره ترور فرزندش به نتیجه ای نرسید و پرونده اش را رها کرد

سیاوش اوستا تهیه کننده دهها نمایشنامه و برنامه های هنری بوده است. از جمله «رستمی دیگر اسفندیاری دیگر» اثر ایرج جنئی عطایی که هنرمندانی چون بهروز وثوقی، ملک جهان خزایی، اسفندیار منفردزاده و 17 نفر دیگر که در آن فعالیت داشتند و این نمایشنامه در اروپا و کانادا به مدت 2 ماه در گردش بود.

نمایشنامه رستمی دیگر اسفندیاری دیگر در اروپا کانادا آمریکا این نمایشنامه که توسط استاد سیاوش اوستا تهیه شده و در سراسر اروپا و کانادا بروی صحنه رفت شاهکاری بود که هیچ نظامی تا کنون نتوانسته است بسان آنرا اجرا کند بیست هنرمند مشهور و کاری پرخرج از سوئی فقط همین کار برترین و بهترین کاری بود که بهروز وثوقی طی سی و پنج سال تبعید با افتخار در آن بازی کرد زیرا کارهای دیگر انجام شده توسط این هنرمند یا کوچک و ناچیز بوده است و یا کارهایی برای خراب کردن این

هنرمند محبوب بوده است از جمله دلچک کردن او در نمایش عشق و ماهواره و یا فیلم فصل کرگدن که صد نفر هم آنرا تا پایان ندیدند

استاد سیاوش اوستا مبتکر برگزاری جشنهای ملی در سالهای خشم و خون جنگ با عراق توانست در بهترین مکانها و سالنهای جهان جشنهای نوروز و سیزده و مهرگان و یلدا را که توسط نظام اسلامی در داخل کشور ممنوع شده بود را با حضور هزاران نفر برگزار کند فیلم بالا جشن سیزده سال 1986 در برابر برج ایفل است که بیش از هفت هزار نفر شرکت کردند استاد اوستا پروانه ویژه از ژاک شیراک شهردار پاریس را برای سالهای متمدای برای این جشنها داشت

استاد سیاوش اوستا از سال 1986 برگزاری جشن سیزده بدر را در جزیره مشهور جنگل بولون در پاریس رایج کرده و همه ساله هزاران نفر از ایرانیان برای سپری کردن سیزده به این مکان با شکوه میروند استاد سیاوش اوستا همه این تلاشهای فرهنگی را از جیب خود و دسترنج تلاش خانواده محترمش آرش اوستا علی عباسی و احسان و خواهرش خانم سارا و دخترش شیوا انجام داده و هرگز از هیچ شخص و گروه و سازمان و تشکیلاتی کمکی نه درخواست کرد و نه دریافت کرده است بهمین رو ایشان همواره مورد احترام و سپاس شخصیتهای بزرگ جهان بوده است بقول فریدون فرخزاد اگر سیاوش اوستا یک دلار از کشوری میگرفت و نوکر و حقوق بگیر یک کشور و گروهی بود هرگز نمیتوانست پیشنهادات بزرگی را برای سربلندی ایران و ایرانی به رهبران جهان بدهد و همه آنها با احترام از ایشان استقبال کنند استاد شجاع الدین شفا نیز فرموده بود که حسن عباسی سیاوش اوستا کارهایی برای ایرانیانی که سالیان سال حقوق بگیر بیگانگان بود هاست انجام داده است که روسای آنها نتوانسته اند انجام بدهند

استاد سیاوش اوستا با نام دکتر جمشید فردوسی پور سالها از امکانات رسانه ای دشمن برفع مردم بهره برده و سخنها گفت که شجاعت و گستاخی برنامه سازان بزرگی چون روانشاد رضا صفدری قابل ستایش است در این ویدیو استاد سیاوش اوستا کمند سلیمانی هنرپیشه ایرانی را رهبر انقلاب میخواند در صورتیکه رژیم رهبر انقلاب را فقط برای خمینی و خامنه ای استفاده میکند در برنامه ای دیگر از دریدن افراد توسط علی سخن گفته و واژه و نام حیدر را که یعنی آدم پاره کن میباشد را مطرح میکند

تلاشهای جهانی سیاوش اوستا

سیاوش اوستا از پاریس در رویدادهای سیاسی ایران و جهان بارها و بارها نقشهای موثر و تعیین کننده ای داشته است در رابطه با اتحاد افغانها در هنگام حکومت طالبان وی در سالن شانزه لیزه پاریس بارها سفر دولت افغانستان آقای مستان را دعوت کرده و با دیگر انجمن های افغانی مخالف احمد شاه مسعود آنها را آشتی داده و زمینه لوی جرگه بزرگ را فراهم نمود و همو نقش موثری در رابطه با سفر رسمی احمد شاه مسعود به پاریس داشت که در برنامه های مختلف رادیویی با رهبران افغانستان این موارد بخوبی ملموس است سیاوش اوستا تا سقوط طالبان اسپانسر انتشار نشریه مجاهد ارگان سازمان سیاسی احمد شاه مسعود بود در ویدیو های پایین گفتگوهای سیاوش اوستا با سفیر و وزرای دولت پس از طالبان را میبینید



سیاوش اوستا سه ماه پس از آغاز انقلاب تونس طی مصاحبه ای با آقای احمد بن نور وزیر حبیب بورقیبه و رئیس سازمان امنیت تونس جرعه نخستین انقلاب تونس را با افشاگریهای مهم آقای احمد بن نور روشن نموده بگونه ایکه اندیشمندان تونس افشاگریهای وزیر سابق را روی آنتن سیاوش اوستا مهمترین اقدام برای گستاخی آفرینی در تونس دانستند سیاوش اوستا با گوردهای دلیر و سلحشور نیز ارتباطات نزدیک فکری داشته و همواره گردها - کردها- را اصلیتترین تبار سلحشور آریایی خواننده است و امروز یکی از افتخارات بزرگ جهان آریایی نقش بستن فروهر بر روی گذرنامه های کردستان است وی همواره تلاشهای خردمندانه و آریایی اوستایی امام علی رحمانی فر نشین تاجیکستان را ستوده و سرود آغازین برنامه های سیاوش اوستا توسط ارکستر ملی دوشنبه هر هفته پخش میشود و همو همواره به مردم پیشنهاد کرده است که بجای رفتن به زیارت اماکن تازی با تاجیکستان و افغانستان و کردستان ایرانک - عراق - سفر گردشگری کنند

جدا از اینکه بعنوان یک مشاور بدون حقوق سیاوش اوستا همواره مدافع لائسته و گسترش خردگرایی در ایران و فرانسه بوده است در روشنگری جامعه فرانسوی نیز نقش مهمی داشته است بیست سال پیش خانم آن هیدالگو شهردار کنونی پاریس که نامزد انتخابات انجمن شهر از پاریس پانزدهم بود در پاسخ سیاوش اوستا که شاید روزی تو را شهردار پاریس پانزدهم ببینیم او از شهرداری پاریس بزرگ سخن گفت و پس از بیست سال به هدف خود رسید و امروز شهردار مقتدر پاریس است آقای ژوزه بووه با سبیل مشهورش رهبر سندیکای کشاورزان بود و سیاوش اوستا در سال 2012 به او پیشنهاد شرکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری داد اما او گفت که اهل سیاست نیست و کار سندیکایی را ترجیح میدهد اما سه سال بعد جوزه بووه نامزد ریاست جمهوری فرانسه شد و امروز نماینده پارلمان اروپا میباشد ویدیوها را در پایین ببینید که سیاوش اوستا به جوزه بووه پیشنهاد میکند که در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شرکت کند و چهار سال بعد عمل میکند و امروز نماینده فرانسه در اروپا میباشد

در سالهای دور هادی خرسندی یک نشریه بنام طاغوت که بعدها نامش را به اصغر آقا عوض کرد منتشر میکرد استاد سیاوش اوستا برای نخستین بار برای او برنامه شب شعر و شومن بازی گذاشته و او را به استاد پرویز صیاد معرفی کرد و با ایشان بازیها کرد

پیش از آنکه تلویزیونه ای لس آنجلس روی ماهواره برود جمهوری اسلامی با سیستم آنالوگ برنامه های جام جم را در سراسر جهان پخش میکرد استاد سیاوش اوستا با نام دکتر جمشید فردوسی پور با همکاری یاران برنامه سازی که در ایران کار میکردند چون شادروان رضا صفدری از این امکانات رسانه ای دشمن نفع مردم بهره برده و در برنامه های بسیاری بعنوان مهمان برنامه از پاریس مورد مصاحبه و گفتگو قرار گرفت و سخنها گفت که شجاعت و گستاخی برنامه سازان بزرگی چون روانشاد رضا صفدری و علی معلم قابل ستایش است زیرا آنها نه تنها درآمد های بالای مالی خود را دریسک گذاشتند که جان خود را نیز بخطر انداختند خانم فاطمه رفسنجانی و جواد لاریجانی و حاتمی کیا و مرتضی احمدی و نیکی کریمی و مجد رضا شریفی نیا و افراد دیگر از تهران در این برنامه ها روی خط جهانی با سیاوش اوستا بودند در این ویدیو استاد سیاوش اوستا کمند سلیمانی هنرپیشه ایرانی را رهبر انقلاب میخواند در سرزمینی مه 24 ساعت خمینی و خامنه ای را با چه آب و تابی رهبر انقلابی میدانند و میخوانند

گفتگوهای سیاوش اوستا در درون زندان با قهرمانان سیاسی دربند

یکی از تلاشهای تاریخی و پر افتخار سیاوش اوستا گفتگو با زندانیان آزاده ای ایست که در دفاع از آزادی و دموکراسی در زندانهای رژیم بوده اند نظام هزینه های سنگینی را متقبل شد و زحمات زیادی کشید تا چگونگی این تلاش بزرگ اوستا را کشف کند اما هرگز نتوانست با هزینه های بسیار پرده از این راز بردارد سیاوش اوستا در درون زندانهای رژیم با قهرمانانی چون محمدیها و مهندس تبرزدی و دکتر عباس پالیزدار و آیت الله بروجردی بارها و بارها مصاحبه کرد و هر چند این مصاحبه ها برای آن عزیزان پیامدهای سختی داشت اما آنها خود با آغوش باز و خریدن شکنجه به جان و زندان انفرادی پیامشان را بخارج میرساندند

کارهای رادیو و تلویزیونی مستقل

وی در 30 سالگی نخستین رادیوی پارسی زبان مستقل «آوای ایران» (بدون وابستگی به هیچ دولتی) را در فرانسه پایه گذاری کرد و همو برای نخستین بار در تاریخ رادیوی جهان ایرانی به شنوندگان امکان داد تا مستقیماً روی آنت سخن بگویند. کاری که تا به امروز توسط رکنر تلویزیونهای رادیویی تقلید میشود.

سیاوش اوستا از 31 سالگی بعنوان برنامه ساز رادیوی فرانسوی «اینجا و حالا» ICI&MAINTENANT فعالیت رادیویی خود را به زبان فرانسوی دنبال کرد.

گفتگوهای سیاوش اوستا با شخصیتهای ایران و جهان

وی در برنامه های رادیو و تلویزیونی با شخصیتهای فراوانی گفتگو نموده است آنها در هنگامه ای که هیچیک از شخصیتهای سیاسی داخل ایران امکان و اجازه گفتگو با رسانه های خارجی را نداشتند، وی برای نخستین بار این جو را شکسته و با افرادی چون روانشاد داریوش فروهر، مهندس بازگان، دکتر یزدی، مهدوی کتی، حسینعلی منتظری، شیخ علی تهرانی شوهرخواهر سیدعلی خامنه ای و دهها تن دیگر گفتگو کرد که این شیوه توسط رسانه های دیگر ایرانی در سراسر جهان دنبال شد. بسیاری از مصاحبه های سیاوش اوستا به گفته خود افراد حالت محاکمه داشته است، بگونه ای که مهندس بازگان طی گفتگوی بلند خود با سیاوش اوستا، اسلام

سیاسی را که بیش از پنجاه سال برایش مبارزه کرده بود را نفي نموده و اعلام کرد که: «اسلام نیامده است تا به ما درس زندگی، سیاست آش، پزی، خانه سازی و ... بدهد»!!
 شخصیت‌های فرانسوی بسیاری نیز از سناتور، وزیر و غیره میهمان برنامه‌های رادیویی سیاوش اوستا بوده‌اند: سناتور هانری کایاوه پدر خردگرایی فرانسه، ژنرال هانری پاریس مشاور رئیس جمهوری فرانسه، پیر ماریون رئیس سازمان اطلاعات و ضد جاسوسی فرانسه، فرانسواز اوستالیه وزیر آموزش و پرورش فرانسه، رولان دوما وزیر امور خارجه فرانسه، دانیل ژلن هنر پیشه، ژوزه بووه رئیس سندیکای کشاورزان فرانسه و ...
 سیاوش اوستا تا کنون حدود 3000 ساعت برنامه تلویزیونی، 7000 برنامه رادیویی به زبانهای پارسی و فرانسوی و عربی تهیه نموده است و بیش از 3000 مقاله نوشته است.

پروفسور سیف الدین نبوی مشاور نخست وزیر امینی و پزشک بروجردی و خمینی و طالقانی طی گفتگوهای بسیاری اسراری از خمینی و طالقانی و دیگران را بازگو کرد
 آری بن مناشه مشاور اطلاعاتی نخست وزیر اسرائیل طی مصاحبه ای با سیاوش اوستا از همکاریهای ایران با اسرائیل پرده برداشت

مدیر سازمان سیای امریکا طی مصاحبه ای با سیاوش اوستا ایران را قدرت جهانی دانست و پیام دوستانه اواما را به سید علی خامنه ای داد

رئیس سازمان ضد جاسوسی فرانسه آقای پیر ماریون صط گفتگو با سیاوش اوستا پرده ار اسرار مهمی برداشت
 دکتر احسان نراقی مشاور شاه و رفسنجانی و خاتمی طی مصاحبه با سیاوش اوستا اعترافات مهمی کرد
 علامه علی تهرانی شوهر خواهر سید علی خامنه ای طی مصاحبه با سیاوش اوستا فتوای قتل رهبران جمهوری اسلامی را صادر میکند و میگوید جنگ ایران و عراق را خمینی آغاز کرد



بسیاری از پایوران نظام اسلامی برای نخستین بار با یک رسانه مستقر در خارج از کشور و سیاوش اوستا گفتگو کردند و تور اختناق مصاحبه را شکستند بسیاری از این افراد مورد نقد و آزار و اذیت رژیم قرار گرفتند و مهندس بازرگان بگونه ای وصیت تاریخی خود را با سیاوش اوستا کرده و چند ماه بعد گذشته شد و در مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی مسئله توبه ایشان مطرح و شادروان داریوش فروهر نیز از درون کشور نظام اسلامی را به نقد کشید

حفاظت امنیتی توسط گروه ویژه و ماشین ضد گلوله

در چندین مرحله سیاوش اوستا زیر پوشش حفاظتی نیروهای ویژه فرانسوی بوده است که بین سه تا چهار افسر کماندو با یک اتوموبیل ضدگلوله در اختیار وی بوده است. اما هر بار سیاوش اوستا از رهبران فرانسوی خواسته است تا بجای محافظ گماردن برای آزادگان از تروریستها بخواهند تا عملیاتشان را در غرب متوقف کنند تا اینکه در سال ۱۹۹۷ در پی پیشنهاد سیاوش اوستا به رهبران اروپا دولت مجد خاتمی با امضای پیمان نامه ها ئی متعهد شد تا از ورود تروریستها به غرب جلوگیری کند و در پی افشاگریهای ریشه ای سیاوش اوستا حتی رئیس جمهور ایران تا آنجا پیش رفت که رسماً اعلام نمود که وزارت اطلاعات ایران ایرانیان را به قتل میرساند



سیاوش اوستا به پاس تلاشهای علمی و هنری و فرهنگی خود بارها و بارها مفتخر به دریافت نشانها و جوایری از آکادمی های معتبر شده است

جایزه سیاسی و شایستگی فرانسه دو بار

لوحه طلایی جایزه بزرگ انساندوستی فرانسه

بدل سازی برای سیاوش اوستا که همه را در شبهه و شک انداخت

سیاوش اوستا تا چهل سالگی با نام شناسنامه ای حسن عباسی شهرت داشت اما در پی جعل یک شخصیت امنیتی از سوی جمهوری اسلامی ایران و دکتر حسن عباسی خواندن او که نام اصلیش یدالله قزوینی بوده و از فرماندهان سپاه پاسداران و استاد دانشگاه امام حسین و آموزش دهنده ی حزب الله لبنان (بر اساس اعترافات خودش که در یو توب موجود است) و مشاور سید علی خامنه ای و از تئوریسینهای نظام بوده است سیاوش اوستا این نام را برای خودش برگزید بویژه از سال ۱۹۹۵ با نوشتن کتاب خدا را در خواب دیدم زار زار گریه میکرد که در آن کتاب اهورامزدا را در خواب می بیند و همو وی را بجای حسن و یا دیوید عباسی سیاوش اوستا میخواند.

شایان یادآور است که خود شخص دکتر حسن عباسی مقیم ایران فرمانده سپاه و استاد دانشگاه امام حسین نقشی در بزرگ نمودن خود در سطح جهان نداشت و بر اساس اسناد اطلاعاتی منتشر شده رژیم اسلامی برای مقابله با تلاشهای بزرگ و تحول آفرین سیاوش اوستا و انحراف اهداف میهنی ایرانی آریایی اوستایی و زرتشتی سیاوش اوستا با تزریق تریاک و دلار در برنامه های تلویزیونی لس آنجلس که عادتاً مزدوران صدام حسین و دیگر بیگانگان و دشمنان ایران مجری آن بوده و هستند و پخش مدام و رورمره سخنرانی های دکتر حسن عباسی کذابی همزمان با بدل سازی و شبهه آفرینی برای سیاوش اوستا زمینه ریاست جمهوری نخستین و دومین دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد را فراهم آوردند توطئه های فراوانی را دشمنان تفکر اوستایی آریایی در ترور شخصیت سیاوش اوستا بگونه ها و رنگهای مختلف برنامه ریزی کرده اند که خود افسانه ای و کتابی خواهد بود شرح آن. فقط یک نمونه اینکه آقای میشل روکار نخست وزیر سوسیالیست فرانسه که سالهاست نقش رابط با جمهوری اسلامی را دارد و چندی سال پیش برای یک معامله سیاسی به تهران رفته بود به سیاوش اوستا گفته بود که تهران از مرکب قلم تو بیم دارد دفتر کار ایشان در همان ساختمانی است که دفتر سیاوش اوستا میباشد تا کنون با تریاک و دلار انسانهاییکه عمری رفیق اوستا بودند را رژیم خریداری کرده است که شرح هر یک زمانی می خواهد شایان یاد آور است که برنامه های رادیو و تلویزیونی و مقالات و نوشته های پراکنده و کتابهای سیاوش اوستا بزبانهای مختلف بویژه کتاب من با خدا رقصیدم که در بر گیرنده چند اثر جنجالی اوست و برنامه های رادیو و تلویزیونی وی تاثیر بسزائی در گسترش خداشناسی درست و خردگرا در افکار انسانهای متفاوتی داشته است که این تاثیر گذاری در کارهای هنرمندان و نویسندگان و شعرای بسیاری هویدا میباشد و در پی زایشهای نسلهای مختلف طی سی و پنج سال گذشته بسیاری از سخنان و نوپردازیهای سیاوش اوستا را نقل کرده و میکنند بدون اینکه بدانند ریشه همه آنها برخاسته از اندیشه و تفکر سیاوش اوستا میباشد

نخستین سایت های اینترنتی ایرانی متعلق به سیاوش اوستا بود

سیاوش اوستا از 37 سالگی با اینترنت آشنا شده و تلاشهای فرهنگی، سیاسی خود را از این طریق در سراسر جهان دنبال نموده، وی با گشایش آموزشگاه اینترنت در پاریس از نخستین ایرانیانی بود که شخصیتها و هموطنان بسیاری را در سراسر جهان با پدیده اینترنت آشنا نمود دو شخصیت و دوست در آمریکا هنرمند موفق ایرانی مارشال منش و در فرانسه رییس رادیو ریم در تین زمینه سیاوش اوستا را یاری رساندند... بسیاری از فعالان سیاسی و یا برنامه سازان تلویزیونی که نه تنها اینترنت را نمی شناختند بلکه فرق آنرا با فاکس و تلکس و مینی تل نمیدانستند و نمیدانستند آدرس ایمیل چیست؟ و یا سایت اینترنت یعنی چه؟ ت وسط سیاوش اوستا با آن آشنا شدند و سیاوش اوستا نخستین سایت و یا شاید آدرس ایمیل را برای این افراد باز کرده و آنها را وارد دنیای نوین رایانه و پایگاه های اینترنتی کرد. وی در 45 سالگی تلویزیون جهانی مهر و رادیو 24 ساعته اینترنتی آوا ایران دات کام را پایه نهاد .. و در پی اراده و تلاش سیاوش اوستا نخستین برنامه های پارسی زبان از ماهواره یوتل سات پخش جهانی شد که در داخل ایران مردم توانستند لس آنجلس را ببینند.

سیاوش اوستا آموزش دهنده ارسال پیامهای ویدیویی با تلفن دستی از جنبش سبز تا بهار باصطلاح عربی

دو سال پیش از جنبش سبز لاییک سیاوش اوستا گفت چگونه گزارشگر شبکه جهانی تلویزیون مهر شوید بسیار مهم دو سال پیش از جنبش سبز لاییک و سکولار استاد سیاوش اوستا در برنامه های خود

بمردم آموزش داد تا از تظاهرات و مسایل مهم با تلفن دستی فیلم گرفته و مستقیم به آدرس یوتوب مهر تی وی بفرستند این شیوه توسط مردم دلیر ایران دنبال شد و در بهار عربی تازیان و جهانیان نیز این شیوه را شناخته و بهره بردند

سالنامه هفت هزار ساله آریایی میترایی

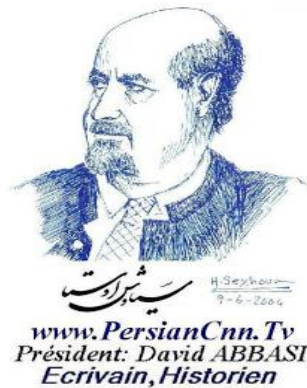
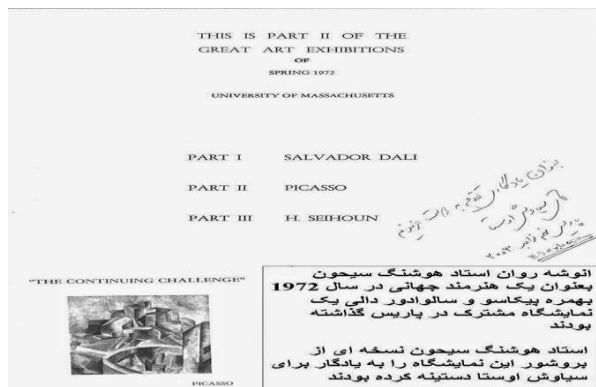
وی مبتکر تاریخ 7000 ساله آریایی و زنده ساز دهها سوژه و واژه نوین و فراموش شده میباشد، از جمله اسلام سیاسی، خردگرایی جامعه مدنی، تغییر نامها به پارسی... وی نخستین برگزار کننده جشنهای کهن ایرانی در خارج از کشور میباشد. <http://iran7000.com/>

سالنامه جیبی هفت هزار ساله که از سال 1989 از پاریس منتشر و در سراسر جهان پخش میشود ریشه نام روزها و تاریخ کهن را که غیر دینی و غیر سیاسی بوده و تنها تاریخ شه‌ریگری آریایی میباشد به جهانیان شناسایی کرد در همین سالنامه هر روز به نام یکی از بزرگان تاریخ ایران نامگذاری شده است و همه یادروزهای بزرگانی چون کوروش بزرگ پور سینا حافظ عمر خیام پردیس فروسی و سعدی و دیگران که امروزه در همه جای جهان و حتی خود ایران جشن گرفته میشود روزهایی است که توسط سیاوش اوستا استخراج و محاسبه و تثبیت شده است

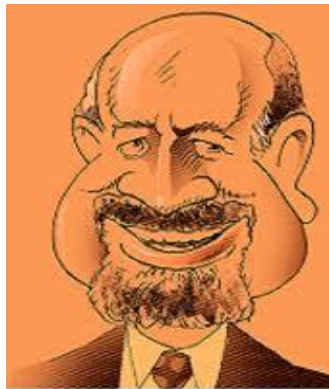
سیاوش اوستا یکصد و بیست جلد کتاب به زبانهای پارسی، عربی، فرانسوی و انگلیسی نوشته است، آخرین کتاب او به زبان فرانسه «زن و جنگ در اسلام سیاسی» با پیش درآمدی مهربانانه به قلم سناتور "هانری کایوه" که پدر خردگرایی و انساندوستی فرانسه بشمار میاید میباشد. این کتاب توسط یکی از مشهورترین سازمانهای انتشاراتی فرانسه به بازار آمده است.

سیاوش اوستا تاکنون مفتخر به دریافت «لوچه طلایی جایزه بزرگ انسان دوستی فرانسه»، «مدال نقره و طلایی شایستگی و سیاس فرانسه» و «مدال برنز و طلایی هنر، دانش و ادب فرانسه» شده است. سیاوش اوستا رهبر جهانی نوزرتشتی ها میباشد که در سراسر جهان و ایران از طریق سایت زرتشت دات اف آر میلیونها پیوسته دارد.

سیاوش اوستا ریاست جمهوری انتصابی خاتمی و احمدی نژاد و روحانی را پیشاپیش پیش بینی کرد یعنی هنگام طرح نام خاتمی حتی خود وی هیچ تصمیمی برای نامزد شدن نداشت برای احمدی نژاد نیز چنین شد و یکسال پیش از انتخابات نهم استاد سیاوش اوستا گفت که شه‌ردار تهران رییس جمهور آینده نظام است در بازی جام جهانی 98 استاد سیاوش اوستا و یارانش نقش موثری در شناساندن فرهنگ هفت هزار ساله میترایی داشتند از میان یاران همراه شادروان فرزین که ترانه قهرمانان را به یشتیبانی استاد سیاوش اوستا اجرا کرد استاد سیاوش اوستا یکماه پیش از مسابقات طی مقاله ای پیروزی ایران بر امریکا را پیش بینی کرده بود و در تمامی سه مسابقه ایران در سه شهر فرانسه بالاترین جو تبلیغات از نشان های فروهر و پرچم شیر و خورشید و ایران با هفت هزار سال پیشینه تمدن بود که در این ویدیوی شادروان فرزین در هر کجای استادبومها و کوچه و خیابان شاهد این تلاش بزرگ و تاریخی سیاوش هستیم تصویر سیاوش اوستا دوبار توسط استاد هوشنگ سیحون بنیانگذار دانشکده هنرهای زیبای ایران و آفریننده آثار باستانی بزرگی چون آرامگاه نادر شاه در مشهد و عمر خیام در نیشابور فردوسی بزرگ در شهر توس و پور سینا در همدان نقاشی شده است



استاد هوشنگ سیحون کاتالوگ نمایشگاه خودشان با پیکاسو در سال 1972 را به سیاوش اوستا پیشکش و دستینه کرده اند و با امضای سیاوش اوستا در کمتر از یک دقیقه تصویر بانویی با کلاه را نقاشی کردند



کاریکاتور سیاوش اوستا توسط هنرمند بزرگ و جوان ایرانی آقای هادی حیدری بدون اینکه سیاوش اوستا را دیده باشد ترسیم شده است استاد هادی حیدری چند سال پیش مدتی توسط رژیم بازداشت شده بود



استاد هوشنگ سیحون از امضای سیاوش اوستا در یک چشم بهم زدن یعنی در کمتر از یک دقیقه این اثر را آفرید

عروسی بسبک آریایی ابتکار سیاوش اوستا

سیاوش اوستا از سی سال پیش با ترجمه درست نامهای تازی و خطبه عقد بزبان تازی به پارسی زبانان هشدار داده است که این خطبه توهین به زن آریایی است و همزمان عروسی بسبک آریایی را به جهانیان شناسانده است و تاکنون هزاران نفر در سراسر جهان یا با دعوت از اوستا و یا توسط خود و خانواده شان از شیوه ی اهورایی عروسی بسبک آریایی و دفتر چه های نفیس آن بهره برده اند و بسیاری از مهربان یاران پس از سالها زندگی مشترک و داشتن فرزندان و عروس و داماد از اوستا خواسته اند تا پیمان زناشویی آنها را بسبک آریایی انجام بدهد

سیاوش اوستا بعنوان یک چهره فرهنگی و هنری و انسانگرا و هوادار صلح همواره در راه آرامش و آسایش و مهرورزی و صلح جهانی و استقلال میهن تلاش کرده است و با هرگونه تجزیه و دشمنی با تمامیت ارضی کشور نبرد کرده و همواره سیل انسانهای آزاده ای که در جنگ هشت ساله با صدام حسین و کل تازیان مشوق او جنگیدند را در هر لباس و جایگاهی که بوده اند افشا کرده است تنها یکی از صدها مصاحبه ایشان با یک کانال جهانی بزبان عربی موجب عدم حمله نظامی به ایران شد جالب توجه اینکه استاد سیاوش اوستا از قول رئیس موساد و رئیس سازمان سیا ی آمریکا گفت که اینها مخالف حمله و جنگ با ایران هستند و همانها چند هفته بعد طی مصاحبه های سخنان سیاوش اوستا در مخالفت با حمله به ایران را تایید کردند

برای آگاهی بیشتر از سرگذشت استاد سیاوش اوستا به سایت زیر بروید

www.Awesta.Net

برای دیدن برنامه های رادیو و تلویزیونی بزبانهای پارسی فرانسوی و عربی و دریایی از اطلاعات

www.MehrTv.com

برای آشنایی با چگونه زرتشتی شدن به سایت زیر بروید

www.Zartosht.fr

Khoda ra dar khab didam zar zar gueryeh mikard

David Abbasi

Siyavash Awesta

Institut Awesta

66 av des CHAMPS ELYSEES

75008 Paris France

Awesta.fr & .net

Awesta@awesta.net

Tel: +339 73 18 18 18

Isbn 979-10-90263-29-1

EAN 9791090263291

Avril 2025=7763 Perse